

نمبر ۷۴۲۹
 ۷۴/۵۱۱۷

بازدید شد
 ۱۳۸۲

۱۷۸۰

کتابخانه مجلس شورای ملی

اسم کتاب: مجموعه کتب مناجاتیه

مؤلف: مؤسسه ۱۳۰۲

موضوع تألیف: شماره دفتر ۱۴۵۱۴

۶۳۱۴

۶۳۱۴

۶۲۴۶

۱۴۰۶

۹۴۱۲
۱۹۵۷

بازرسی شد
۶-۱۷-۱



تبریز
۱۳۰۰

۱۳۰۰

۶۲۱۶

بجهت خستای شدن محل این دو نقش نصف کره مطلقا لازم است ملاحظه شود که استوائ این کره که بجهت
استوائ ساخته شده و موازی جنبین بدو دایره کره استوائ را و امت نمودیم چنانکه در کره ارض کره این
همچنین در جوفی به و شمالی به غیر و دریم و جهت کره استوائ بدو دایره بجهت نمودن اشکال بخور نمود
انها از خط استوائ چون خطی از اشکال است لهذا بجهت شمالی به این دو دایره کره به علاوه نمودیم
نقشه و خطی که به خط نصف کره به شود و آن نقش را به شمالی به و درجه عرضا منقسم نمودیم که شامل است
بجهت جنوبی به شمالی به و نصف کره و جوفی و شمالی به جنوبی به و درجه عرضا منقسم نمودیم که شامل است
و هم چنین شامل است با اشکال دوازده که در منطقه البروج و بجهت بعد و مساوی مدارات بخور
و طول این نقش را به جهت دایره جوفی و دایره جنوبی کرهیم **عکس مقلای شمالی**
پس هشتاد و شش کتب به اجرام علوی به

در بیان دایره افق دایره افق نامند و دایره را که در شمالی به نظر واقع است که همیشه جوفی ظاهر و کره
دایره مذکوره واقع میشود و محیط دایره مزبوره دایره ادب که بنظر چنان آید که این کتب است
دایره مذکور و یک شصت و شش کتب اند نقطه افق عینا تا نقطه طلوع و غروب شمال است و
مرکز دایره افق نقطه ادب که در آن نقطه نصف استوائ معی شود که در هر دو طرف همان محل ارض است
نقاطی که با استوائ دایره با اختلاف ملاحظه میشود بعضی به علت اختلاف عمل طلوع و غروب است
بختلاف معی شود که در هر دو طرف و کما هر دو خط خط استوائ و سوم کره دایره با اختلاف دایره شمالی
و دایره انقلاب نامند که در شمالی به نظر شمالی به استوائ دایره انقلاب یک دو دایره در دایره انقلاب
از دایره خط استوائ در خارج است و دایره انقلاب نه در جوفی است و هم چنین در دایره انقلاب
از دایره جنوبی دایره انقلاب خط المجدی است و این حرکت مخصوصه شهرت بسیار دارد و در
همین حرکت را دارند بعضی قبل چنانکه ادب که چنانچه اجرام علویه در شبانه روزی به یک دفعه با طراف کره

ارضی از شرقی به غربی حرکت کند و مدار آنها دایره خط خط استوائ است و این حرکت در شمس و قمر است
شد و در دایره دایره معی شود و این خط خطی که از حرکت بود این اجرام سماویه معنی میشود و در
نامند و در دایره دایره خط خطی که در قطبین عالم کره است و آنکه در جانب شمالی خط خطی که در
قطب جنوبی که کره است و دایره نصف استوائ است و این خط خطی که در دایره خط خطی که در
بجهت دایره خط خطی که در دایره خط خطی که در دایره خط خطی که در دایره خط خطی که در
ان بلد شمارند و این دایره ان دایره دایره خط خطی که در دایره خط خطی که در دایره خط خطی که در
مشق الی معنی بود و در دایره خط خطی که در دایره خط خطی که در دایره خط خطی که در
نویسند که هر خطی که از دایره خط خطی که در دایره خط خطی که در دایره خط خطی که در
عبود نمایند و چون داشت که این حرکت بود و نه از اجرام سماویه بل خود کره ارض است
که در هر یک از این کتاب و در خود از شرقی به غربی حرکت کند و به علت تفاوت نظر ما از اجرام
مبتدا که چنانچه چنانچه اجرام علویه از شرقی به غربی حرکت کند و به علت تفاوت نظر ما از اجرام
کره دایره حرکت بود و نه از اجرام سماویه بل خود کره ارض است که در هر یک از این کتاب
اختلاف زمان همین حرکت را دارند

بجهت و در دایره خط خطی که در دایره خط خطی که در دایره خط خطی که در دایره خط خطی که در
است چون تفاوت نام کره ارض کره اشکال و در دایره خط خطی که در دایره خط خطی که در
و در دایره خط خطی که در دایره خط خطی که در دایره خط خطی که در دایره خط خطی که در
صورت و در دایره خط خطی که در دایره خط خطی که در دایره خط خطی که در دایره خط خطی که در
سماویه داشتند باشد و در دایره خط خطی که در دایره خط خطی که در دایره خط خطی که در
اختلاف مثل خط خطی که در دایره خط خطی که در دایره خط خطی که در دایره خط خطی که در

۴ اور ادنیٰ نایب و ضریح لوائیہ ملاحظہ کرو و مخصوص مقام پر و مدار منظر البروج باشد

اخریسه او را مکشوف ساخت با چشم ز ناله بشکال در می کرد و این سیمانه بدو و کرد شمس حرکت
میکنند و بنظر اے نور از ستم می کنند مگر این جزو از سجد و شصت و دو جزو از نور یک ماست
از آن پلیر اے میکنیم و معافان و انش پنجاه شصت شصت و دو و معافان از ابرام و قدر
هفتاد و شش مرتبه از کوه زمین بزرگداشت و این هفتاد و دو مدار از مدار شمس ز ناله از چهل
شش دقیقه و بیست و هشت ثانیه نوب و معاف حرکت او در دو صد و شصت و دو و هنوز معلوم
گشت اما حرکت شمس خود را و معاف هفتاد و سه ثانیه و پنجاه ثانیه از ابرام ز ناله از ستم
میشود و بدین هفت قدر را بدو و بدین بدان هفتاد و سه ثانیه و بدین بدان هفتاد و سه ثانیه
فصل در بیان حرکت

[illegible]

شهر جمعی

هر جهت که کلاب کردان ملاد واقع و هر پان دایم و نوزده از صد و دوش نشود و نوزده بود و نوزده
کشند بهین ملاحظه و چنان در و پان مخطئه البروج را مخطئه الواحش نامند و در وسط مخطئه
مذکور مطابق بر صد و چنان فلذیم کردار هر پان ستار را می کشند که در هر دو سطح
ایست و بعد از عبور مدار شمس از وسط بدو سطح منقسم کنند که در وسط هر دو سطح که در
و پانزده دقیقه بیشتر و طول مخطئه البروج را بچند شصت درجه و پان بچند شصت درجه
نیز بدو زده و منقسم کرده اند که بهر شصت درجه درجه و پان دوازده محله اند و البروج مخطئه
البروج نامیده اند و انطباق ظاهر و واضح حقیقتاً از انطباق مخطئه اعتدال و ربع شروع و نوزده
این دوازده و پانزده البروج دیگر که در شش نامند

مشت خورشید بنگار کن ارض است و بدو میخورد و در علق بیست و پنج روز و دو روز در سنا
حرکت میکند و قطر او پنجاه انگشت است و در مقابل قطر کره ارض می شود و در ملاحظه کره اندک که باید
معادل مالک کره شمس هزار و دویست و شصت و هشت سال باشد و نیز بیان کرده اند
که کره شمس از جمیع سیارات خود ستار هر کواکب **تحقیق** **مربع** مدرج کمی بزرگتر که در
ستاره اسنان نجوم خراب است که در اینجا واقع است که مسافت سیارات از شمس در صورتیکه
نه بین از شمس یک واحد فرض کنیم یک و در سیله دنیا سه پانزده و نیم بود که در اینجا صحیح و
مطابق با واقع باشد مثلاً صفریم و پنجیم بعد از آن در بحث مفروضات سلون عدد
پنجم و بعد از آن در بحث عدد سه و بیست و یک سلون هفت عدد پنجم که در علم نجوم
مصاعف عدد خورشید است مثلاً بعد از شش و بعد از شش و دوازده و هکذا از آخر بعد از
ششم این اعداد چهار ظاهر باشد از آنها علاوه کنیم حاصل گناه است سیارات که بطریق

1 هلال طیاره مدبرک و اندک قبل از طلوع آفتاب طلوع شود انوقت که پند که فردا از آن چه لازم است
بعد از آن وقت در قدر طایفه منظران ما با المیزان بگردانند و در آن بنقطه اجتناع و بحال رسد
هلال ماه نیز در خط شعاع شمس بخفت و بر ما غیر منظر باشد و چون خواست چه بود و همگانی
عز و بلطایب و جانب مغرب بود و ارشود بخیر که ملک و کشت

در بیان جزئیات

جاذبه نامند قوه مجریه که بواسطه ان قوه استوار است و افکار و جریه را در مدار خود برقرار میدارد
قوه مزبور و دیگر خود را بدو نیم دیگر مشتمل است و در هر یک از این دو نیمه شمس با زمین است
و دیگر یک نیمه از زمین است همان قوه مجریه که در ارض حرکت شمس و جریه خود را
نمایند و جاذبه همان قوه است که مدور و دایره شود و در آن ارتفاع و انحطاط است و این
محیط و سایر جوی را گویند

خود زمین با این محیط طایفه را که در هر طایفه نامها محیط طایفه که در ارض نشان t
و محیط محیط t که نشان شده و در هر دو حالت بدو نشان t و خاله اول
بوضوح معاصر است که اگر قوه جاذبه که در هر طرف است و به یک ارض واقع شود و به
ارتفاع نکشند و چون در هر طرف به یک نقطه این طور نیست چون قوه جاذبه در هر طرف
بارض واقع شد چون در جانب دیگر نشان t دارد و واقع شود و اوضاع و احوال
طرف t را در آن طایفه t و ارتفاع کرده جاذبه در هر طرف t و
با ضلوع و طریقت t مستقیم واقع شود و طایفه جاذبه قوه جاذبه در هر طرف t
مسلک هر یک از ارض شود و متخلف معاصر نکشند و نیز طایفه است که اگر در نقطه را
خواهند به وصل نمایند و در هر طرف طایفه مستقیم باشد چون قوه جاذبه و طایفه است

با یکدیگر مسافت دو برابر است شود و طایفه مسافت عمل خود جاذبه و ضعف
کرد و چون قوه جاذبه در هر طرف t مثلاً یک ارض واقع شود و مرکز که ارض
که نشان t دارد و نیز یک است و طایفه است که نشان t دارد و
لازم است که در هر یک از آن دو ارض جاذبه یک نشان t دارد و یکدیگر و یک
چون طایفه t مجز و یک ارتفاع کشت که ارض و یک کوه مستطیل
اختلاف بدینجه که به یکدیگر و از مرکز زمین و ماه کنند و تحقیق در هر یک و مد
و هر یک زمین واضح نشان از یکدیگر ما شرح دادیم با این دو هر یک از ارض با هم دو
با این دو مد و یکدیگر حرکت که ارض زمین را به یکدیگر حرکت به یکدیگر ارض
در هر یک زمین که در هر یک از این دو نصف است که یکدیگر از این دو نصف است
در این ارض و یکدیگر از این دو نصف است که در این دو و در هر یک از این دو
واقع میشود که در هر یک از این دو ساعت و چند دقیقه در هر یک از این دو
کشد و در هر یک از این دو ساعت و چند دقیقه در هر یک از این دو
در هر یک از این دو ساعت و چند دقیقه در هر یک از این دو
التماس نشان باشد در هر یک از این دو ساعت و چند دقیقه در هر یک از این دو
خاکل شود در هر یک از این دو ساعت و چند دقیقه در هر یک از این دو
و هر یک از این دو ساعت و چند دقیقه در هر یک از این دو
بعضی جاذبه در هر یک از این دو ساعت و چند دقیقه در هر یک از این دو
چون در هر یک از این دو ساعت و چند دقیقه در هر یک از این دو

1- در حرکت نشی و ظاهره شمس مقدمه اول افق مخصوص مرید دایره کوهم
 که ناظر در کوثر واقع و بنظر چنان الیه که این کتب بعضی از مرید نگه نموده ظاهر الیه که این
 هنگام صبح از نقطه افق طلوع کرده و در وقت غروب از افق غایب شد و در هر یک بنظر
 چنان الیه که شمس در دایره و در افق مرید و مرید می کند خواه و سمت آن فوس در دایره
 باشد و فوس مرید دایره بر افق مرید و مرید می کند و این فوس در افق و این فوس
 از نشان c الی c دیگر است و نصف النهار بنقطه کوهم که شمس در وقت طلوع
 مذکور در همان نقطه باطل و در ارتفاع رسد با کوهم که جنوبی مرکز افق می رسد خط
 در یک خط با خط a که نشان کلید دارد کوهم در نقطه a بنقطه سمت از نقطه
 با کوهم در آن خط و در آن خط واقع است کوهم در نقطه سمت از اس و ماده
 نقطه از اس را کوهم که در خط افق مقابل نقطه از اس و در آن خط سمت افق است
 از قبل و خط نصف النهار بنقطه کوهم که در طرفین از نشان a که از او دایره و خط
 مرید در آن خط و خط a در یک خط کشد و همان محل تقاطع آنها محل نصف
 النهاران مکه است و طرفین خط نصف النهار در آن طرفین بود نقطه منتهی بود و نقطه
 که نشان a دارد در محلی است که از آنجا شمس طلوع شود و در آنجا این خط از جانب شرق
 به نقطه نصف النهار که در تقاطع او با در یک است نقطه جنوب نامند و مقابل او از جانب غرب
 شمال و مقابل طرفین خط a که در خط نصف النهار است و از آنجا در یک
 که نشان a دارد کشد و خط و فوس افق در نقطه مرید و مرید و آنکه در خط
 و طلوع شمس و افق است و نشان a دارد مشرق نامند و دیگر که در جانب شمال افق
 واقع و نشان a دارد مغرب کوهم در این چنان نقطه افق با خط مرید و مرید و در آنجا

خوانند حرکت اول ظاهره شمس در آن نامه اول شمس در خط افق تمام به
 کند و در هر یک دایره c که از آنجا دایره و در هر یک دایره شروع کرده
 بود و این حرکت ظاهره شمس که در هر یک از این مکتوب در وقت بدین چنان ساعت با این
 شبانه روز با نام رسد حرکت دوم ظاهره شمس و الا خط کرده اند که نقطه a
 و در غرب و نصف النهار است و در هر یک کوهم که در آن افق با این محلی است از دایره و دیگر
 و سایر چنان که نشان اول ظاهره و در دایره c و در هر یک دایره و در هر یک از او
 در هر یک دایره a و a طلوع و در غرب است که دایره مرید و در نهایت و سمت
 و در دایره و دیگر و در هر یک چنان در دایره a حرکت کنند این دایره مرید
 است و بنظر چنان الیه که در آنجا فوس مرید با کوهم که در جنوب جمع کرده و بعد از احداث
 دایره و خط طریقه دایره و دایره و در هر یک دایره a و a در هر یک دایره و در هر یک
 و در هر یک دایره که نشان اول باشد از دایره c و در هر یک دایره و در هر یک
 چنان الیه که فوس مرید و بعد شروع می کند از آن طرف شمال و در هر یک دایره و در هر یک
 در هر یک دایره و در هر یک دایره و در هر یک دایره و در هر یک دایره و در هر یک دایره
 او را در دایره و در هر یک دایره و در هر یک دایره و در هر یک دایره و در هر یک دایره
 جنوبی در دایره و در هر یک دایره و در هر یک دایره و در هر یک دایره و در هر یک دایره
 معنی و جهت که شمس در حرکت خود چون بدو دایره مرید و در هر یک دایره و در هر یک دایره
 جهت رجوع بطریق شمال یا جنوب مؤخره نموده بعد از جهت کنند از آن طرف مرید دایره و در هر یک دایره
 و در هر یک دایره و در هر یک دایره و در هر یک دایره و در هر یک دایره و در هر یک دایره
 و در هر یک دایره و در هر یک دایره و در هر یک دایره و در هر یک دایره و در هر یک دایره

۱۱ واکتوبره چنانچه احوال که در این دو فصل که لایله و ثباتها و جبه و منتهی و دایره خط استوا که
 اکتوبره باشد متحرک گردد و هم چنین مشرق و مغرب شمس که از جبه و یکم و ساجد الی باب
 و یکم و زین باشد بجانب شمال حرکت کند و نیز از جبه و یکم و زین الی باب و یکم و ساجد الی باب
 بطریق جنوب متحرک شود حرکت سیم ظاهر به شمس ملاحظه کرده اند که شمس از حرکت
 که در آن واسطه از مغرب بجانب مشرق می آید که در هر یوم یک دور در بطرف مشرق حرکت کند
 چون وقت ظاهر واضح گردد که شمس مشرق و غرب فلان نیم تاب در فلان نقطه استوار بود و در
 دور از آن محل بطرف مشرق حرکت کرده و چون ثابت است که مجموع قواست محال جز در انهم ثابت باشد
 ثابت گردد که در این حرکت شمس است که در خط استوا در وقت جبه و یکم و ساجد الی باب
 متحرک شود پس چون یک دور در خط استوا می آید و در وقت از زمان که شمس در هر
 یوم در آن وقت در نقطه که در روز قبل از آن هنگام در آن نقطه بود و در هر یک دور در وقت
 روز شمس ساعت در هر یک که در روز قبل از آن هنگام از آن او بود و در هر یک در همان زمان که در
 همان زمان و در هر یک در همان زمان در نقطه مقابل نیم از هر یک که در همان
 روز در خط استوا بود و نیز در همان وقت که در هر یک در هر یک در هر یک در هر یک در هر یک در هر یک
 به خط استوا که شمس در هر یک در هر یک در هر یک در هر یک در هر یک در هر یک در هر یک در هر یک
 که از هر یک در هر یک در هر یک در هر یک در هر یک در هر یک در هر یک در هر یک در هر یک
 خاتم بود و در هر یک در هر یک در هر یک در هر یک در هر یک در هر یک در هر یک در هر یک
 شمس در هر یک در هر یک در هر یک در هر یک در هر یک در هر یک در هر یک در هر یک
 طرفین از خط استوا که در هر یک در هر یک در هر یک در هر یک در هر یک در هر یک در هر یک در هر یک
 شده که در هر یک در هر یک در هر یک در هر یک در هر یک در هر یک در هر یک در هر یک

در خط استوا

در خط استوا

خط

خطی که در هر یک در هر یک در هر یک در هر یک در هر یک در هر یک در هر یک در هر یک
 اکتوبره چنانچه احوال که در این دو فصل که لایله و ثباتها و جبه و منتهی و دایره خط استوا که
 اکتوبره باشد متحرک گردد و هم چنین مشرق و مغرب شمس که از جبه و یکم و ساجد الی باب
 و یکم و زین باشد بجانب شمال حرکت کند و نیز از جبه و یکم و زین الی باب و یکم و ساجد الی باب
 بطریق جنوب متحرک شود حرکت سیم ظاهر به شمس ملاحظه کرده اند که شمس از حرکت
 که در آن واسطه از مغرب بجانب مشرق می آید که در هر یوم یک دور در بطرف مشرق حرکت کند
 چون وقت ظاهر واضح گردد که شمس مشرق و غرب فلان نیم تاب در فلان نقطه استوار بود و در
 دور از آن محل بطرف مشرق حرکت کرده و چون ثابت است که مجموع قواست محال جز در انهم ثابت باشد
 ثابت گردد که در این حرکت شمس است که در خط استوا در وقت جبه و یکم و ساجد الی باب
 متحرک شود پس چون یک دور در خط استوا می آید و در وقت از زمان که شمس در هر
 یوم در آن وقت در نقطه که در روز قبل از آن هنگام در آن نقطه بود و در هر یک دور در وقت
 روز شمس ساعت در هر یک که در روز قبل از آن هنگام از آن او بود و در هر یک در همان زمان که در
 همان زمان و در هر یک در همان زمان در نقطه مقابل نیم از هر یک که در همان
 روز در خط استوا بود و نیز در همان وقت که در هر یک در هر یک در هر یک در هر یک در هر یک در هر یک
 به خط استوا که شمس در هر یک در هر یک در هر یک در هر یک در هر یک در هر یک در هر یک در هر یک
 که از هر یک در هر یک در هر یک در هر یک در هر یک در هر یک در هر یک در هر یک
 خاتم بود و در هر یک در هر یک در هر یک در هر یک در هر یک در هر یک در هر یک در هر یک
 شمس در هر یک در هر یک در هر یک در هر یک در هر یک در هر یک در هر یک در هر یک
 طرفین از خط استوا که در هر یک در هر یک در هر یک در هر یک در هر یک در هر یک در هر یک در هر یک
 شده که در هر یک در هر یک در هر یک در هر یک در هر یک در هر یک در هر یک در هر یک

در خط استوا
 در خط استوا
 در خط استوا

۱۶ مذکور است در ذایب منسوب به *میرزا محمد* و *میرزا علی* مثل اینکه در کنار واقع است

پس واضح است که منجور است همان طریقی را اخذ خواهد کرد و نیز همان سرعت را که

فوت و عقلت ^{مستور} که بوی راده خواهد داشت و بجان سرشت در طریقی ^{مستور}

مفترک خواہد گشت و این حرکت ثانویہ اگر حاصل شود در جیسے بعات انقلاب و دوفوت یعنی

وَقَوْعُ وَفُوتِ ذَٰلِكَ وَاحِدٌ بِكَ جِسْمٍ رَفِيقَانِ بِعَيْنِ مِثْلِهِ نَامِدُونَ بِفُوتِ

قونانک یعنی قوناب کو پند، ہفت تکہ بیان جسم سر عت و قیام مجتہد یعنی

و اہم بیان سرعہ فخر انباشد و دو موافق مشاہد و دو موافق مشاہدے طے نماید .

و قوت مضاعف گویند و بوی که سرعت مضاعف یعنی دو هزار سرعت اول بود کرد

مجموعه داده مثل سرعت جسم که بطرف مرکز رو و با اندازه که بزرگتر از یک شود حرکت است

تعبیر کرده مانند جسم که از محل مرتفع بر زمین افتد خواه فب حرکت از موضع مرتفع نشود

پایان و وصول بحر کنز علی حرکت و استعداده
دو بیان افق و انوار

جمعہ فالجی کہ منجم مشہور و درسنہ مہرے و بلبلہ پیر منو شد اول مہرے

کہ فیض نام قانون افشاریہ جیسے قابض کث و کث فعل و زراعت و دیگر امور میں

مکثوں ساخت کہ جسے چون سقوط غالباً سرعت حرکت اور زمان مضاعف کر دے

مجمع المنافع یعنی در تائید اول هر چند مساوی طے نماید در تائید ثانی بقدر تجدید و در

وہیں لکھیں مگر کہ در تانبہ اول ہر جیمہ در چہاں سقوط اتر و بالغ حاد

فلا تهنه يا شاكيا جهادك فيه عشر من حركاتك لا تكسر لك ما بين يديك يا شاكيا

مدرج اولیہ ہر ایک کے بعد اس کی تعلیمات اور اس کی تعلیمات کے بعد اس کی تعلیمات

دہلی کے حکام نے اس کے لئے ایک خاص مکان بنوایا تھا۔

منام یعنی پیچیدن مسافتی و از شمس و وقت آبادم بخانه رسد آنجا که از این پیچیدن ها کثرت

ساخته اند صورت و هیکل حرکت را بر معوج را که پیچیده نباشد و چرن این مسائل را می توان گفت

فہرست ای ہند لہذا عنوان انہا را افطار دایرہ صحیح فرض نمودہ ہے بہ افطار بعضی شاملند

[illegible]

ابن محو کہ ہوا وہاں یا جمع کروں اعدا مافا اورا باا فرب مافا نامے ویسے ہے

شخصی که میباید از منافات مابین ∞ و $\frac{1}{\infty}$ دور باشد پس چون فطر کبریا و معلوم است

صورت و معنی معلوم شود و بفهمان چنانچه فی ہدایت از سیم و ابرہ اور انوان نمود

دایره بیضی اول متصل میگردد بدو نقطه دومی و بیانی رفته و در خط

روسته بر بورد باید تران جانین امنش بعد از و را امضاء نمایند با امضاءات بان نام و فواید بعد از

ان قوم سے دوسری راہیں نکالنے کے لئے

[illegible]

در هر چه که در این کتاب است و در هر چه که در این کتاب است

و اما در این باب که از کتب معتبره است و در آنجا که

تیسویں نمبر ۱۹۰۷ء

[illegible]

در این مورد معاینات صورت گرفته و در این مورد هیچگونه مشکلی مشاهده نشده است.

Schwarz

و از شرف و درجه انوار خود شرف و درجه خود را که از شرف و درجه انوار خود

۱۸ و ہشتاد و ہشت لہوائے سیر متوسط اور درہرہ دقیقہ چنانچہ دو روزہ لہو طے

نماید و منافات از جانب نقطه برده شد / که انصاف منافات اوست بشیء یا نقد

هشاد و سه هزار و شصت و پنج و پانزده است در نقشه دوم ملاحظه نما و از جانب افق

که ا طول و افان و شش می بیند و باطن و شاد و بخار و سجد و هفتاد و نه دلی است

و خط که از مرکز افق خارج شود و به نقطه استوا برسد و از آنجا تا به قطب شمالی

ناروت و از خانان بر همه هلاکت و خون و آزار که در او پیش آمده شکی نیست بعد از آنکه این محفل را می افکند

وہ نقطہ یا زاوہ کا قطار مضمر رسم ہے تاں مدح کیا اور طے شد اس کے کہ اس کے دو نقطہ اظہار

جهد الطاهر كذا في تاريخه و هو من فضل الله عليه و آله و سلم و هو من فضل الله عليه و آله و سلم

وہ کہ عباد کو کہہ دے: تم غلام دو، وہ اس خط کو کہہ دے: اے خداوند! تو نے اپنے بندوں کو کہہ دے: اے خداوند!

[illegible]

مجلسه اول در روز پنجشنبه ۱۳۰۲/۱۲/۱۵

کتابخانه عمومی مسجد جامع اصفهان

وہاں سے آکر کراچی پہنچا۔ وہاں سے آکر کراچی پہنچا۔ وہاں سے آکر کراچی پہنچا۔

میں نے اس کے لئے ایک اور خط لکھا ہے۔

On 2/11/19

الحمد لله الذي جعلنا من عباده

...

چون صاحب کمال و علم بود که در این مکتب درس می‌گرفت

وہی ہے جو کہ اس کے لئے ہے

وہی ہے جس نے ان کو اپنا گھر بنا لیا ہے۔

پہنچ کر ان دو خطا ہاں چندانکہ دہدہ میشود مارا لال یعنی موازی ہے دسندیرا ان خط

همین توانم تصور کنیم که مسافت منجم ثواب از کوه ارضه بحد و طایفه اربابیت و این نعمتی

[illegible]

نقطة اصله وخصوصاً از صفیر یعنی نقطه اول

[illegible][illegible]

داکتران و دانشمندان و نویسندگان و محققان و استادان و محصلان و ...

[illegible]

منه واليه

ایک دوسرے کے ساتھ مل کر

الحمد لله الذي هدانا لهذا الذي كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

ن

وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي هَدَانَا لِهٰذَا وَمَا كُنَّا لَكَ شَاكِرِيْنَ

کے لئے

عَنْ

[illegible]

روح پرین پناہ عات بنا سہا اپنی تیرن لکھیاں سارن دسہر دی وارھاوغ ہے سکدا

در چهار ساعت و نیمه در هر یک از این ساعات پنج بار دعا بخواند و بگوید

میرا ہم تو پہا در فلان ساعت پہنچ پاس پہنچے در ساعت طرے پہنچا

وہی کہ وہاں دریا بہتا تھا جس سے سب کے لیے سبب النقص سب کے لیے تھا

۲۰ کند و زمان همین شمس طالع شود و بنظر چنان آید که رفته رفته مرتفع شود و حال آنکه
حققتا او را حرکتی نیست پس همین طریقی انکسار شمس انکسار بعد از غروب است
اما اختلافی بین وقت رفته رفته منکسر و ماندن آن در طالع و در وقت طلوع و در وقت غروب
کردن آن است که دلیل این دارد شود و در وقت غروب منکسر شود و در وقت طلوع منکسر
در یک ربع بعد از آنکه مدتی از غروب قیاس گذشته و در هر یک از این دو ظاهر انکسار
یک ربع است و در هر یک از این دو ربع انکسار یک ربع است و در هر یک از این دو ربع
و آن غایتا که در این ربع غایتا که در این ربع کسب فواید شمس شود و بیک ربع انکسار
سازند و ظاهر است سبب همین نویسنده را اینست که در این ربع انکسار یک ربع است و در هر یک از این دو ربع
غروب منکسر است و در وقت طلوع منکسر است و در هر یک از این دو ربع انکسار یک ربع است و در هر یک از این دو ربع
انکسار طالع شود و واضح است که در این ربع انکسار یک ربع است و در هر یک از این دو ربع
استقامت و خواص بطریق انکسار باشد یعنی هر دو را دارند و در نقطه a که
هستند و در این ربع انکسار یک ربع است و در هر یک از این دو ربع انکسار یک ربع است و در هر یک از این دو ربع
و بطریق انکسار یک ربع است و در هر یک از این دو ربع انکسار یک ربع است و در هر یک از این دو ربع
بدین وضع است و منکسر کرد آنکه در نقطه b که در این ربع انکسار یک ربع است و در هر یک از این دو ربع
به معنی ارض باشد و در نقطه c اید انکسار منکسر است و در هر یک از این دو ربع انکسار یک ربع است و در هر یک از این دو ربع
الایلی باشد و از این شرح و بیان کلام غایتا که در این ربع انکسار یک ربع است و در هر یک از این دو ربع
که در این ربع انکسار یک ربع است و در هر یک از این دو ربع انکسار یک ربع است و در هر یک از این دو ربع
منکسر است و در این ربع انکسار یک ربع است و در هر یک از این دو ربع انکسار یک ربع است و در هر یک از این دو ربع
که در این ربع انکسار یک ربع است و در هر یک از این دو ربع انکسار یک ربع است و در هر یک از این دو ربع
نقطه

نقطه a در وقت طلوع و در وقت غروب منکسر است و در هر یک از این دو ربع انکسار یک ربع است و در هر یک از این دو ربع
که در این ربع انکسار یک ربع است و در هر یک از این دو ربع انکسار یک ربع است و در هر یک از این دو ربع
سازند و در این ربع انکسار یک ربع است و در هر یک از این دو ربع انکسار یک ربع است و در هر یک از این دو ربع
صحنه و نقطه b که در این ربع انکسار یک ربع است و در هر یک از این دو ربع انکسار یک ربع است و در هر یک از این دو ربع
و چون بنا بر فعل انکسار منکسر شود باید شمس در نقطه c باشد پس در نقطه
در چهل و پنج و در هر یک از این دو ربع انکسار یک ربع است و در هر یک از این دو ربع
انوقت ساعت d که در این ربع انکسار یک ربع است و در هر یک از این دو ربع انکسار یک ربع است و در هر یک از این دو ربع
ظان شب و صبح را در هر یک از این دو ربع انکسار یک ربع است و در هر یک از این دو ربع
ساعتها از نصف النهار گذشته که در این ربع انکسار یک ربع است و در هر یک از این دو ربع انکسار یک ربع است و در هر یک از این دو ربع
است و در هر یک از این دو ربع انکسار یک ربع است و در هر یک از این دو ربع انکسار یک ربع است و در هر یک از این دو ربع
اندازه کرده ارض در هر یک از این دو ربع انکسار یک ربع است و در هر یک از این دو ربع انکسار یک ربع است و در هر یک از این دو ربع
نشان میدهد شمس طالع را در این ربع انکسار یک ربع است و در هر یک از این دو ربع انکسار یک ربع است و در هر یک از این دو ربع
ظاهر کرد و در هر یک از این دو ربع انکسار یک ربع است و در هر یک از این دو ربع انکسار یک ربع است و در هر یک از این دو ربع
در طالع کرده ارض در هر یک از این دو ربع انکسار یک ربع است و در هر یک از این دو ربع انکسار یک ربع است و در هر یک از این دو ربع
در این ربع انکسار یک ربع است و در هر یک از این دو ربع انکسار یک ربع است و در هر یک از این دو ربع انکسار یک ربع است و در هر یک از این دو ربع
نقطه

در بیان شمس

۲۱ مؤید منقول است که هر یک از این فیضیه و غیره منقسم گشتند و بر وجه منقطع از روح را که آنها را صادر
منقطع از روح نامند و هر یک از این مجموع که در روح مذکوره واقع اند نام یک از حیوانات افراشته
اند و این چه اوقات مذکور و هر سال این پیش از این شده و به حال اینها نیز باقی اند حال آنکه یک کلام
تجلی می شود و در این مجموع مذکور واقع کرده و مثلا اسم حیات از مجموع حلال و اسم حلال مجموع
مجموع خود و در اینجا به مذکور است و نیز از این و هفتصد هفتاد و دو سال از این بعد از اینها
حلال و واقع با اسم مذکور موسوم میشوند و در این واقع است و این که از این و بعد از خود در این
تاریخها و در این واقع کرده که داخل برج میزان شود و شمس برخلاف در مقابل او واقع شده و
مقابل برج حمل است و هر چند این اگر کند که مثلا شمس مقابل برج مقبول شود و باید دانست که
در همان آن حقیقتا این که از این است که در این که خود داخل برج مقابل برج مذکور و در این
و بهینه ظاهر و غیره است و نیز که مدار و مذکور حرکت و غیره و نیز است و اینها

بسم الله الرحمن الرحيم

مبارک و عطا دار از منطقه البروج هفت هزار و چوبه

نهره در بحر و بیابان و ستر و قحط

فما متوسط انهما ان شغل ادم من هذه المليون ومائة الف سنة وبكر ان ادم

مَنَازِلُ رُبُوبِيَّةٍ وَجِهَانِيَّةٍ فِي تَهْذِيبِ سُلُوكِ الْفُضَلَاءِ

[illegible]

حرکت سال آن هر دو شب و بیست و چهار ساعت و هفتاد و پنج دقیقه و آن صد جزو آن و آن و آن

فطر عطار دھنزارو یکصد و سترہ

فَطَرْنَاهُ مِنْ نَارٍ وَهَافُونَ

بسم الله الرحمن الرحيم

سرحد حرکت عطارد در هر دقیقه شش و شصت و پنج ثانیه و سه ابراس
مقدار مسافت از هر در هر دقیقه چهل و شش و شصت و پنج ثانیه و ابراس
موت حرکت عطارد در هر دقیقه سی و خود و بیست و پنج ثانیه و ابراس
موت حرکت زهره در هر دقیقه سی و خود و بیست و پنج ثانیه و ابراس

مکتبہ

صفحات وحرکات فشر

[illegible]

پاک

اولاً ما ينبغي اهتم به من تأمل دلائل نقشبندية وكتاب اصول علم حركات وصفها في قوله
نقشبندية يعني نقشبندية ووسط كثر ظاهر بكنهها طاعتها بخلها كنهها بدعيها حاسر است
بيان ساد وخصوصه كذا من صحت انهم خود وروى ان كره ارض حار و سفيد رنگ و زيب و فاضل

۳۰ هندی شرقی و جنوبی و از آنکه مالاکا فوران نماید و بعد از آنکه با کوران گرم که از بحر اومان
 بیرون می آید و به جنوب مشرق شود و به جانب پاسفیک روان و مانند کله اسرام داخل
 لیمن کشیده و از آنجا خارج شود و از آنجا شروع به جاده مستقیم می شود و به
 جزیره الوتین می رسد و در آن محل معادل کشیده و به جنوب می رسد و به اندازه کرابان
 در معبر می بیند و به آن طرف می آید و به آن طرف می رسد و به آن طرف می رسد و به آن
 کوران را به جنوب و کوران است که چون او می رسد و به آن طرف می رسد و به آن
 دارد و به آن طرف می رسد و به آن طرف می رسد و به آن طرف می رسد و به آن
 وسط به طرف کشیده و در آن محل که به آن نام می رسد و به آن طرف می رسد و به آن
 و به آن طرف می رسد و به آن طرف می رسد و به آن طرف می رسد و به آن
 منبسط و به آن طرف می رسد و به آن طرف می رسد و به آن طرف می رسد و به آن
 به کوران است و به آن طرف می رسد و به آن طرف می رسد و به آن طرف می رسد و به آن
 با کوران سر و نشانی منوره بطور درجه آن او حاصل شود و بعد از آنکه اعتدال به آن
 و در آن منبسط و به آن طرف می رسد و به آن طرف می رسد و به آن طرف می رسد و به آن
 چنان که در آن طرف می رسد و به آن طرف می رسد و به آن طرف می رسد و به آن
 به آن طرف می رسد و به آن طرف می رسد و به آن طرف می رسد و به آن
 نشانی او را به آن طرف می رسد و به آن طرف می رسد و به آن طرف می رسد و به آن
 است و کوران و در آن طرف می رسد و به آن طرف می رسد و به آن طرف می رسد و به آن
 که از آن طرف می رسد و به آن طرف می رسد و به آن طرف می رسد و به آن
 به آن طرف می رسد و به آن طرف می رسد و به آن طرف می رسد و به آن
 به آن طرف می رسد و به آن طرف می رسد و به آن طرف می رسد و به آن

شود

شود که در آن طرف می رسد و به آن طرف می رسد و به آن طرف می رسد و به آن
 قطب را به آن طرف می رسد و به آن طرف می رسد و به آن طرف می رسد و به آن
 معلوم شود و در آن طرف می رسد و به آن طرف می رسد و به آن طرف می رسد و به آن
 هند را به آن طرف می رسد و به آن طرف می رسد و به آن طرف می رسد و به آن
 و آن را به آن طرف می رسد و به آن طرف می رسد و به آن طرف می رسد و به آن
 حرکت و به آن طرف می رسد و به آن طرف می رسد و به آن طرف می رسد و به آن
 عرض جنوبی را به آن طرف می رسد و به آن طرف می رسد و به آن طرف می رسد و به آن
 چنانکه در آن طرف می رسد و به آن طرف می رسد و به آن طرف می رسد و به آن
 معبر خود به آن طرف می رسد و به آن طرف می رسد و به آن طرف می رسد و به آن
 طریقه را به آن طرف می رسد و به آن طرف می رسد و به آن طرف می رسد و به آن

از اینها معلوم می شود که در آن طرف می رسد و به آن طرف می رسد و به آن

مطلب هفتم در بابا بحر اومان

در آن طرف می رسد و به آن طرف می رسد و به آن طرف می رسد و به آن
 مشهور و معروف و به آن طرف می رسد و به آن طرف می رسد و به آن طرف می رسد و به آن
 که اکثر اوقات که در آن طرف می رسد و به آن طرف می رسد و به آن طرف می رسد و به آن
 باشد چنانکه در آن طرف می رسد و به آن طرف می رسد و به آن طرف می رسد و به آن
 است که در آن طرف می رسد و به آن طرف می رسد و به آن طرف می رسد و به آن
 که در آن طرف می رسد و به آن طرف می رسد و به آن طرف می رسد و به آن
 کون مکرر است و در آن طرف می رسد و به آن طرف می رسد و به آن طرف می رسد و به آن

۳۲ غبار کون لایه های سطحی که مذکور شد می چسبند و این کوه ها را

عمیق مختلف است یعنی بعضی را در فلات و برخی در فلات عمیق از خط البحر چنان نمایند

که در بیرون فلات هم باشند و هر یک را حرکت مخصوصی هست که آن جانبی را می چسبند

نمایند بدون آنکه مافوق از چرخان دیگر می شود و کوه ها را می چسبند و کوه ها را می چسبند

نارینه و در هر یک از این اختلاف عرض متصل شعاع الزام حرکت دایره می خود هستند یعنی کوه

انها را دایره و یک و هر یک می چسبند و در هر یک از این اختلاف عرض می چسبند و در هر یک از این

و چار و باره باشند و مشخصات آنکه در خط عرض و چرخ می چسبند و در هر یک از این

کوه ها را می چسبند و در هر یک از این اختلاف عرض می چسبند و در هر یک از این

بلند و چرخ می چسبند و در هر یک از این اختلاف عرض می چسبند و در هر یک از این

و نیز متصل فخر و در خط عرض می چسبند و در هر یک از این اختلاف عرض می چسبند و در هر یک از این

یعنی مافوق و متصل سطح و مافوق دایره می چسبند و در هر یک از این اختلاف عرض می چسبند و در هر یک از این

فوق و چرخ می چسبند و در هر یک از این اختلاف عرض می چسبند و در هر یک از این

کوه و دیگر چسبند و در هر یک از این اختلاف عرض می چسبند و در هر یک از این

مثلا باید این بر هر دو طریق می چسبند و در هر یک از این اختلاف عرض می چسبند و در هر یک از این

اندک در عرض یک خط می چسبند و در هر یک از این اختلاف عرض می چسبند و در هر یک از این

و در خط می چسبند و در هر یک از این اختلاف عرض می چسبند و در هر یک از این

مثلا این مافوق سطح بل و در خط می چسبند و در هر یک از این اختلاف عرض می چسبند و در هر یک از این

و در خط می چسبند و در هر یک از این اختلاف عرض می چسبند و در هر یک از این

هر چه می چسبند و در هر یک از این اختلاف عرض می چسبند و در هر یک از این

مثلا

و متصل از خط سطح صعود و مافوق سطح می چسبند و در هر یک از این اختلاف عرض می چسبند و در هر یک از این

و باید چرخ می چسبند و در هر یک از این اختلاف عرض می چسبند و در هر یک از این

و در خط می چسبند و در هر یک از این اختلاف عرض می چسبند و در هر یک از این

و در خط می چسبند و در هر یک از این اختلاف عرض می چسبند و در هر یک از این

و در خط می چسبند و در هر یک از این اختلاف عرض می چسبند و در هر یک از این

و در خط می چسبند و در هر یک از این اختلاف عرض می چسبند و در هر یک از این

مطلب یازدهم در بیان آنکه اوج و غایت اوج چرخ می چسبند

کاهکها و در هر یک از این اختلاف عرض می چسبند و در هر یک از این

میلان گفت که این حرکت غایت از قشعر و ارتفاع چرخ می چسبند و در هر یک از این

الیک چرخ می چسبند و در هر یک از این اختلاف عرض می چسبند و در هر یک از این

اما مافوق چرخ می چسبند و در هر یک از این اختلاف عرض می چسبند و در هر یک از این

اخبار می چسبند و در هر یک از این اختلاف عرض می چسبند و در هر یک از این

شد باید باشد و مافوق چرخ می چسبند و در هر یک از این اختلاف عرض می چسبند و در هر یک از این

مثلا چرخ می چسبند و در هر یک از این اختلاف عرض می چسبند و در هر یک از این

و در خط می چسبند و در هر یک از این اختلاف عرض می چسبند و در هر یک از این

و در خط می چسبند و در هر یک از این اختلاف عرض می چسبند و در هر یک از این

و در خط می چسبند و در هر یک از این اختلاف عرض می چسبند و در هر یک از این

و در خط می چسبند و در هر یک از این اختلاف عرض می چسبند و در هر یک از این

و در خط می چسبند و در هر یک از این اختلاف عرض می چسبند و در هر یک از این

و در خط می چسبند و در هر یک از این اختلاف عرض می چسبند و در هر یک از این

74

ما ہے باسو و نون ہا بالہ است

ترجمہ صفحہ ہفتم درجہ زبان و حرکت درجہ ہوا و کتبہ حقیقت و محبہ راج

۷۹۲۲

$p = 0.01$ $\frac{1}{100}$
 $p = 0.05$ $\frac{1}{20}$

کتابخانه شخصی
مکتبہ اسلامیہ

lip^h

[illegible]

292 250



۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

وزد و نیز دو فصل به پنج کرد و ابتدای هر موسون باشد یعنی در ماه اول که گفته اند موسون
چنانکه سمت ذکر یافت اما موسونها به افزونیا که در محیط اقالیم و نیز به مغرب است
امریکا که در جنوب و در محیط باسینات موسون که اکثر اوقات بار بار از البریه متغیر و البریه
نما و انجیل را مضطرب مشوش سازند و بکمال حملات و بهجت های از میان آید و در
و اقله و معتدل هم جدا اما موسونها به محیط هند می منظم اند که در این خط است
موسون و این ریا شایان در جمیع طول محیط هند و این میان شمال خط استوا و جنوب
تلبین جریان دارند و در فصل بهار چون تابش افق تاب در این است به از شرق با احوال
حرارت بجهت آمد و ریا موسون از انجا به ریا در بار ریا که در این خط است و به
قلب نموده و راعب نشانند لهذا ما به بدیم که در جنوب است و در جنوب است و این
این ریا موسون ریا که در این خط است و در این خط است و در این خط است
نمایان مشرق و شمال به وزد نماید

مطلب هشتم

در بیان منطقه ساکنان در این موسون منطقه ساکنان در این موسون منطقه ساکنان در این موسون
از اوقات دو کوه در این خط است و در این خط است و در این خط است
چیزی که در این خط است و در این خط است و در این خط است
شد که بیکران در این خط است و در این خط است و در این خط است
در این خط است و در این خط است و در این خط است
بکلی مشرق و شمال و در این خط است و در این خط است
شد که بیکران در این خط است و در این خط است و در این خط است

منطقه ساکنان در این موسون منطقه ساکنان در این موسون منطقه ساکنان در این موسون
نکته در این خط است و در این خط است و در این خط است
که ما به شد و در این خط است و در این خط است و در این خط است
هنگامی که ریا از البریه که از این جنوب مشرق موسون آمد و در این خط است
در این خط است و در این خط است و در این خط است
التماس به این خط است و در این خط است و در این خط است
چنانکه در این خط است و در این خط است و در این خط است
اطراف بدین اتمام رسانند و در این خط است و در این خط است
که در این خط است و در این خط است و در این خط است
انجیل و منشا به جمیع ریا که در این خط است و در این خط است
جریان کنند منطقه ساکنان در این موسون منطقه ساکنان در این موسون
و اسل سلطان است که در این خط است و در این خط است
میشود که اکثر اوقات در این خط است و در این خط است
همینقدر این قسم نمایانند و در این خط است و در این خط است
شود و از این منطقه بجز آنکه با طراف هر دو

مطلب هفتم

در فصل بیان که در این خط است و در این خط است و در این خط است
ساکنان خط است و در این خط است و در این خط است
شمال و جنوب اند که در این خط است و در این خط است
فاصله و این موسون منطقه ساکنان در این موسون منطقه ساکنان در این موسون

۱۰ ناخط اشوار و هر چه چپتر و پراختر نصفه اشوار عددی گذارند که معلوم باشد چنانچه مثلاً بعد
و شش او شانزده و این نصفه اشوار را باینکه که از اختیار صد باشد اندازان و این نصفه
اشوار و صد خانه را ایندازان و این نصفه اشوار و در پنج که از آن صد خانه باشد
اندازند و در و این خطی که در طرفین خط اشوار واقع است و این و این و این
بعد از خط اشوار است و آنکه در طرفین نصفه اشوار است و این و این و این
و دیگر که در جانب نصفه جنوبی مغرب خورشید و این و این و این و این و این
هر دو عرض باشد و در و این و این و این و این و این و این و این و این
مذکور بود و این و این و این و این و این و این و این و این و این و این
و این و این و این و این و این و این و این و این و این و این و این و این
طرفین قطبین مغرب یعنی که هر یک را بعد مساوی از قطبین است و در و این
و شش و دقیقه است و این و این و این و این و این و این و این و این
و این و این و این و این و این و این و این و این و این و این و این و این
شمس حرکت نماید و در خط هر چنان بنظر آید که حرکت می یابد و این و این و این
از مشرق یعنی که کند لهذا بطرفین الشمس می رسد و این و این و این و این و این
از و این و این و این و این و این و این و این و این و این و این و این
منضم بد و این و این و این و این و این و این و این و این و این و این و این
مربوط و در و این و این و این و این و این و این و این و این و این و این و این
کوچا چون و این و این و این و این و این و این و این و این و این و این و این

نوی

جنوبی

مختار

[illegible]

مختار

۱۱ دایره سرطان و جلدی و طبع اندک از جمیع نواحی که از هر انحاء افکار میزاید و در
 منطقه معتدله بعد از مدار سرطان و جلدی از نظر زمین الی دایره قطب است که هر یک
 آن نواحی را بلدین نصف شمال اعتدال منقسم و در منطقه جنوبی از دایره قطب الی خط
 باشد که خط استوا از هر منقسم شمالی و جنوبی و نواحی است که هر یک منقسم جنوبی
 نایب و سر و سر نیزه را میگویند که از هر یک کوه و دریا و جزیره
 نماید و در همان حالت زمین بد و کوه و شمس حرکت کند و در بعضی منقسم کبک نور
 حرارت را که شمس را بد و نور شمس بی نصف ناعده چپ که از هر یک نایب که در هر یک
 بطوری که نور شمس بکوه زمین معلوم است و از هر یک نایب که در هر یک
 مذکور و جلدی خلافت فصول شود که در اول ماه و در زمین کوه و در هر یک نایب که در هر یک
 که بعد از فصل هر دو قطب که در شمس یکسان باشد و قطبین اخذ خود از شمس یکسان باشد
 نماید و از هر یک نایب که در هر یک نایب که در هر یک نایب که در هر یک نایب که در هر یک
 از هر یک نایب که در هر یک نایب که در هر یک نایب که در هر یک نایب که در هر یک
 هر یک نایب که در هر یک نایب که در هر یک نایب که در هر یک نایب که در هر یک
 شمالی که در هر یک نایب که در هر یک نایب که در هر یک نایب که در هر یک
 بزرگ و در هر یک نایب که در هر یک نایب که در هر یک نایب که در هر یک
 صفت نایب از ارتفاع شمس را نایب باشد و از هر یک نایب که در هر یک
 شمس منور شود و در هر یک نایب که در هر یک نایب که در هر یک نایب که در هر یک
 نایب که در هر یک نایب که در هر یک نایب که در هر یک نایب که در هر یک
 و از هر یک نایب که در هر یک نایب که در هر یک نایب که در هر یک نایب که در هر یک

اول در زمین ماه که از هر یک نایب که در هر یک نایب که در هر یک نایب که در هر یک
 نماید که در هر یک نایب که در هر یک نایب که در هر یک نایب که در هر یک
 انحاء شیب باشد و بعد از آن نایب که در هر یک نایب که در هر یک نایب که در هر یک
 خط که در هر یک نایب که در هر یک نایب که در هر یک نایب که در هر یک
 ماه که در هر یک نایب که در هر یک نایب که در هر یک نایب که در هر یک
 و در هر یک نایب که در هر یک نایب که در هر یک نایب که در هر یک نایب که در هر یک
 در هر یک نایب که در هر یک نایب که در هر یک نایب که در هر یک نایب که در هر یک
 است و بعد از آن نایب که در هر یک نایب که در هر یک نایب که در هر یک نایب که در هر یک
 جنوبی شود که در هر یک نایب که در هر یک نایب که در هر یک نایب که در هر یک
 نقطه است که در هر یک نایب که در هر یک نایب که در هر یک نایب که در هر یک
 نایب که در هر یک نایب که در هر یک نایب که در هر یک نایب که در هر یک
 عکس از هر یک نایب که در هر یک نایب که در هر یک نایب که در هر یک نایب که در هر یک
 الشمس خط استوا که در هر یک نایب که در هر یک نایب که در هر یک نایب که در هر یک
 چنانکه مذکور شد و در هر یک نایب که در هر یک نایب که در هر یک نایب که در هر یک
 باشد نقطه اعتدال و در هر یک نایب که در هر یک نایب که در هر یک نایب که در هر یک
 و در هر یک نایب که در هر یک نایب که در هر یک نایب که در هر یک نایب که در هر یک
 خط استوا که در هر یک نایب که در هر یک نایب که در هر یک نایب که در هر یک
 ساعت شیب باشد و در هر یک نایب که در هر یک نایب که در هر یک نایب که در هر یک
 شده و در هر یک نایب که در هر یک نایب که در هر یک نایب که در هر یک نایب که در هر یک

شیخان و شیخان اسماء و شهرت و فضائل و مناقب

شبهه بپایان اکثر اوقات و در میان صاف و در میان منتهی شود و نظر چنان اله که گویند که
از هجوم سقوط نمود و در خصوص شبهه ثبوت کرده اند بعضی را اعتقاد دارند
سواء که در وجود هوا یا در جسم ممکن کرده و بر آنچه گفته اند چون اجزای و لکان بعضی
القول نشان کرده و غیر ثبوت مایند شود مایند حیات کرده که گفته چون قریب یک
ارض است قوی جاذبه ارضیه اله را از بعضی جذب نماید و جویان را تا چون معلقه کشیده
اند که شبهه چنان نشانده اند که از چنان است که معلقه مایند و از هر دو

25

[illegible]

۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

۱۶ اگر چنانچه از غایت برکت الحامض و عدسش ثابته باشد طریقه نیم مرتبه است بعد
از آنرا منقوع کرد و و هکذا هر ثابته را نصفه فاع حساب نمائید و اگر فاصله ثابته
رویت و اینامع نباشد معلوم است که این عدد را در نزد یک است اما بر یک بدویت
و عدالت که در رویت برین مرتبه کنند و بی صوت و عدسه و عین و چشم و اکثر اوقات
در ثابتهان و در هر چه بسیار کم باشد و در سطح بی نهایت و اما صاف و او در
که صوت و عدس را مناع تنبک بر رویه عکس نماید بر فراشها و در سایر ثابتهای این سطح
خوبه صاف بسیار و نفاک ایشان باجهت از سمت افق و قطع حیات و برین
چون بماند خونده جمع اسباب به این روش و برین نشان کنند و هکذا مناع
را از هر پائین و چون بدین معنی باشد بسیار می زند غایتا شجر را منقوع و قطع
سازد و آثار برین فخر بجزر و باران مدد می نماید و اقل و در احوال رویت کنند و عین
اکثر اوقات با جسام مرتفعه زند تا سبب رج منار و فلک جبال و اشجار بلند است
و اخص عین و در بلند می شود و الیک این فضا بسیار باشد لهذا او در این بارندگی
و هنگام زند برکت از پناه جبهه برین اشجار از ثابتهای منقوع و درخت
چنانکه از سایر اشجار برتر باشد و نوع الیک برکت او در بر فراش و در سطح حیات
جذب نماید و بعضی از اشجار و برخلاف اشجار هادی فضا الیک یک امتیاز و راه هدایت
ناودانند که بر فراش اشجار و غیر هادی زند و دفع خلل بر فراش بر یک نهانند و یک پائین
از یک شوش بلند معدنیست مثلاً هر چه در کربن است سر منون و یک نقطه مناره
مستور و از سر منون که در نهان است ارتفاع است صعبه فضا و بعضی اند که برین
راه اتری گویند و سر یک بر یک پائین یک در بر منون کنند و سبب و در منون

بنوعین ملاصق شد که منقول مذکور فوایدی که قوی الیه می باشد از کتاب جانی
منقوله جلد بیست و نهم می بود با اوصاف مسالمت

تاوه غندس عیانت از روشنی است که با از دور کف طوفان و باران و خجالت
و بیایه به ظاهم کرد و بنظر ما نند شعله افش و با بیانه و نور الهی بر یک نفس بسیار
خوب و گناهنا به سر و کلر گشته و بهیچ از نفع شود چنان بشود و نه خود اندک و روشنی
نه از فعل و عیانت از او الکتی فی غایت و در بیان از علی چه

نار علی بیجہ اقلیہ اشک از فادہ کا زہد و دین خویشوں بہات حاصل شود یعنی
 از فادہ بخوار مولانا عمو ولد انارستان کرید کہ فادہ عزیز و نازنین انارستان و
 از ازمکہ کہ وہ از فادہ اجاسہ اعضا صبح و آنا با آب انارستان بخوار و شادمانہ و نازنین
 بہ بلجہ و دکر کہ وہ فصل صغر کہ وہ خط بہ ناز و غائبان عبداللہ بن شرف خوار و دکر و

براشنا ای که حققتنار ملگوره معلوم نیست موجب خیالات باطل و اغراض غایت
فاسد و زیات و خشت پنهان شود و اکثر اوقات علی کرامت را فریبنا کرد و که چنانکه
تصویر باشد که اکثر فریب و ادا را به نامان است چون مطرب و میسر و نواز و ده مستقیم
مضروب شوند و در میان آنها هر یک که میسر و نواز و ده مستقیم

فجرت له كاهن السمان شب طوفت سال طالعي شوق علف مذكور شعاع قطب في

[illegible]

١٠

جہتہ مذکورہ اکابر نے کونہند و راجستھان کے کابینہ علاقہ بنایا تھا اور
 بیرونہ ہندوستان پر بھی چڑھنا علاوہ بیرونہ ہندوستان پر چڑھنا
 و مرکز الہ آباد سے بھی بطور ضابطہ و عفریہ قطب نامہ لایا اور چونکہ پھر شہر کے مالک کو
 اصطلاحات اعتراض و عفریہ قطب نامہ لایا تھا۔

نقص و فخر دنیا الی بطور یکدست می آید و هر دو

و کتاب هفت مورد ذکر نموده و این بخش را با عبارت عکس شمس بنی ناصبه آغاز و در
وسط و در آخر آن به شمس بنی ناصبه اشاره شود

مسبوهم و بداندند که کثرت مال را چه چندان کوشش الکدر یافته است فیه مقناطیبه
همه است چنانکه در فراغ مقناطیبه مع قوا الکدر فیهاست چه در همان آن کثرت
موجود شود اضطراب و عجز و غلبه ظاهر گردد و در غلبه طبیب چون به شیب مجرب است
طالع بود که امانت روی و غلبه و در خشک اندازد و نه و معن و امتداد و ابر و بعد و ان
هست و در مجرب و به وجه هر امر وسط و مجرب و به شیب مختلف بالوان مختلف غالب
اروائت ظاهر گردد

فوق شرح کاهلیب و کاهین نادگان ظاهری و ابدی و انواع مختلفه نمایان کرده و ملوکات

چند نکره داخل انرا الیکتریسیت بوده اند که انجا و بر او فوق الیکتریسیت و افشاند
و گاهی باران مخلوط با نکره که بار و ملت بار بدست و بعضی چند و بعضی نادر
اختلاف است و بعضی مسافت بار و اکثر بار همیشه و بعضی نکره شب غبار و مکرر نادر
میباشد که بار نکره است بطور ان سابل بر هاضما است و اصل او به بعضی نکره
چون غبارها و ان سابل بر سحاب نکره در سنا و نکره سحاب نکره نکره نکره
سرخ و خیل او بعد از ارتفاع انها که از نکره است انجا و نکره چنان معلوم
میشود که در هوائ ارض برودت و افراط کثرت کشته هفت و شش کره و همین
فرد و به مشهور در وسط ان نکره که در نکره نکره نکره نکره نکره نکره نکره
پرده هائیکه مذکور شد قاف و نکره که در وسط نکره نکره نکره نکره نکره نکره
نکره که نکره نکره نکره نکره نکره نکره نکره نکره نکره نکره نکره نکره

بسیار نادر

در بیان علایم هوا به
اصول آنکه از اجسام و صورتها و نکره
بالا است که معوج شود و نکره است و از نکره که خط از هوا میخورد
نادره صوت متکون نمیشود که چون جسم مصور را از نکره نکره نکره نکره
کشته

کشته که صوت نکره نکره نکره نکره نکره نکره نکره نکره نکره نکره نکره نکره
نکره نکره نکره نکره نکره نکره نکره نکره نکره نکره نکره نکره نکره
و بعضی از هوا نکره نکره نکره نکره نکره نکره نکره نکره نکره نکره نکره نکره
که در هوائ نکره نکره نکره نکره نکره نکره نکره نکره نکره نکره نکره نکره
بلند به و است که صوت نکره نکره نکره نکره نکره نکره نکره نکره نکره نکره نکره نکره
بیشتر از نکره نکره نکره نکره نکره نکره نکره نکره نکره نکره نکره نکره نکره
وان عکس عکس هم چنین بلند به و صوت نکره نکره نکره نکره نکره نکره نکره
اگر و نکره نکره نکره نکره نکره نکره نکره نکره نکره نکره نکره نکره نکره
نکره نکره نکره نکره نکره نکره نکره نکره نکره نکره نکره نکره نکره نکره
و نکره نکره نکره نکره نکره نکره نکره نکره نکره نکره نکره نکره نکره نکره
اهتر از نکره نکره نکره نکره نکره نکره نکره نکره نکره نکره نکره نکره نکره
صدی
عبارت از عکس صوت است که چون جسم جامد صفت رسد
منعکس گردد و بعضی اوج هوا که از اهتر از نکره حاصل شده چون جسم جامد
در سندان طوری که ابتدا نکره نکره نکره نکره نکره نکره نکره نکره نکره نکره نکره نکره
هوا میخورد کشته بود مشابه ان صوت در نکره نکره نکره نکره نکره نکره نکره
گرد و چنانکه اوج در نکره نکره نکره نکره نکره نکره نکره نکره نکره نکره نکره نکره
بود بر نکره نکره نکره نکره نکره نکره نکره نکره نکره نکره نکره نکره نکره
از نکره نکره نکره نکره نکره نکره نکره نکره نکره نکره نکره نکره نکره نکره
حاصل انکه در نکره نکره نکره نکره نکره نکره نکره نکره نکره نکره نکره نکره نکره

سیدہ رقیہ شہیدہ عطا

عمید بن احمد است پروردگارم از

فَشْرَهْ ذِكْوِي مَخَافَ وَمَعَارِدِهَا

میشود تا از حرارت تابان یکدیگر دور بمانند

ارض هك كه از حراوت نار مر بوم

معاون اب گشته از نطفی کز زین

فِي بَابِ مَنْ مَدَّ يَدَهُ إِلَى كَثْرَةِ مَا طَافَ بِهِ

۱۰۸۲ کذا: یہ آگندہ کوڑا اچھا و معان ہا اچھا و فون اول شعبہ ندوی نے ترکیب معانی

آداب کا یہ سلسلہ کہ ان کے ہدف ان کے ہدف کا ہے

وكانت هذه هي الحالة التي كانت عليها الأمور في ذلك الوقت.

وہ اہل اراخا اور معنی ہند کہ مر کے زمانوں مخالفہ

وَلَا تَنْدَوْنِي مَعَهُ وَرُفُوعًا مِثْلَهُ جَبَا وَرُفُوعًا مِثْلَهُ كَوْهَنَانِ زَبَاد نَاشِدُو

مکہ را حجاز کہ از کثرت باد حجاز کشند و جانی که خمار این فہم بخاور ہشتاد

عمود چنان بود بر بطن و مدور و اشکل یافتند **فصل دوم** معانی اجزاء و سجع و غیره

و در احکام احوال مختلفه بسیار باشد نافه میشود **فهم سیم** معادن اقسام درخت

که سفید و سرخ و سبز و مشاود و کبود باشند غالباً در ولکانها خاموش شده که قدم و لکنا

بوفیه و حال انرا فریفتند و در جافا بیکه با فعلی در کائنات انداخته میشود

فہرست جہانگیر

25

کے سپاہیوں نے ہندو لڑکوں کو جان بوجھ کر قتل کر دیا۔ ان کے قتل کے بعد ان کے گھر میں آگ لگا دی۔

گوید و هر چنانچه برای ابدیت منظم نموده اند که عبادان از برای جلا و تقدیم یعنی شایسته و

فردی اول روزی ناله بود و شراب و مساق و مشغله بعضی غراب که در رفتن ثالث است که همین زمان

منافاة اذ بانافات وحبوات فديهم انجلا ودرهم ذمعت بانافاة باصطلاح ذراف فوق باب

فَأَمَّا رُوحُكُمْ فَخَبَأْنَاهُ فِي أَعْنَاقِكُمْ كَذَلِكَ نَقُولُ لِلَّذِينَ هُمْ عَنْ آلِهَتِهِمْ أَهْلٌ شَائِلُونَ

دېوالت و معادن و دښتې د ارضې سېال کونکې د ژوانات ام الحيا و د نباتات و د پهاين و ازهار و

هوى باطن و هوى خيانت و هوى انا و هوى از هوى شورش باطن هم و هوى شورش اعضا

ولم يجر باعرات صنفه بل شئد وهم حين اوافاهم وحين شئك صاحب ثغرى انما انما انما

خواه منتهی و خواه غنیمت منتهی بکثرت آن نوع و درین اول و ثانیه که حاصل آنها با مقدار آن کفو ارض

منہر من کشت بافت: اگر اما انسان فوسل یعنی انسان زمین او ابل باکتی بافت نشد

[illegible]

کدھن ثالث با شدد ہووے پس انہیوں ت فرایع ذہن اول و ثانی و یافت فشدن جاس جیسے

نوع و اثر و سبب از تحت الشریع معلوم میشود که نوع انسان بعد از سه طبقات افضل

خود متکین و عزیز و چون ذی روح است که فایده بصری کرد و ارض نهاد و اگر چه بختی

مذکورہ اکٹھا جس عبارت میں مکتوبات اسرار کو فی ارض محقق نمونہ انداز شکل است تحقیق

نموده و با نام این مبحث خلقت کرده ارض و تاکنون این سائر مخلوقات که از آب و قدامت مستفاد است

منہم کثیر الخیر ہم عرض میاںد بخلاف آنچه صاحب کتاب تحقیق نموده از احادیث نقل

اسلامی و غیر مسلمی مفسرین جانتے کہ ارض و آسمان کے حصص میں اللہ تعالیٰ نے حکم فرمایا ہے

خلاصہ کے بلوغت کے بعد اس کی تعلیم کے لئے ایک نئی اسکول بنائی گئی۔



چون نواب بر سرست باشد و از و بختان و پوران این نباشند هر قدر که بخت کند
 بهر آن اندازد خنده های استخوانانند سفید و با طراوت بر بخت که مانع از و بخت
 و پوران بر کرد و در بخت بر طافا و کور و هاجم است انگشت هر که کند
 هر طافا از چهل و پنج انگشت فام میشود و هر طافا هم مربوط و طریق بهر یک و در
 و چون انگشت استخراچ نامیده هار بخت برین یل زاده گذارد و نامها بلایند
 بر آرند و از آنجا بر سینه چرخ تا از گذشت هرگاه بواسطه طرف و نماند هر یک
 بر و طافا را بخار و سازند بعد از آنکه زنگ بماند بخار کانی که از اطراف
 انگشت بر لغت کرد و در شش خطی ممکن و طافا خفته کرد پس لازم است که از بخت کردن
 و نماند از هر جای سبب طافا به معکبات افتد و بعد از استخراچ انگشت بر داند و
 بخار نکند و در این از انگشت صعود نماید چون مخلوط هوا به فیه بر کرد و
 ملاقات و شعله و شعله و زبان نوب صدامت و فیه از این معکبات از هم و نماند
 و هیچ عمل را سبب نماند بخار و بیلد البقا منفرد کند و سبب و نام را بخار

انگلیس لا مکیا اختراع نموده و موسوم بچرخ اطباء نام کرده که شعله چرخ میو
 مشهور با سطران از فلز است چون بخار هیدروژن و شعله را در آن می تواند
 قرار دهد و بخار و در طویله حاصل کنند و شعله چرخ اطباء از اخاصش با بخت
 چرخ میو که در دانه نام نماند که بخار هیدروژن بلند کنند و بکریه که با صفت
 به چرخ از معدن خارج شوند و بین به منافذ و طرف هار استخراچ بخار و در
 و بر ارفع سازند و بخت عمل بخار و کثرت بخار هیدروژن و شعله را در آن
 می تواند

در بیان معکبات علم
 فام طعم چرخ اطباء و در ده هار
 افتد به لغت و اطباء از در بخت را و به جانت سفید کنند و بخار فالت بهر کار
 به و فتم منقسم کرد و در بخت و در بخت و در بخت و در بخت و در بخت
 جبال است فام منان نامند بخار از فام منان است و در بخت و در بخت
 فیه که با فیه که در بخت و در بخت و در بخت و در بخت و در بخت
 از فام منان است و در بخت و در بخت و در بخت و در بخت و در بخت
 استخراچ کند و بخت و در بخت و در بخت و در بخت و در بخت

نصوب کا رخاٹہ مسکو

وہم چنین سراپا چہ معدن ترکیب یافتہ کونان سفید مانند نقره کون و چون دنیا
 خمیت نام نماند و ترکیب مذکور باطل و مشافان ترکیب مذکور چنانچه و چون
 و چون و چون ترکیب مذکور باطل و مشافان ترکیب مذکور چنانچه و چون
 اهن و چون و چون ترکیب مذکور باطل و مشافان ترکیب مذکور چنانچه و چون
 هفتصد و پنجاه و یک ترکیب مذکور باطل و مشافان ترکیب مذکور چنانچه و چون
 نہیں نامند کہ ترکیب است از ترکیب و چون و چون ترکیب مذکور باطل و مشافان
 شکن مانند که مانند خاج و چون و چون ترکیب مذکور باطل و مشافان
 ترکیب و چون و چون ترکیب مذکور باطل و مشافان ترکیب مذکور چنانچه و چون
 نماند میشود و چون و چون ترکیب مذکور باطل و مشافان ترکیب مذکور چنانچه و چون
 برین و اکثر الاکت مستعمل کنند مانند نوچه و چون و چون ترکیب مذکور باطل و مشافان

و ساعت و غیره و اما در این آلات مذکور ترکیب شیخ مختلف کرده و مثلاً در ترکیب
 جهت و چون و چون ترکیب مذکور باطل و مشافان ترکیب مذکور چنانچه و چون
 هفتاد و هشت و چون و چون ترکیب مذکور باطل و مشافان ترکیب مذکور چنانچه و چون
 و چون و چون ترکیب مذکور باطل و مشافان ترکیب مذکور چنانچه و چون
 قطع و چون و چون ترکیب مذکور باطل و مشافان ترکیب مذکور چنانچه و چون

نصوب کا رخاٹہ مسکو

در بیان مختصر شیخ از عام نباتات و اشجار

نباتات و اشجار و اما در این آلات مذکور ترکیب شیخ مختلف کرده و مثلاً در ترکیب
 مثل چنانچه و چون و چون ترکیب مذکور باطل و مشافان ترکیب مذکور چنانچه و چون
 از اصل خود و اما در این آلات مذکور ترکیب شیخ مختلف کرده و مثلاً در ترکیب
 صحیح که غیر از اینها است و اما در این آلات مذکور ترکیب شیخ مختلف کرده و مثلاً در ترکیب
 صوبه و چون و چون ترکیب مذکور باطل و مشافان ترکیب مذکور چنانچه و چون
 و چون و چون ترکیب مذکور باطل و مشافان ترکیب مذکور چنانچه و چون
 نگاه دارند و اشجار و نباتات است بهیچان و اما در این آلات مذکور ترکیب شیخ مختلف کرده و مثلاً در ترکیب

4- معقد و متفرق نبود چه در این سه هزار ساله و این یک پیرامون است و این هم می باشد هنوز در

عنفوان شبابِ اُفّ پسِ اے حدِ ہر مہِ نابِ چندین ہزار لک اُفّ

نصوص الشجاعة والادب

کجھک سہوئی و نفاذ بن شعرو سطریہ و سادہ اندازے و خفا خفا شعر بیان
انتخاب و ملا کو در آگاہ و انضام و ہائے بیباک و معانی و خانہ ساخت و صیر کجیا و چکر
جملہ نغز و احوال بیان و نوانند خفا و خود و از سبک شیوہ مذکور و بر بلہ اند

[illegible]

انجمن پسران

فصل فی شرح حدیث

[illegible]

نصرتی یکٹا خدایت ہوو باکل و مود

[illegible]

میزان و صفی است که غلبه شجر بر عود و سوط باشد و هم از آنکه غلبه شستر و غلبه شستر
کدره و یا با بیداعت شود و در لایق چمن دانه بکند و در سال لایق کو مینر
معالیه که شرب بله غلبه طول با نماند و سوط و کج که شرب شجر است و اکثر
و لایق مانند نای میعالیه و هندی جنوچه است که در ام نایله و در مصر و نایر و لایق
که با این از عسل و در لایق که در شجر چمن و چمن و هندی و لایق نایر و با بید

مفتوح بهیلاں جوں پانی پتہ در امریکا

چون بنیاد را گذاشت بچینید و بعد با مصالحش طرح بنید و از آنرا بنیدید چنانچه از آن بنیدید
سلامتی نمود و در طرح برینند و انواع العی فیح کنند و این عصر با مصالح است کارخانه جاش
اشوب دنیا فاستر لطیف از بنید و تواند فیح نمود از اشافه و سرخرافه مخدع این کارخانه
هنا صیبه را شرح خواهم داد و با مصالح بنید استاخته اند و بناست محل گذار و در اندک
ظرف هند این و کنگان و چینه و غیر بنید و کنگان و این بنید و غیر از این است که میست و غیر
و زنده کار با انسان لطیف از بنید و زاد و اکثر از این اساس این از فطن خالص با
مطالعه و شم و این بنید و کنگان باشد بنید و طام بنین و زیاد و غیر از این

۵۵
 قیام است جمع گفته بودند آمد و رفت را هر زمان خود شریک می کرد و از آن رفت و آمد
 و بیجا آمد و سر را و اند چون شهر بجز آن و دوران و در میان و در میان طیب خود را داشت
 سر بر قدم او نهاد و با زبان خود با او ایستاد و بعد بر او پیوسته و مانند طوطی
 و بیجا حریف و موافق که با صاحب خود نایب می نامید با اند و فعلی که با او بود و در زمانه
 سر بر قدم او میسوزانده و شاه گدایان و افکار غریب بود و در میان غیب بر غیب و کجاست
 بر چرخ او فرو میسوزان حلقه غریب و سحر از آن است و در جواب حکایت خود را
 معروض دارم تا آنکه معقول گردد **تصویر نامه در محفل و مشرب**

شاه به شهر و محفل که در آن میفرمود و میفرمود و در آن میفرمود و در آن میفرمود
 شهر چنانکه فرمود آنجا میفرمود و میفرمود که در آن میفرمود و در آن میفرمود
 و در محفل که میفرمود و میفرمود که در آن میفرمود و در آن میفرمود
 و از آن میفرمود و در آن میفرمود که در آن میفرمود و در آن میفرمود

برنگ که با هر چه آنکه معضات شوند و از آنجا که با هر چه آنکه معضات شوند و از آنجا که
 و بعد از آنکه در آن زمان که در آن زمان که در آن زمان که در آن زمان که
 تا بعد و بگویند آنکه غایب از آنجا که در آن زمان که در آن زمان که در آن زمان که
 و از آنکه در آن زمان که در آن زمان که در آن زمان که در آن زمان که
 جسد آن حمله تا بعد و در آن زمان که در آن زمان که در آن زمان که در آن زمان که
 ضعف میفرمود و در آن زمان که در آن زمان که در آن زمان که در آن زمان که
 مشبه بود و در آن زمان که در آن زمان که در آن زمان که در آن زمان که
 بدست او و از آنجا که در آن زمان که در آن زمان که در آن زمان که
 و از آنجا که در آن زمان که در آن زمان که در آن زمان که در آن زمان که
 ذنب و در آن زمان که در آن زمان که در آن زمان که در آن زمان که
 نهایت غضب جمیع اعضا و جوارح او میفرمود و در آن زمان که در آن زمان که
 از هر چه که در آن زمان که در آن زمان که در آن زمان که در آن زمان که

غالباً در جنگ و محفل و از آنجا که در آن زمان که در آن زمان که در آن زمان که
 که در آن زمان که در آن زمان که در آن زمان که در آن زمان که در آن زمان که
 و از آنجا که در آن زمان که در آن زمان که در آن زمان که در آن زمان که
 آنجا که در آن زمان که در آن زمان که در آن زمان که در آن زمان که در آن زمان که
 معقول و در آن زمان که در آن زمان که در آن زمان که در آن زمان که
 و در آن زمان که در آن زمان که در آن زمان که در آن زمان که در آن زمان که
 مخالف هم و در آن زمان که در آن زمان که در آن زمان که در آن زمان که

و غایبانه در وقت از جنس پانزده می شود و از آن که در جنگل مکن که بهند هیچ و صلابه
شهر را دارد اما در عظم جبهه می نازد و جنگل مانده زان وافر باشد **نقص کف نام**

کرت بالاس که کف تارش نام است از جنس کرتی که به بال دارد و در وقت
هفت کلاب برین کرت عشا و صبح که با هاله ای در آن کونا اند و متها و به ناله
و در وقت شب به نام عشا در هشتاد و آن تخت و کمر که در آن تخت و از جنس
الایح و است و مع مفرس اینها در قمارها و شکاف که صغیر و سکن نام و که در شکاف و کرجیا
ز وین را حفر و ده ناله سازد و اخلاط و غریب نه نام و با کفر و انوس کرده و با جرم
سخت چنانچه انسان با سکر اینها به شاهر از و احاطه را کرده و از و از اینها تا
چون عاقل که دستگیر خواهد شد و در نهایت جلالت که در کتب شب و جرم عشا و عشا شود
به و در زمان خوردن بر روی او ناله کند و به و کفر و خض کند و به و جرم و به و شاهر از و
طوبه و سکر و عشا را که کفر و عشا و به و شاهر از و کفر و عشا و به و شاهر از و
چون شکر از و به و شاهر از و کفر و عشا و به و شاهر از و کفر و عشا و به و شاهر از و
شاهر از و به و شاهر از و کفر و عشا و به و شاهر از و کفر و عشا و به و شاهر از و
از و شاهر از و به و شاهر از و کفر و عشا و به و شاهر از و کفر و عشا و به و شاهر از و
کفر و عشا و به و شاهر از و کفر و عشا و به و شاهر از و کفر و عشا و به و شاهر از و

در ناله از او و در وقت عشا که ناله عشا و به و شاهر از و کفر و عشا و به و شاهر از و
او شاهر از و به و شاهر از و کفر و عشا و به و شاهر از و کفر و عشا و به و شاهر از و

کرت و از کف که عشا و به و شاهر از و کفر و عشا و به و شاهر از و کفر و عشا و به و شاهر از و
سهم به شاهر از و به و شاهر از و کفر و عشا و به و شاهر از و کفر و عشا و به و شاهر از و
و به و شاهر از و به و شاهر از و کفر و عشا و به و شاهر از و کفر و عشا و به و شاهر از و
الایح و به و شاهر از و به و شاهر از و کفر و عشا و به و شاهر از و کفر و عشا و به و شاهر از و
و سلاب و به و شاهر از و به و شاهر از و کفر و عشا و به و شاهر از و کفر و عشا و به و شاهر از و
سکر و کفر و عشا و به و شاهر از و به و شاهر از و کفر و عشا و به و شاهر از و کفر و عشا و به و شاهر از و
کفر و عشا و به و شاهر از و به و شاهر از و کفر و عشا و به و شاهر از و کفر و عشا و به و شاهر از و
ناله و به و شاهر از و به و شاهر از و کفر و عشا و به و شاهر از و کفر و عشا و به و شاهر از و
جور و به و شاهر از و به و شاهر از و کفر و عشا و به و شاهر از و کفر و عشا و به و شاهر از و
پا و به و شاهر از و به و شاهر از و کفر و عشا و به و شاهر از و کفر و عشا و به و شاهر از و
و سلاب و به و شاهر از و به و شاهر از و کفر و عشا و به و شاهر از و کفر و عشا و به و شاهر از و

۴۰ حفظ شود و در لغزشها بجهت خلاف موضع کمر و از غا و بیرون نباید مگر و اینها خوب
 باشد و شیوه از یاد و تشبیه اما بدوخت و بیجا آمدن چارک باله و وون (در حق و شنا نباید)
 مکنه تواند روی و با همه خوا و افساد و مستقیم می شود و همین علت احوال و انواع و قیام
 بود و تعلیم نباید و در زمانه و بیجا آمدن و بیجا آمدن و بیجا آمدن و بیجا آمدن
 لغزشها از جویات و موج و حالت و غلبه بافت باید و قیام و بیجا آمدن و بیجا آمدن
 مکنه باید که نشاند که بجز و از اصل کین است که در جبهه و از جبهه و از جبهه و از جبهه
 و جوش و پیش و باشد و نظر بیجا آمدن و غلبه بافت از جبهه و از جبهه و از جبهه و از جبهه
 نوع و از جوش و نا بجهت که بنده از و بیجا آمدن و بافتان و بافتان و از جبهه و از جبهه
 کند و جوش و تعلیم و نا بجهت که بنده از و بیجا آمدن و بافتان و بافتان و از جبهه و از جبهه
 و در این شکم از جبهه و نا بجهت که بنده از و بیجا آمدن و بافتان و بافتان و از جبهه و از جبهه
 نماید و در مقابل و شمن و بیجا آمدن و بافتان و بافتان و از جبهه و از جبهه
 اعتقاد و بر این بود و بیجا آمدن و بافتان و بافتان و از جبهه و از جبهه
 باید و بیجا آمدن و بافتان و بافتان و از جبهه و از جبهه
 باشد که جلبدان و لغزشها و بیجا آمدن و بافتان و بافتان و از جبهه و از جبهه
 رسد که کوشش و اهل و بیجا آمدن و بافتان و بافتان و از جبهه و از جبهه
 خاکستری و بیجا آمدن و بافتان و بافتان و از جبهه و از جبهه
 از جوش و بیجا آمدن و بافتان و بافتان و از جبهه و از جبهه
 و کوشش و بیجا آمدن و بافتان و بافتان و از جبهه و از جبهه

نصیر بن کار

نصیر بن کار

خورشید که در این نیک و حق و از انان ما بجهت هاست و بیجا آمدن و بیجا آمدن
 نماید و بیجا آمدن و بیجا آمدن و بیجا آمدن و بیجا آمدن
 الجبه و از جوش و بیجا آمدن و بیجا آمدن و بیجا آمدن و بیجا آمدن
 در جبه و بیجا آمدن و بیجا آمدن و بیجا آمدن و بیجا آمدن
 کرد و بیجا آمدن و بیجا آمدن و بیجا آمدن و بیجا آمدن
 خورشید و بیجا آمدن و بیجا آمدن و بیجا آمدن و بیجا آمدن
 است که بیجا آمدن و بیجا آمدن و بیجا آمدن و بیجا آمدن
 و بیجا آمدن و بیجا آمدن و بیجا آمدن و بیجا آمدن
 نماید که بیجا آمدن و بیجا آمدن و بیجا آمدن و بیجا آمدن
 از انان و بیجا آمدن و بیجا آمدن و بیجا آمدن و بیجا آمدن
 بیجا آمدن و بیجا آمدن و بیجا آمدن و بیجا آمدن
 نماید و بیجا آمدن و بیجا آمدن و بیجا آمدن و بیجا آمدن

نصیب فوج نہ رہا وہ ان

بزرگوں

22

نصیب بہن کو بھی من و مائدہ

بفاسله و با دینا کنند و با فستور و غصه و ناله معجزا را هم متصل و فاسله بدین معنی
و بعد مابین السدین را با سنان و کل بر نهند و بول مسخاکه در مقابل چرخان آب کوه
و خانه حق و را در پیشانی و با کنند تا ذخایر آنها را از این سر **نصیر حیات**

و عرصه مد که گویانند از دوازده قدم و طول و قریب یکصد هشتاد و نهم میشود
اکثر اوقات بیکجا جمع کنند و قریب هم خانه سنانند که دهکده صحیحی حقیقتاً در تحت
آب بنا کنند که در بیک الی مسجد خانه و در علامه شده کلا بجه او پا چون بجهت آبا
شکانه و درون حقیان خانه هائیکه آنها خرابی و بران کرد و فرست به بخوابد غارستان
لهذا در و کتا و سال حریفین را حفر نموده منزل کنند تا در می شود که سنان به را با نقتله
شکار نهانند اکثر ارام و شکند که حلید سنان به بجهت پوینین خرب و پوینین
انرا به کلاه در کتک مرغین بنایا چیه نسبتا لطیف نبین از چشم او فریج نماند خدا بهر کس
که ان حلید او را بفرستند باین حالت که سنان به ناصیه نماند حال در نوبت کلا
و تا که باب کتک محاسن و عیان مذله نسل او غرض کرد **فولک**

اسم شپش دریا بیک هفت زاده غریب و او را از این حیوان در جانب بجهت ناگه بفرستند

او خلیج شب بیکه است و در حیدر شایا تحقیق از جوی ناگه و جیدین بجهت هم بری
و هم بجهت میباشند اما نشان دارد که کوشمان خارج ناگه بیک و جید و شب که جید و جید
کوش دارد و سبیلها به سبیل بلند و با طریق است نشان او شب به بدین کار نا
و نه علامه اشکال کردن او منقش در جسد و سنان باها او مشهور به و پیکر نا
خشن است و سنان بر او نام من و نسبت با لایزال و من پنهان و غیر مرغی و مشغله است
خمسنت و با هائیکه او از هر جهت مشابه در سنان است سنان دران نماند الا که کند
کلفان در سنان است و از نا به بیشتر بعضی در نا خرد و جرد و در نا دهر پست در وقت
الانام او را از ان حیوانات خیالی و در هر چه بیشتر داند و او را خداوند بجهت انکشتن
چهره او را شب با فسان و جید بجهت اچنان با به زافشند و ضریک لیل شعلیه
لذیم و نکشتان برده با و جویا بیکه و جی و جی و جی با فسان است و با از حد
قابل فریب و تعلیم است بجهت اچنان که او را گفته در سنان اب بطور به تعلیم سنان همد که
بجهت کاه با صوفی و تعلیم در سلام و تعلیم به نماید و به نام که او را ناصیه اند چون
او را بجهت انکه در لغز و بناید و غیره انرا بنایا علا فاس و نماند باین تعلیم و جید
او ظاهر است که از سر و او را پوینین و نه از کراهل سیه باشد که کویا از بجهت چند
مناظره پیش و حامل و عجب بفرست و ماه و کوش سنان چو انا و بنایان است
در این خال و بیج مساوی به شمشیر نماید و بقتل چنان به نماید که بایان و زمانه
بجهت لب و غدا است و در وقت خروج از آب شایا بر چو انا و اوست و با شایا
کند و در زمان تبا که از آب بجهت اچنان به جی و جی و جی و جی و جی و جی و جی و جی
داود و با دهان در نا به با سنان و جید و سنان به جی و جی و جی و جی و جی و جی و جی و جی

لَعَنُوا فِي فُكْ

[illegible]

موجس کہ نگاہیں اکو بند ہو جیہ مثل قبل از فاج دادہ کہ در عرض دہ

[illegible]

تفصیل کے ساتھ

[illegible]

بجوت استیلا بچین خصم بچپ با خطرانی یک از ملاخان که بجز بے صاحب قوت
است سوار و رفت کو چکے سله و در وقتیکه ماهی میز بود در کتاب بخواب شغول
درینا پاشا حاکم طرزه بلنار و غدری که در یک کسریه سالخانه چنگال بچپ بنموده اند
و بیکر بکتاب و پابلند بکسریه سالخانه و در بیکر بکتاب او است زند
چون حربه مد کوه در جسد و محاکم شود و ماهی از خراب غفلت بیدار و بفرایان
و در بیکر بکتاب و بکسریه سالخانه و در بیکر بکتاب او است زند
از اندک زمانه بچپ و بکسریه سالخانه و در بیکر بکتاب او است زند
انسان ملاحظین حربه کما بکسریه سالخانه و در بیکر بکتاب او است زند
چشمه سالخانه و در بیکر بکتاب او است زند
بر قوت کشته صبا و ان طیار از جیب ماهی را با حل کنند و صانع ساخته فله
قطعه ناپند که از بالین فریب و در ان زمانه و در بیکر بکتاب او است زند

اعضا و در بیکر بکتاب او است زند
اما بفرقه او و در ان زمانه و در بیکر بکتاب او است زند
در کشتی و در ان زمانه و در بیکر بکتاب او است زند
بالین و در ان زمانه و در بیکر بکتاب او است زند
استان او و در ان زمانه و در بیکر بکتاب او است زند
که بچپ چراغ و در ان زمانه و در بیکر بکتاب او است زند
بجوت که از ان بچپ و در ان زمانه و در بیکر بکتاب او است زند
که بچپ چراغ و در ان زمانه و در بیکر بکتاب او است زند
و اکثر باغیان اطفال و در ان زمانه و در بیکر بکتاب او است زند
کنند و در ان زمانه و در بیکر بکتاب او است زند

الیه شریات

موت

الیه شریات و در ان زمانه و در بیکر بکتاب او است زند
انکه طویل و در ان زمانه و در بیکر بکتاب او است زند
و در بیکر بکتاب او است زند
حذف و در ان زمانه و در بیکر بکتاب او است زند
پوشه و در ان زمانه و در بیکر بکتاب او است زند
باغی و در ان زمانه و در بیکر بکتاب او است زند
مد و در ان زمانه و در بیکر بکتاب او است زند

نیز و در غایت او را بسیار عظیم است از جمله ما صاحبها لایم و زکات و حج و زیاده و عیال و فرزند
 دیوانه و غایت عجز و حله ناپدید شدن آنها و عجز و انانیت و حله ناپدید شدن آنها و عجز و انانیت
 ایشان اکثر اوقات و در هر یک کشته باشد و با کینه و راهی شود و در هر هنگام و در هر حال
 حله ناپدید و شصت و نه بار و در هر یک کشته باشد و با کینه و راهی شود و در هر هنگام و در هر حال
 برهانند و در غایت او را از هر یک کشته باشد و با کینه و راهی شود و در هر هنگام و در هر حال

طائف

[illegible]

انصاف پر قائم رہو

تاریخ ماہی و

[illegible]

سید

پیشتر که ما هیچ علوم نداشتیم و مانند خالون می شد چنانکه در کوزه
هر دو طرفه او را شعله آید و بسیار سخت و بلند و مثل آتشی و مانند دار هفت که با او چوب این است
از آن چوب چنانکه از او آمده بنزد این چنان زنار عظیم که لشکر جمعه نموده بعضی نشانی شکم
قرین حق و او را بداند اشاره از آن هم میبردند

میں نے یہاں سے مٹا دیا ہے

[illegible]

قصص و حكايات

پہنے مائے کیمیا اور ملک الہیہ سج و ستار ہر ملکستان و مملکت مرید

وہ جو

مضمون پر اثر

200

6. *Chlorophyll a* and *b* contents were determined by the method of Arar and Cook (1987).

2001

2.

2

10.

1

2

[illegible]

نصو ہر شے مرغ و کجایں قرار

[illegible]

مُزَعَّجُ طَبَقَتِي

[illegible]

و یخشنده و منعم را چون نه شعله آتش که اکثر اهل قریه در آن میزدند و گوشت و پیراهنهای بنیادین

ماشاء اللہ جو حضرت کے عزیز و متقی
نصوم پر اقسام مرغ حبشہ

و انکار و عقل اهل بصیرت را منع بجستے و طبع غریب سے استخراہ انہماک یاد و نور و وسوسہ
اشیاء و مائدہ فتنہ مند و روئے طعن اہل با نور و دور و اصل بخیر طبع و نور و اچھے کہن
جلد و بد و بیزار اہل ہمت کثیرا لکات مرغ نہاد و حیرت غریب مانوس من خالبا تعذیبہ از بقی
جانی ناماہد و اکثر اوقات و دور و اشیا معلوم فتنہ مند و در حکم کہ و حیرت نام و بیخ و میل
مرکبات و نامہ با فتنہ ممکن کی بند و رسد او ملکہ و شب و بوقت و زنجیر و کجا اور نامہ
و بیعت و بیعت کلا و حق انہماک و زمانہ مرغوب و بیچار و نامہ اسود و طالع و نامہ و بیعت ان

2

[illegible]

فشیب بعد از پنجشنبه که باطل است و شنبه اول انوار و خورشید و جبره و کشت **مغ سقا**
و عظمه جبه شب و مرغ خوانست مغنا وای بلند و چین و مستقیم و منافی و بایک نقطه خلف
هر سب مغنا وای صوم و قی و نام و زین کر و در دیر به در مغنا و خلف و ای حق و جهان مانند حلیه

[illegible]

کدام و عیان شود کوفه و جوی و چمن جا و هدا با بایده جزو نعمتی کند عظیم لاجنه و نعم
البدن و مالک و انوار و طهرن و صفت و بوی و نور بر کف و ان سفید و عین و لیل و حوت
سن او با کرم و لون و کله و روشن شود و بر کف او کرم و نازک و فصیح و عین و کف او

اور ان کے بقا کے لئے ہمارے منتظر ہیں۔ نہ تو بلا ہے۔ لیکن حق جہن اور نہ تو ناراض ہے۔
از اہلک و جورا فتنہا ان حق جہن اور کلاہ و کلبہ نقبا کسان نثار نفاع ابن مرغ فرستہ
فدہ و سخت و اینہا الجناحین و سجدہ و درازند فتنہ و کسہ و فرح ابن باغند و پیشور و در کفا

تجربہ ہوا و دھواں ہا غائب ہوئے شکار مسکن کن بند شاد و فادار ہوجاں بند کلا
است کہ وہ تجربہ ہو تو کمال شاد ہے و شاد و فادار ہوا کاش مالک کہ سپہ سالار اہل
وزان ہا کاش پلست فیض غائب ہوا ہوجاں و شکار دہا کاش بے بلوغ دار و زباد اکوئل ہوجاں

که در هر وقت که بکار تمام نماید چنانکه از سنانجام کند که شش مرد را کفایت کند و در

دشمنان از راه پیکانها از غیر از راه اسلحه حین باشد که بوسیله آن شخص زنده و زنده باشد
کائنات را نماید و در علم طبایع متع و بی نهایت عالم است که کونیا با و غیر متع است که بی نهایت
وضع از دشمنان هر آنکه اختیار اعلام کند چون بلندتر باشد و صند انباشته علامت ابرام
وزن و مقدار از هر دو ابرام و چون بی نهایت با اوج و ارتفاع و در جویان کند و
از ابرام برود و دلیل بر جوی و جفا هر است دشمنان و او اهل شود و از در شربت و نیا بد نیا بد
و شین و کدو و نعلت ممل شود و در غلغ و حش نیا بر هست سایر احوال و غلغ و نعلت و
اگر شخص متع نماید و زود نماید

اور پھر

اپنے اقلوں

طوبی

[illegible]

[illegible]

مفتار او جلد کوچن تار بجھے اے چشم او زبان روشن واجناش بخاطر بیک جلد سوئے

تصنيف في فقه الإمامية

و به حق شایسته به هیچ و بر او را قوتی نباشد از آنجا که او میخیزد و نه از او میسازد و بر او حق نیست
و چشمه من را در غربت بنده اندیش خلقت شده و از او سابر بطریق مجرب و در این صفت از انظار او دور
استخوانی من از او در زمان و صفت و متعلقات با هم آگاه و چون از آنجا که او در میان است

[illegible]

قصص و مناقب

مکتوبہ اہل بیت علیہ السلام

مکتبہ اہل بیت

در هنگام

١٠

از جن طبع اولیٰ عظیم الخدی در سفاک و لطافت بر این ساهم برهان مناز و در سفاک
و خوش طبعی صورت و فیاض و لطافت کوثر امانه منظر روح است و مطبوعی جوهر کثافت و زایل
است و بعد از روحی متناوب است و اول از هفت جوهر منطبق بوده و چنانچه بخاک و فندقی
در یک و در با شنانا ناپاک که اگر شش جوی در ساحل با غلای باشد در آنجا بعد از آن ناپاک و در سفاک

۱۰۱ در سر استخوان باشد از بالا تا پایین و بر روی و بر چوبه صورت منوره اند و حکایت

عزیم باو نیست واده اند **شعبه** از او را در مو را به و کوفان و نایز نایز

در نافون و شکل من تمام انصاف صاحب جناح انشا الله خداوند بکر

پریدن انعام است که از انشا الله علم ان نمود با الهام او بر یک و بعضی وقت

بالخفاش جلد علم است در پیش و پس زنب طولی دارد و از قوت قوی بدن او سبز رنگ

و از طبع باطنی صفت خلق طبع و معن و این حیوان به انتی و ارام است و دهنگ

در سر استخوان مسکن نماید و تغذیه از حشرات کند و بپایه سه فام مسافر است

فامها و کوچک و بدن و سه مسکن و بپایه نا انعام مختلفه باشد و بر شکم او را

و در یک کلوچه او غایب جلد چند به هک که هر وقت خواهد از نایز نایز

سازد و بپایه و در بدن پریدن کند و معن و علم ان او است و او را است و نایز

و در ش هک لون او در طوفان و او را از حشرات و در حشرات و بپایه و در بدن

نصیب

نصوب در نافون

انعام حوسنا و چلیپا **مکلیوک** ضمیمه از چلیپا

و اکو بند جدا و طول و معنای و صفت و صاحب چهار دست و پا انگشتان و پا

نباشد زبان او ملامت و بپایه علامه او است و در جمع فصاحت هم که عبارت از ان

اعلا و قنا سفلی و وسط قنا علامه باشد و از ان پاه هک و از حشرات نند

مستدر حناک تمام حبال او مشور و مشور لون زنب و مدق و در پیش کش

غذای که مشور کش و پاره پاره دارد لون بدن او با لکه های و در شت زعفرانی

طول او از ان شش له هفت اصبع است و در یک پا معادل پا فیه شود و در جاذبه

و از این مسکن که بند و کوه هسان و بپایه و بپایه و در بدن نایز نایز

ارام و بپایه است و بپایه از جود و بپایه و بپایه و بپایه و بپایه

چلیپا در پیش که شش و شش نایز چنانس عند ندارد و زنب و بپایه

شول و کذا که از ان نایز و نایز نایز و در علم شش و شش و در ان فصل

۱۲ شکر نموده در شکافها صحن مسکن کند و فضائش را چسب شوی ز باد سخت
جان باشد هرگاه در جوف هیچ درختی انجا نماند و باج هیچ نموده از آب شدت
بج نماند برون اینکه عیب نماند و قوی چسب او می باشد که عصبها معطوف شود
باز رو نماند مثلاً اگر دست و پا صاف و معطوف کنند بعد از زمانه باز عصبه عصب
کنند و بقیه چسبها سر نخها را که کوچک ز باد نماند و در آب میخورد آنها مثل چوب دروغ
از چسب بیرون آید کوشها را صاف و معطوف دارند **نصوب**
چسبها را شسته خاکه و سمنند

و نمائند آنها را از پاهای آنها مقدم حلقه باید داشت و فاصله آخر را بقیه و
کوشها آنها را در او اوج می دهند **چسبها را سمنند**
جسد او شبیه سوراخها است چه از دست و پا می فصل دارد که فاصله آنها از
هم دیگر زیاد است و سوراخها را سه انگشت و پاها را دو اصبع باشد و در
طول و در عوج و لونی انگشتان او سرخ و مایل بر دوقب که پهن او نرم و مایل بر
منعرج و در فک دندان دارد و شبیه دماغ او زیاد است که در آن نقطه خمر بر پا خا
و کوشها را و عبارت از دهنه جلد سرخ است که هر دو یکدگر از قلب او بلند
شود

شود و در اجزای آنها را بجمع کرده این حیوان عجیب در زمین و بجزر ها و
بر غارها باشد **جن البحر** لون او سیاه و شبیه مار ماهی است
دور است دارد **نصوب جن البحر و چسبها را سمنند**

و عوی کوش و در هر جانب سر سه شقیه و سه دست و سه چشمها و منخرینها و
زبان که چکست فرشته قدم طول او میشود از علف و حشرات غذا می کند
و بجزر و بجزر مسکن نماند **منع** چیزیکه در این حیوان
باعث تعجب موجب حیرت و تشکله صورت است و استاده او همه سخن خود را
در یکده و یکده مابقیه آنها را بجزر که در این منظوم برشته میشود و سینه ها
ساز و در غما بجمع یکجا است و در آب می تکان شوند و غما بجزر و بجزر می تکانند
در دست آنها نقطه سیاه باشد و زبانش پست بخم شریک در دستها آب خپا است
نماند و از بقیه بدن در حیوانیکه از این چیزها که کوبند بر زمین اند شبیه بماند
ببدست و پا است و سوراخها و در دوش سر او سه دوش شفاف که بجزر
جمع و دم جلد و از آنجا است و آب زخم آنها داخل از شقیه ها که در خارج شود
بعد از چندین م بر سینه شقیه ها که در شوا و اسنور دارد و الا شقیه که در جانب

۱۰۵ اهلا و با دیکار او ز نادر طالب هستند گوشت و بیضه از اینها لذت و عذرا
 دارند آنها را هم ویت توان صید نمود و در جبین شکر گذاردن بکلی بکار و دریا
 ایند و در کس این خصوص و در کس اینها بکار بکار **لا لیت بریه**
 اناملی و ز نادر طبع استخوان ظریفی بسیار محکم و بنوا نهاده و در دست و پا و زنجیر
 خود را بنامه جیون سپرد و پنهان کند **نصوب لا لیت بریه بریه**

از شکرک الاوه و مناجات گفتنی کند و استخوان کاسه او زرد و با خلط طما و بسیار
 بطی القو و سخت جان است حسی عیان از هیچ و قطع راس و مدت چند هفته بعد
 او مختار و در دوح در و صحنه باشد و زبانات مسکن کند و در نادر جان بیضه
 گذارد و در ملک شکم از میله چهل تنه نماید و شتر خود را در مقابل بان تختی کند و در اخر
 ماه ابلول چهاران بیضه برین دیکه کروی و نادر ابدان نیم لا لیت در جمیع بلاد
 مخصوص و در سواحل بحر فارس **کاری** که شیران لا لیت
 بحر لب کاسه ظریف و پختن و شغلا و نادران دارد و در او خیمه و در هر چه زود و تن
 مدبش و در اکثر با صمدت بکار و نادر لا لیت بحر صغیر الجبه و در بحر کنیا
 نادر بیضه او بسیار لذت و خوش طعم است بخلاف لحم او که بد مزه است و در کس اینها

وان

وان **احی** لاک لیت و کس اینها بکار بکار
 و سطح به اظفار شد و استخوان کاسه او بسیار با نقطه های زرد و در من طول او آن
 الی هشت اصبع مدبش و در جیب جیب خود را نادر و در جیب کاسه خود مدبش نادر
در بیان حیوانات خادم که مستحق بیضه میباشند

اسب عربی انچه بختیار و بکودن استخوان انسانیت کویا از اینها
 نکرین بیضه نوع بشمار بیضه کفار به مشغول و غیر ممکن است بیضه این از لیت
 توان نه باجه از این فک نکرین انسان در کس او بیضه و در اخر اوج نوار بیض
 و خطه و در اندام بیضه مستحق بیضه و در اندام بیضه انسان است و در کس اینها
 اجناس و در سبیل زبانت با وجود عظم جفا و اعضا و در کس اینها با بیضه انسان
 ظریف است و در کس اینها و در کس اینها و در کس اینها و در کس اینها و در کس اینها
 طبع و در کس اینها و در کس اینها و در کس اینها و در کس اینها و در کس اینها
 شوق و شغفت و در کس اینها و در کس اینها و در کس اینها و در کس اینها و در کس اینها
 بدن صاحب ندیم را کس اینها و در کس اینها و در کس اینها و در کس اینها و در کس اینها
 اندام بیضه و در کس اینها و در کس اینها و در کس اینها و در کس اینها و در کس اینها
 اندام حکایت غریب و در کس اینها و در کس اینها و در کس اینها و در کس اینها و در کس اینها
 نادر و در هر اسفا و در کس اینها و در کس اینها و در کس اینها و در کس اینها و در کس اینها
 نموده هنگامی که او را به شپه بکشد و نادر نادر و در کس اینها و در کس اینها و در کس اینها
 کرده فیل که کویا امتناع نماید و بعد از این جهت و ششها و عشا و بزرگ اندام و در کس اینها و در کس اینها
 برین کویا و در کس اینها و در کس اینها و در کس اینها و در کس اینها و در کس اینها

۱۰۰ شریک و با اهل طبرستان و بعد از آن شتابان فرستادند و باز از دو کوهستان جنگل
مرد که قتال برین رفتاد و جلال و دود و غبار و کاه و ابله و مال * مکن مفرط بل
ملین مقام * کلبه و حوضه التلین هر * و محض نقاد او عثمان و کاتب مهتر
اختراع شد و چشمه ابدان و صفا و پاک و نوری را با حاضری سکا نفس را از غش و بیخوشی بخت
هر ارباب و اب و من و من و دانه و ذنب و طویل و الاخر ارض و باخترت شهر کهن
و احوال و احوال و انعام و تکامل نموده در محضر و در احوال و احوال و احوال و احوال
دانی

تأليف

P. P. J. V. A.




ط	ع
---	---

$$\frac{1}{2} \quad \frac{1}{2}$$

۱۵۰

۱۵۱

1 2 3 4 5 6 7 8 9 10 11 12 13 14 15 16 17 18 19 20 21 22 23 24 25 26 27 28 29 30 31 32 33 34 35 36 37 38 39 40 41 42 43 44 45 46 47 48 49 50 51 52 53 54 55 56 57 58 59 60 61 62 63 64 65 66 67 68 69 70 71 72 73 74 75 76 77 78 79 80 81 82 83 84 85 86 87 88 89 90 91 92 93 94 95 96 97 98 99 100 101 102 103 104 105 106 107 108 109 110 111 112 113 114 115 116 117 118 119 120 121 122 123 124 125 126 127 128 129 130 131 132 133 134 135 136 137 138 139 140 141 142 143 144 145 146 147 148 149 150 151 152 153 154 155 156 157 158 159 160 161 162 163 164 165 166 167 168 169 170 171 172 173 174 175 176 177 178 179 180 181 182 183 184 185 186 187 188 189 190 191 192 193 194 195 196 197 198 199 200 201 202 203 204 205 206 207 208 209 210 211 212 213 214 215 216 217 218 219 220 221 222 223 224 225 226 227 228 229 230 231 232 233 234 235 236 237 238 239 240 241 242 243 244 245 246 247 248 249 250 251 252 253 254 255 256 257 258 259 260 261 262 263 264 265 266 267 268 269 270 271 272 273 274 275 276 277 278 279 280 281 282 283 284 285 286 287 288 289 290 291 292 293 294 295 296 297 298 299 300 301 302 303 304 305 306 307 308 309 310 311 312 313 314 315 316 317 318 319 320 321 322 323 324 325 326 327 328 329 330 331 332 333 334 335 336 337 338 339 340 341 342 343 344 345 346 347 348 349 350 351 352 353 354 355 356 357 358 359 360 361 362 363 364 365 366 367 368 369 370 371 372 373 374 375 376 377 378 379 380 381 382 383 384 385 386 387 388 389 390 391 392 393 394 395 396 397 398 399 400 401 402 403 404 405 406 407 408 409 410 411 412 413 414 415 416 417 418 419 420 421 422 423 424 425 426 427 428 429 430 431 432 433 434 435 436 437 438 439 440 441 442 443 444 445 446 447 448 449 450 451 452 453 454 455 456 457 458 459 460 461 462 463 464 465 466 467 468 469 470 471 472 473 474 475 476 477 478 479 480 481 482 483 484 485 486 487 488 489 490 491 492 493 494 495 496 497 498 499 500 501 502 503 504 505 506 507 508 509 510 511 512 513 514 515 516 517 518 519 520 521 522 523 524 525 526 527 528 529 530 531 532 533 534 535 536 537 538 539 540 541 542 543 544 545 546 547 548 549 550 551 552 553 554 555 556 557 558 559 560 561 562 563 564 565 566 567 568 569 570 571 572 573 574 575 576 577 578 579 580 581 582 583 584 585 586 587 588 589 590 591 592 593 594 595 596 597 598 599 600 601 602 603 604 605 606 607 608 609 610 611 612 613 614 615 616 617 618 619 620 621 622 623 624 625 626 627 628 629 630 631 632 633 634 635 636 637 638 639 640 641 642 643 644 645 646 647 648 649 650 651 652 653 654 655 656 657 658 659 660 661 662 663 664 665 666 667 668 669 670 671 672 673 674 675 676 677 678 679 680 681 682 683 684 685 686 687 688 689 690 691 692 693 694 695 696 697 698 699 700 701 702 703 704 705 706 707 708 709 710 711 712 713 714 715 716 717 718 719 720 721 722 723 724 725 726 727 728 729 730 731 732 733 734 735 736 737 738 739 740 741 742 743 744 745 746 747 748 749 750 751 752 753 754 755 756 757 758 759 760 761 762 763 764 765 766 767 768 769 770 771 772 773 774 775 776 777 778 779 780 781 782 783 784 785 786 787 788 789 790 791 792 793 794 795 796 797 798 799 800 801 802 803 804 805 806 807 808 809 810 811 812 813 814 815 816 817 818 819 820 821 822 823 824 825 826 827 828 829 830 831 832 833 834 835 836 837 838 839 840 841 842 843 844 845 846 847 848 849 850 851 852 853 854 855 856 857 858 859 860 861 862 863 864 865 866 867 868 869 870 871 872 873 874 875 876 877 878 879 880 881 882 883 884 885 886 887 888 889 890 891 892 893 894 895 896 897 898 899 900 901 902 903 904 905 906 907 908 909 910 911 912 913 914 915 916 917 918 919 920 921 922 923 924 925 926 927 928 929 930 931 932 933 934 935 936 937 938 939 940 941 942 943 944 945 946 947 948 949 950 951 952 953 954 955 956 957 958 959 960 961 962 963 964 965 966 967 968 969 970 971 972 973 974 975 976 977 978 979 980 981 982 983 984 985 986 987 988 989 990 991 992 993 994 995 996 997 998 999 1000 1001 1002 1003 1004 1005 1006 1007 1008 1009 1010 1011 1012 1013 1014 1015 1016 1017 1018 1019 1020 1021 1022 1023 1024 1025 1026 1027 1028 1029 1030 1031 1032 1033 1034 1035 1036 1037 1038 1039 1040 1

1. 1.

طريق

$$\frac{1}{\sqrt{2}} \begin{pmatrix} 1 & i \\ -1 & i \end{pmatrix}$$

این امر را ندانند که آنجا که در کتب است

مسافر بنیاد و بنیاد

که دروغ را روچین زارها میگردند و هر چند و هر آنچه را می آید و در این مجلس خندیدند
 که در کمال لذت و خند رفت و هر شایسته و بسیار پیش از این است که این طریقی و محافل خاصه را
 غذای آنها باشد و آنچه را از او یافت بود و این شهر را ندانند و او را وصلی عوی که با جبر
 دارند و در دفاع و عقیده و مصلحت اند که اگر یکجا از جوش و سباحت و طعنه اندازند و بسیار
 مشکل شد و فلان روزی را حاضر گردانند که بعضی علما غیر مخالفه را و هر چه

[illegible]

سکھ لوان

۱۰۱. و سب صد هزار و چھت و ابرو حفت جا آمد، ہد مجمع کردند جسے سلطان و کشتیا

نہیں بہت شاخا خضر کر دے نہ

تصویریں

واسطه این حلقه که از پنجه او میگذرد و مانند هر جانب که میخواهد برساند بر میآید و در کان
مستقر میماند و به اینسان که از پنجه امیرالامین و وضع خلقت سر و گردن او برآید
است لهذا هنگام آشکاشدن غار او و بریدن بارها میسنگین سر خود را **نصیب**
کاو پیش کعبه رانده میآید

مجلد اول سبب من و دود و چرخ بافتن طبعی است اکثر اوقات و روز من و روز چرخ
 لهذا در خطا بر سر عریضات و این قبیل اندیش و شکا و در خطا و زنا و خطرات و بنا
 احتیاط است زیرا که چون بصری که در خود را بجهت انعام بر سر عریضات و انداختن
 دالین همانا هلاک سازد اکثر اوقات و در کار جنگ با مکر کن پند چون بصری
 شتر و بطنیک فصل او نماید بصرف بلند من و دود کند هر چند که دود پیش و زان نزد که
 هست بصیرت او امانه و بطل و این بیکجا جمع کنند بصرف به شاخ سبب برانند و
 نایم که هلاکش کنند و غالباً بر خود را بر من و دود و کوپان بصری یا بصرف خود را
 بر یا بداند غفلت افشای و این رنگ سرخ و نایم قبل از چنانا سالک اشقی شود
 و در بان شکم نازده ازین بصری نایم و در دلت باز ده ماه وضع حمل کند یا بصری
 بدی او نایم شمرند هلاک شتر او ازین کلان نایم دود من نایم دشتان او و بصری

[illegible]

۱۰۹ غریب کربان خط معوج خلف پاشه عماران بدینا که بخت و بخت بهر دست

اورا فخران ز اوطالب هستند که بخت صفت چنانک منشا زانست

خزینة اهل

چون زباده کشت واکول باشد که بیا بخت
جوع مبتلا شد با مینموش و بیستالهرج و منانند و بلبر و غیره قابل هیچ حد ناست
و غریب کرون اوطالب و چندان و بی صبر و بی اطمینان و بی اطمینان و بی اطمینان
خشن و تیره و طویل و مانند برایش صفت خون و با رانجه و بیباک باشد انا و کشته
منفعت همچون از خوش خادم و اهل با او مغایرت نشانند که کوشش را و اگر چنانکه
راجه متعین هست اما زباده نادر و صفت و تخم و بی و زانند زنا است اهل منزلت
رو و ده ها او را شسته و پاک نموده با خون و لیم و ملس ساخته که با بیباک اهل ارباب
نویز اما مانند کوششند با کله و روم نگاه دارند و بی مسابین و بی اختیار لعین واکل و کشته
اورا احرام دانند زباده زود و زود و وزن بعضی از آنها که زباده و زباده شده از چنانکه
ایضا فصلی که آنکه می شود **نصوب خزینة اهل**

موقوف

فیه از فوج کو هست و در کلاک ارباب مانند کلاک
اورا نکاه دارند بمشور و رسا و بی و فرس کشته است بخت و اصل شاخ ارباب زان
نکاه

نکاه انا و زباده و مسطح کرد و لایکه سر شاخ آنها با لایکه مثل فخر و مسطح
مشور موقوف و خشن و در قبال جبال نادره چه چند شکار و از شکار اهر و فرج
سهل و آسان باشد موقوف از بقایا و مالیک بخت کوشش و مشور مسطح و مشور
و بی نصیر او ک شمران زباده و طالع و قابل و بر خست سر و ان آنها اندک از سر و بخت
شود و بعد از شده به فخر و کوشش و سینه آنها رسد و زانیم کشته و بلند شود موقوف
ارباب با طاعت مدین و طالع و ارباب از سایرین ممتاز **نصوب موقوف**

کوشش

از جمیع جوانان خادم و اهل ارباب و مشور و بی اذیت و بی
طریق کوشش و فخر و شاخ و بیباک و بیباک و بیباک و بیباک و بیباک
با انواع و صوری و مختلف و بیباک و بیباک و بیباک و بیباک و بیباک
و نادره و بیباک و بیباک و بیباک و بیباک و بیباک و بیباک و بیباک
جز و بیباک و بیباک و بیباک و بیباک و بیباک و بیباک و بیباک و بیباک
لین ارباب و بیباک و بیباک و بیباک و بیباک و بیباک و بیباک و بیباک و بیباک
که موقوف و اقسام مختلفه باشد و بیباک و بیباک و بیباک و بیباک و بیباک و بیباک
مشور و غیر از کوشش و بیباک و بیباک و بیباک و بیباک و بیباک و بیباک و بیباک و بیباک

۱۱۲ از کلمه و صیغه پیرون ابد که عربی و اسقفیقه فاسند و ایاام صنیع صوفیه و دیوانه

شود عشنا و اوان حسنا دوست دارد که با اوان و غنی و اکب شے نماید و محتاج بعضی

روز جمعه و پنجشنبه روزی که در آن وقت است و پنجشنبه را میگویند که در آن روز ماه رمضان
روز جمعه یا نه در آن روز غسل نکند و در آن روز ماه رمضان

مخارجہ وغیرہ اکثر نامائے اسٹ وورجین حمل عورت یعنی ایک بیٹے و انوار ہما خوردہ
خمر عودہ سپہر بہن کذارے و اگر ان حمل معاد با او را است کلین تا پندہر او بی مثل

تکاورند و مجنون و اندوه تمام ناله ناله ای که حمل او را میبکشد و ناشیست من

هزار شغال باران را می برداشت و در جبین سوزن انهارا قطار می ریزد و با آن نفس

سوار معتمد انہا شدہ پھر فہم کہ مرگوب خنہ دارانند باغ جمال طوبان طوبان

نہایت دوسوۃ انہا ابد الصغریٰ و جراحی حاج نہی چون در انہا آثار حسکی

ظاهر شود سابق بنامه خوانندگن گذارد و اهانت مخصوص دارد که عربی این اوزار را

حدیثے نامند، ان صوفیوں کا واسطہ ہے کہ ان بوجہ جہاد و ستون "ابند و بربند" کے تمام مشقے نامند۔

وهمبکه خاد مجرماک کشت همه آنها بکمر شیب داشتند چون خواهند که بدانند آنها را

بردارند تا انقضای آن ختم نمود و بعد از آن در میان ملاصق کنند که با ساقه قش

تمام بازارها را نشانند بر داشت و در همانجا نیز بان بار خردی استراحت نمایند و بعضی

از جمیع حیوانات بزرگش علی غریب و بزرگ انداختن و سوزن و نگاه داشتن آنها

اعراب بیغزوان مجامعہ ہمدردیوں نشاندہ و گاہی کتاب یافت شود ابو القاسم انارستانی

و انبوه شرفش او حاصل گردد **سلاما** از جنین شرفش

فرخچیان شرفدارند و نیکویشان و کوهستان و کربلای نیکشان او است که بنا بر این هم حدیث است

کتابخانه

كانت اذا انها الانا رشي القدر ولطيف الاعضاء ان جعل من يد العزم وحس الحاسة

و فصل فیما اذا اوسرنا و نفعنا قد انما بقذا سبها كوجان و نماند مشر زانو قفا و صل

وپیچیدار و غلط و معطل طایفه اشکل و وسایط را مانند جلا و ارد و همه اعضا می او نشان

وَبِأَنفَاعِهِ جَسْمَانِ وَأَوْكَالِهِ خُشْدَانِ بَدَنُهُ أَوْحَيْنَ وَأَوْرَاقُهُ لَبَنَانِ

الحسين بن علي

شش شش کے بائیں دھڑ اور دھڑ علیٰ آسمان اور شکاف ملکوں نما ہائے سرور سے

و جبکہ وہ ذنب اور سٹوپر بہرہ فہم میں آسکے اور اس کے چہرہ کے لئے روشن و سفید نہ ہو گئے

[illegible]

از انچه او خستیم و فراموش کردیم و هر یک از دوستان و همکاران و شاگردان و پیروان و

[illegible]

دارد خواجه در پیشانی خواجه و در غایت اوج خواجه از این جهت که آرام و بیجا آمد.

اس کے چوہن اویں سو وند و نیا حمل ناسند مجا ملے ہنکد انتقام ان اکب خود بکھر خوب

روئے او را ناز و چون حس شود با ناز او سنگین باشد خرابیده از غم و غضب بنا

۱۔ یہ مسرعوں و اہلسنات و کلاؤں میں تہ کہ کیا اظہار غم و الم ہے ثابہ و یہ کہ ظالم جزا

۱۸۴ در خستنه باشد علت مرض مذکور ناگزیر تحقیق معلوم نکند بعضی
 اعتقاد بر اینست که آن شدت جوع طاری می و بر می نماید که از غلظت عروق
 و جوع آن شدت سر تاو طایفه از آنها پست گردانند و فیله از اطباء را رانند
 بر اینکه از آنها صلیب خون افسان و بر آنه کرد و چون اسباب کل عروق مسدود
 است اگر از آنها بجز روح نماند مقتول سازد و علاج کل عروق کوفته را باید
 از اجزای او را نماند و شست و بعد هاضما را که جوع کشته را غ و کلا
 بچهار شصت نموده اند و ثبات اول جلیس کل عروق که قتل و جسمش از
 سایر اقسام و پوزن او طولی و افقی و در فصولی و از نادر و مشهور
 باشد و کلا بجا می آید که سفید و منقطع و نازیب که بر روی و غلظت باقی می
 طولی و بجهت شکار اهر و جگرش می نماند و کلا بجهت هات که از این الهی
 و ذنب آنها و بجهت ناموسها انبوه که بجهت پاسبان و محافظت کل و در بخار
 کلابه الپ که در فرات و بجهت بدجرا اعلای و ثقلی آنها با فنان که هر یک در
 فصل شاکر و زمین را مسدود و عصب مافز بجزین کر که از نادر
 هکام و صفت حمله نماید و در مسموم سگ میانه که در صلب اجنه را از کلابه بنام
 و از این آنها بلند و چین و چتر و فیه از کلابه پانویل که لون جلد او سفید
 فلهای بزرگ و در زمین و آب و می رانند و پانویل که پانویل که در جگر و کبد
 که سفید و اشتر می ناموها می ماند و این پانویل است برای صید آنکس که مرغ
 نوعی که در این آنها قصه و بجهت شکار طوطی از برای شکار و جگرش
 و در ثقلی آنها با فنان کست و جگر و کبد که لون آنها سفید ناموها با موها

پیش است و قمار و شکار و کلاب و دیاست و بر یکدیگر نام و کلاب بلند است
 و موج دارد و سبب بجهت و بجهت آنها پانویل و شب بجهت و ثقلی است و در صفت شکار
 ظاهر و چنان تعلیم دهند که شخص غریب را از غریب اب فیات داده و با حل
 و نقل نماید با قطع بجهت صیل باشد و بر یکدیگر ناموها سفید مخطوط بسیار
 و اغیر با از این بلند و از بجهت اندیم شکار و نماند و ثقلی او که و طوطی که
 لون آنها سفید با کلابه می باشد و از این و اغیر و غریب و کوششها آنها اندک است
 است بجهت پانویل شکار و بخار که در بجهت صید و از این فیه احسان و شکار
 او را که محله که خفته بود و در صحن حدیث اختیار نماید ثقلی و بجهت و کوششها
 که در آنها مده و پوزن را و از این آنها قصه و پانویل ناموها و بجهت
 و در بجهت و در بجهت بجهت که در آنها اگر چه کوچکتر از ناموها است اما سفید
 و در نادر که آنها بجهت مخصوص مجاد و بر بخار و در کشته و بجهت احاد و فصل
 و بجهت الجهد و پوزن آنها کلاه و سنگی با نقطه کثیر الهی و کثیر از شایع
 و در ثقلی و بجهت آنها نادر باشد و کلابه که در ثقلی و در طاعت حله از هکام
 می نماند و لون آنها میانه و بر نازک است و با کلابه اغیر که در مسمومها آنها فیه
 بجهت چنان است که جسد آنها را در بجهت باشد و شایع است که در مسمومها طوطی
 نازک هزار و چنان صد و نود و دو می که در اغیر که در نازک و کوششها و در
 این سگ از انجیا و در طایفه از بجهت نوز که در حواله طب و در بجهت سگ
 دارند و از آنها با اصطلاح فراوان که مسمومها می نماند و بجهت از کلابه چنان اهل
 خادم نماند که آنها را با کلابه که بجهت که در بجهت آنها است سببند و کلاب

۱۱۵ مذکوره کالکه داد و دو می بخ و برت بر عت تمام حرکت دهند

نصوب اسکیمونیا کالکه که محمول کلاست

کرم در چهار برافنده و بر غیره دو پل جویانان و حشمت بر
بر لون او غیره با موکلا انبوع و طول با شفا فاکر با هبل و جمع ربع مسکون
و ان و الوان انها مختلف و جملش انها متفاوت بر پنج هلا سراسر و سبع با طفا و حشمت
و فند شیب با طفا و شکر که با مسطرات انها صید جزو را گرفته و با شیلان بالا و
و در میان خشم انها عمو به و غیره و می بجد است که در شب تا و مانند و در
روپ کنند که بر لایک انحر را که مشهور و دیگر بر لغت و کلا بلند و نرم و
و ان و داندا که بر جمع و دم او صاف کر و را کلا ص حقه به دانند چه خانه
نیک و کر به نداشتند با شفا فاکر با بعضی از حالات او را ششم نمودم و چید چا
و جلد با شفا حید او مشال با هفتا مسحت و با شرف می کر و و با شفا کل
و مطبوع و متعلق با انسان و با و شوج و کثیر از اج میحت مشغول با طفا
نیا ناست اگر چنانکه در و در صید افکنه چا که بر جویانان است که صوم و شفا

و هر که

و جویانان صغیر الخیر را شکار نماید و مکه چشم کر به بجهت شعبان او ثمانت
صحب است چون جیم اشتها صراحتی با و ممکن بلع و نزد همد و واضح بود لهذا
مشرع داده شد **نصوب بر کرم**

خرگوش شمس از خرگوش را که جند او صغیر و کوشک او می نصیر و با و
انها سفید و اغیر به به لکه و خال و در زیر زمین و در حفرة هلا که خرگوش
نموده مسکن کن پند خاک هتکه نامند از افع خرگوش و اکثر فطانت که از
ناشدان زبانات و فشر و استخوان **نصوب اقسام خرگوش**

و صوم و شفا و انکو و فند می نماید از هفتا لکه که در و در راه بکارد

۱۱۷ کاہرہ درخانہ خردس و ناکہان بعضہ کو چاک قابیل بن وردیہ ہاتف میشود کہ فب اوف^۱

بجز بر سر دهند و بعضی خود بر سر نهانند

[illegible]

مجلس

بیشتر باشد و با و آخر مرد او مانده که مانده و دم صحت است ظاهر است و بنابر این صحت و
ظاهر نماید و در باره حق نماید بپایان طاعت و مرد و بنابر این صحت و
هر سال یکبار بپایان کند و در جمیع بپایان طاعت و مرد و بنابر این صحت و
و در مقابل این بپایان و در جمیع بپایان طاعت و مرد و بنابر این صحت و
و در جمیع بپایان طاعت و مرد و بنابر این صحت و

تصویر کا وس

و در علم کتابت اهل ادب و دانش و به نیکو نگارش از شیخ است **بوقلمون**
 خر و سهند و شیرین نامند قطعه لحم خنجر به گوشت و کما و او را مسنون می زنند
 و گوشت لحم مذکور را صلا می بخ زنک و به ده لحظه بپزینند و مزه کردن و صغیر آرد و سبزی
 النعنع و پیاز و اسفود و زعفران و مانند سب طماوس بپزند و زنب و ماه و و شرب
 و ارض و می و قلمون که اوان بر کشا او مانند طماوس تغیر بدید بجد او و خنجر و غیره
 و طبع و حرکت و خشک و سنگین و زمین صوف و می مکرر و از فساد و منظر و خنجر
 و هفت و رواضع و کما به ماده او صغیر الجسد را از س و قمار به از خنجر و قلمون همه و ده
 بار از نان زده الی بپخت سپیده گذارد و می خورد و در روز د و می سپیده خنجر و لحم او

بقلمہ

وہ طوں لہجے دے رہے

و در شمار دجّه ماهر و هر چه کنی با از بان جفتن از بان اصل باشند بطور حقیقی در دجّه

عَلَيْهِمْ وَجَعَلَهُمْ مُجَسَّدِينَ دُونَ ذَلِكَ وَرَأَى مَا تَشَاءُ وَأَخَذَ مَا يُنَادُونَ فِي الْبِلَادِ وَفِي الْبُلْدَانِ فَانْهَكَ دُونَ

اور خاتم حضرت نبیؐ ہے مثلاً انہند و مجہ اہل ان مجہ و خیر و لون و روستہ

درین کلیه دانند **تصنیف** بجهت سزا از مفاوید و درود شهنشاه

چہنا پر چکا لے کر ان
وسط ذنب پر قف

کتابخانه و موزه سینه
مختصه از ماده ۱۰۰

فأدركني وهو يهتف فقلت له
الحوادث في بعض الناس

و پنداره و درین سبب حسد و چون افراخ ای از بچه پنداره و پنداره ای که

ووفات است در اکثر خاها و او ابل خریف و در او اسطر بیخچه از بیخچه پیران

ارزند ابده که اسم من علی از پدر است و بی شکا منتهی او نماند و این شهر بر او

نہم والاسہیکے امت و ہجرت میں مسکن دارند و در سواحل بحار و در محل رطوبت

سازد و از زبش شکم پر هوائے حق و در آکنده با شهبانہ حق دگر اند و غاۃ اوازش

الدهش سيفه كذا و در ده بیضه خن در ابا بر هفا یکم از این شکم خن چه

پوشش اندود در هر بار که میبضه گذارد شیش میبضه که اخود را میجد بپایه میجوش با شش

بہتر اور زیادہ مطلوب ہے ممانہ و بچہ چکر فرمے انہی ہائے اولیاء کے کہ بیان

منہ وکرم بنائے اھل اسلام ان کے ساتھ کلمہ حق کہ اسما ہر اسمائت میں لکھے

افراد



منظور من کلیے وارد و بیاز خود ز یاد کو چکڑ و گردن و مے کو ناه خراست

نصرتیان و در میان خاک آسمانه

خود را ساز و می داد

الوقت بجهت گذشت
و از یکماه دو سه روز

علاوه در مورد حق

اول از بجهت بیرون
ایستد بر راه افشند

تخصیص معاش تاہند منظر احسن و فرہ منا معشروے جہاں شہید کہ اندک من

والا کس سے کہہ کر وہاں جاؤں گا کہ مجھے کس طرح پرہیزگار بنانا ہے؟

طیحا باشد و از قلم مشایر کما از قلم مشایر هر که در اعدا سازند قدیم و همین قلم باشد

و نادر بود اما حال که اخراج ظلم اهل خانه شد و بیست او را مسدود از ظلم اهل خانه بجز بصره

نابا بدخون نه اهلے داؤد چون در ضمن ظهور و خشنوعت حضرت مہدی باق و چندان فرقا

مآبین اہل ورحشے او نیست لهذا در این فصل شرح داده شد **لا فایده**

مرغ پس از اقامت شکر

امٹ دو کرہ و خربزے

اور میں سرنگوں میں
نصف فم اعلیٰ

روزم و قصه دارم
از شاه است و قصه

١٠٠٠

۱۲۳ فان اسفل وثابت فان علوا
نصوہ عظام جمیع بدن انسان

نُقِبَ مِنْهُنَّ وَحَفَرَةُ الْعَبَّاسِ

نشانہ تصویب

بَابُ عِظْمٍ وَحَفٍّ ۲ عِظْمٌ وَحَفٌّ ۳

فَقَرَأَتْ عَنْهُ عَمَّا عَظَّمَ الْقَدْرَ

و تقارة القاموس و هذا ما وجد

أسفل مكعبالد و مشط

البدن اصابع الظنوب

یعنی عظم الشان ۱۲ قصبہ الہی

مأكب عم وسط العلم ٥١

اصابع عا و كيه مراه عظم القحذ

١٧ حوضه الامت ١٩ اعظم العقد

٢٠ عظم الشفوي ٢١ اضلاع و

لحمنا لراس مركباً ذهباً قطع

اسمى ان تحمى بحذرين مقصداً

کہ از طریقہ ترکیب نہا کلہ میں کہہ رہے

وہذا قد وضحون کشفہ کہ اندر چرند

اور د مافع واقع و فطر اٹ بعضاً

صغير عنون وظهر كواكب كنفرة من بين بيفرة وديكر كوجوب منورة وفقارة الفلور ان تحت الرأس

25

الخصائص عظام اعلا هي بدن كحوضه الامت بالمد منته وهما ان فطران واصور

مختلفه در بیان بر حسب محل خود بطور مناسب متغیض گشته و به شیوه و به منقسم نموده اند

مریبه اخذ اول فقرات عشرون و در بی ثانی فقره الظاهر که تکلیف ظاهر نمود و لا و مرکب و بعداً

فقوله است ولهم فقرة ان انما ضلعي اذا ضلعي ملاصق واذا اجتمعنا ضلعي مع مذكور

پھر ان قصہ مشکل و مرثیہ ثالث علیہ السلام ان فیض اب صلی علیہ وسلم کہ بعد از اخلاص الیٰ

وَرَدَ مِنْهُ لَكُنْهُ وَعَلَيْهِ أَنْهَا يَجْعَلُ عِلْمَهُ اسْتِثْنَاءً وَابْعَ فُتْرَهُ عَصَمُ كَيْفَ رَأَى الْإِسْلَامَ

نہیں کی بندوں اور ایجنڈہ اسحق ان بابا شد و لے بطون ہے لہر علامتی شدہ اند کہ مقررہ بات

قطعه ایند گویند از این عضو است که در جسد انسان خلعت یافته و اخر من جسد است

از کلام مشخص که در غیریه بود و الله اعلم بحقایق الامور و در شب خاص عبارت

از چهار فقره آخری است که از جمیع فقرات و فقاوۀ الظاهر صغیرتر اند و چون قصد

عذبات از جو نیست که از اخلاص است اصلای مشکل کشنده چنانکه انفاصطو و شد بکمی

اضلاع بعقراوت الظاهر ملاصق و سهو دیگر بعظام الصد و متصل است و عظم الصد با آنها

نامند و اضلاع مانند آن چمبر شده و شکل هر دو اقصای عمود و جود و هاله

انہا کے کاوا لایند اے جو فنا الیجن، مائد تعظیبت مسطح مثل نختہ **ورلد**

از دو عظم لجن واسبع مرکب و از خلف طائفت مفصلات بعظم القصص متصله

فَنَكَلِبُ حُرْمَةَ الْأَمْرِ الْأَعْمُومِ وَأَعْيَادَهُنَّ أَنْفَاسَ بَدْوٍ فَمِنْهُمْ مَنُوعٌ بَيْنَهُ عَصَائِفُ أَرْوَاحٍ

واعضاءه مخاضاً واعضائه فوقاً عباؤك ان كفتين وعصدين ومناعله

ملایانست کفین مرگیا و مشط الکف کند و حلق کف و غرق

کرد و اقامت بدین و اقامت و این عظمی بفضله مشط و در فقه و فقه را اوصاف و سبب است

۱۴۴ کما عضایه من فانیه بدن ملاصق کشته **عصل** و این استخوان باشد که او

ما عظم العصب وذا نسد وطرنا اعلا عظم العصب وشفخ ومودم و متصل بعظم الشط و
 و ترن و در محل اتصال مفصلی تشکیل نموده **عظام** مرکب زو عظم
 و عظم یک در طرف و حش ساعد و باغ است که و مع و زند اعلا ناسد و اشخا نیک و در جفا
 اقیس ساعد و مع و است و زند اسفل که یک و طرنا اعلا و زندین با هم متصل و بطرف
 اسفل عظم العصب ملاس و تشکیل و مفصل نموده **بل** مقسم لب و ریه که
 مرثیه و یک کف لب و ریه و ثانی عظم الکف و ثانی اشخا مع است و کف مرکب از هشت قطعه عظم
 صغیر و عظم الکف مرکب از پنج قطعه اشخا طرفی که عظام مذکور و اصل الاصابع
 نیز که یک و در ریه با ناسا مع و اشخا ان نایند مکرر نام که در عظم و در که ان آنها را یک
 قطعه الاصابع شصت زانایند و مفصل از ریه و در غریب هم و باغ و در محل اتصال تشکیل
 کنند و در نهایت صغیر شصت از ریه و اشخا و باغ است و اعطاه عظمه که مرکب از شش
 و یک کفین و ساقین و عظامین است **فخذ** مشکل از یک عظم طولی که

[illegible]

سبطه قصب باشد و حرکت آنرا با صانع قدم و تا مل و با است مفصل آنرا با هم و با و سر
ملاصق هستند که حرکت آنرا اکثر آنرا صانع با است سلطان طبیعت فلان وقت ندیده
حرکات عظام را با اندیشه صائب نموده و در عظام را با و را و در و باط و اعصاب و لحم کره
و جلد و استخوان و خند و غیر از همه ترکیب کرده که بعضی مستقیم و اراده انسان اعضا متحرک
و غیر متحرک می ناکند که شریح واده خدا هدایت می دهند و چون عظام متحرک و کره اند آنرا باط
و انداز و اراده منقبض و مضطرب کند و ماده که تحت رابا صلاح اصل شریح عضله را
و عضلات با نفان او را و در باط و اعصاب عظام بعضی اراده انسان متحرک و بعضی
عضلات کره که اکثر حرکت چنان و سلسله هفتاد عضله بشمار آمده و عظام با حبال بعضی
و الا تنگی بهم مربوط گشته که کلیت از این در اعصاب نامند و اعصاب مانع از انقباض
مفصل و حرکت و فساد عظام می خفند و امام اند و اعصاب مذکور نه با است فلان
و طاعت طبیعت و اراده انسان و اندک که بعضی اراده متحرک و انقباض و اختیار حرکت به
عظام و عضلات کنند و با اندازه که مختص اراده حرکت عضله را می شود و با اندازه انقباض
اعصاب فرمان پذیر گشته عضلات و عظام را تا به طبع و طبع ذات نمایند که چون فرمان
حرکت از ذات روح حیوانه و از روح حیوانه به طبع و از فرمان اعصاب رسد اعصاب
بجیع اعضا اختیار نمایند و بعضی فلان و کلان است و بعضی اندک است و با این میزان
مذکور بدان معنی دارند و اعصاب و طبیعت فلان و غیر است **اعصاب**
عبارت از ماده انقباض که مشاعطاب می شود و با و در او و غیره و بجیع اعضا می رسد
سلبه و اصل او به شش و در مایع متصل که بجیع اعضا با شش و مایع مشعوبه و بجیع
روح باشد که در آنرا با طاعت و اولاده و دیگر که صاحب جسم و شخص و روح و غیره

۱۲۵ و مغز و جوف کله سر باغ و نخاع از عصب سراسر است مغز نموده و در حفره نخاع

موجز و الحانهاست فقرات الظهر همند که جوف نخاع و فقرات الظهر با سراسر

نخاع سراسر و محل اجتماع دماغ و نخاع و اعصاب را بجای دماغ نامند که از جمیع الدماغ خبر

قطعه از قطعات بدن و غیره منبر می از اعصاب است شایسته فقه اعصاب و منبر و بعضا

و غیره الفاظ آمده ذات را نامند و غیره از جمیع جسد و ارادات ظاهره و باطنه از قبیل

حرارت و سردی و جمیع الم و غیره که بظاهر و باطن بدن از خارج و داخل و باطن و خارج

شود و نخاع و دماغ اعلام و دماغ چون از ارادات و فقرات جسد خبر کرده و روح

خبر را به شایسته و روح بدات مریض و از احوال اعصاب و سراسر انتخاب و باغ

میرد به الدماغ و در سراسر بلاغ احکامات ذات جمیع از است که افعال هر جز از است

و باطن را که دماغ بواسطه اعضا احسان نماید باعث و وسیله اعصاب گردد و در غیر

هر ارباب اعصاب مطهره بعضی اعصاب که با لکه مطهره هستند اعصاب دیگر که

انهاست و باطن را نامند و اعصاب منند و اعصاب شبیه با جمیع و از است بل باغ

بغیر هر چیز که اعصاب مطهره بل باغ اطلاع کنند و دماغ احسان نماید شبیه الاعصاب

خبر را که در دماغ می نامند و این نوع اعصاب را از ارادات سراسر اطلاع

است چه اگر اعصاب باجه نباشد شایسته را که دماغ احسان و در ارادات و جوف شایسته

دیگر نامند مثلاً دماغ ایمن را مانند چپ عکس شده و او عکس شده را انکس

از همه می شود غالباً امثال عکس دیگر نیست خدمت و فدا شایسته الاعصاب عکس فعل

و خدمت اعصاب مطهره است چون اعصاب مطهره صورت خبر را در دماغ

نموده و دماغ احسان انصاف کند که شایسته اعصاب بدان اشیاء صورت می کند که از صف

مرات دماغ محو و با بل انشیاع صورت دیگر نماید و محل نشانی و از او پس پدید

هستند و نخاع یک در محل جوف فقرات الظهر همند است اعصاب و فقه بنام اعصاب

ظاهره و باطنه جسد مثل قلب معده و غیره امر را نامند و دماغ و جوف کله مطهره

و غیره است که از اتمام و خلعت بدست مشتاق منقسم کنند و این اصل ماده دماغ

مستند و به برده فی الزن و بعضی از است و از دماغ شایسته اعصاب و برده مکرر

منسوج و در خود دماغ نیست و باید به زیاد و منبر به غیره را مد که در حفره ها عین

در این ظاهره چون برده و عشا یک دماغ اخا طهره و بر دارند خود دماغ مانند

بهره جوج بنظر بدن و دماغ و خلعت دماغ که براده مثل ماده او موجود که او را

دماغ صغیر نامند و جسد دماغ نیز خوانند و دماغ جسد دماغ نخاع و باغ

مخففه و فقرات الظهر همند و از اینجا جمیع اعصاب است و اما نامند که حرکت دماغ

از سراسر اعصاب نخاع است که جمیع اعصاب را اعصاب نخاع می نامند

و در اعصاب در نامند و جمیع اعصاب که از طول نخاع منشعب گردند و جوج اند

بخط مستقیم از طرف نخاع نموده اند هر عصب که مثلاً از طرفین نخاع نموده

در مقابل و باطن مستقیم از طرفین دماغ منشعب گردد و جوج اعصاب

منقطع گردند و از دماغ شعاع آنها برده شود با لکه از حواس و حرکت عاقل که در

بعضی طرف است و اعصاب منقطع به حواس و حرکت شود چون عصب عین منقطع

باز نامد و نموده شود عصب مذکور را نیز از حرکت و احسان سراسر و باطن دران

نامند و یکی که از حواس خبر می کرد و از احوال احسان خبر می نامند و یکی که از احوال

اعصاب که از دماغ و نخاع منشعب کنند از حواس و بعضی از است که در حفره

مثلاً اغذیه و اطعمه را بعد از آنکه ظرفیت چند غیبه اعصاب وجود و قیاب را بر پرورش بدین
و بدین بنا محصل ناپد و تغذیه از مزبور و در چند محل ایستاده شود ابتدا چون غذا داخل
جوف می گردد بواسطه مضع و احتلاط و صواب مجعها و قیاب بر دخول جوف بدین
شود چرا انسان و حیاطن و صواب عجبین سازد پس بهوش و ذکاوت و کارد و داخل
کرد و در وقتیکه از منقرض الی معدیه هست باز صواب یک از عدد و صواب که قطع
است نه از جدار و در عجبین طعم از آن منزه و است غریب و دهک و کد شده از
این و صواب انتر ایت ثابت و نوع هاضمه و وجود کچون مخلوط و طعام شود نفی
کلیه می دهد که اول ربه فعلی هضم و دفع می رسد به انسان و صواب مجع
کرد و در انسان نیز خلیه و عمل هضم باشد که بعد از شطحین انسان لسان طعام
باز صواب عجبین و ماندان و در فرایض می کارد نموده بهر می دفع نماید و میسر کارد

طعام را خذ و بغیر معده سپارد و از آنجا داخل جوف معده گردد **معدله**
عبادت از منک در سبع و کلایه الشكل است که جوفی عریض و منفتح شود بکلایه
مانند که از طرفی در شب می کشد باشد جوفی طعام داخل جوف معده کشیده شد
معده متحرک و طعام را بدوران اندازد و با مایه ای که از خنده ها جوف معده
متصل است متحد میزد و مخرج و مبطوح شود بعد از آن طبع شبیه به شک است با غلیظ
گردد و از احتیاجات او که پیش ازین نامند و در نهایت طرفین اسفل معده تقبیه است
که او را غم اسفل معده و بقیاب گویند و معده اثنا عشری بغیر مذکور متصل
منفصل می شود و از ده اصبع ملاصق طول دارد لهذا با شش عشره موسوم گشته

[illegible]

۱۳۷ و زمان کشیدار با کراهت از وی سنانده چنانکه چون مراد و او را در بعد از آن وقت بود

بوم در آن روز ^{۱۳۸} هزار و چهل و صد هشتاد و چهل و سی و پنج را به نام کشیدار
مقتصدان ساخت و بعد از چند هفته در اوایل ^{۱۳۹} هزار و چهل و صد و هشتاد
و پنج و شصت را به چندین ملازمین سپید مجبور و اعانت کشید و چون لا یت
اسپانول الله شکایت سلطان این لایق بود و ایشان خود بر اهلیان عدله افت
نمود و در اوایل فصل به ^{۱۴۰} هزار و چهل و صد و هشتاد و شش و سی و پنج
سلطان داده جایب داشتند و به ان بلند همت که داشت و سنان طلب نگشوده و از
مخالفت عجم بر نایبند کشید و در عزم خود را سطح و مذهب فرصت بود تا بعد از شفا
چند تا کار را بخواهد بگذرد و به این لایق علم همت اقل به ای ^{۱۴۱} زامبلا ملک
اسپانول صدق طولی جزو نایب و بعد از اسطراب ^{۱۴۲} زامبلا
مربور و عجمین ساخت مع هذا برده و به ان دادا و شور که جمیع اهل مجلس بخیره بود
حکم بر و زامد که به عجمین طایفه نایب است کام چنانکه شش لایق و به ان بود که
خیال ملک و لایق و به عجمین عزم نموده بود چون به انفتاد هاید اراقتی و ارام
نمود از اغانت سلطان و این پس گشته و به شش که اظهار مطلب بدولت فراتر نایب
و به ان نظام بدامن همت امیر طوایف لایق زندگ همتا میگرداند و لایق اسپانول
نار سوز چوب و عجمین منافع و اف به عجمین که از عجمین خدی و به عجمین او که
بر و دور نام ناجر معین بود و به عجمین نایب و به ان نایب و به ان نایب و به ان نایب
مطلع و به عجمین کشید و او را به عجمین سنان و به ان نایب و به ان نایب و به ان نایب
او را کرد که اگر چنانکه ملک و به عجمین عزم او را و شور و به عجمین نایب و به ان نایب و به ان نایب

و به ملک چنان که در کیش و به عجمین عزم او را و شور و به عجمین نایب و به ان نایب و به ان نایب
کال و نام نایب و به عجمین عزم او را و شور و به عجمین نایب و به ان نایب و به ان نایب
نایب و به عجمین عزم او را و شور و به عجمین نایب و به ان نایب و به ان نایب
سپانول و به عجمین عزم او را و شور و به عجمین نایب و به ان نایب و به ان نایب
را به شد چنان که ملک از سوز و به عجمین عزم او را و شور و به عجمین نایب و به ان نایب و به ان نایب
او و به سنان و به عجمین عزم او را و شور و به عجمین نایب و به ان نایب و به ان نایب
چنان و به عجمین عزم او را و شور و به عجمین نایب و به ان نایب و به ان نایب
الچرا و به عجمین عزم او را و شور و به عجمین نایب و به ان نایب و به ان نایب
طوایف و به عجمین عزم او را و شور و به عجمین نایب و به ان نایب و به ان نایب
و به عجمین عزم او را و شور و به عجمین نایب و به ان نایب و به ان نایب
تا جمیع لوازم سفران و به عجمین عزم او را و شور و به عجمین نایب و به ان نایب و به ان نایب
نفر و به عجمین عزم او را و شور و به عجمین نایب و به ان نایب و به ان نایب
نمود و به عجمین عزم او را و شور و به عجمین نایب و به ان نایب و به ان نایب
اراضی و به عجمین عزم او را و شور و به عجمین نایب و به ان نایب و به ان نایب
و از و به عجمین عزم او را و شور و به عجمین نایب و به ان نایب و به ان نایب
استکانت و به عجمین عزم او را و شور و به عجمین نایب و به ان نایب و به ان نایب
خان و به عجمین عزم او را و شور و به عجمین نایب و به ان نایب و به ان نایب
روان و به عجمین عزم او را و شور و به عجمین نایب و به ان نایب و به ان نایب

اراضی و به عجمین عزم او را و شور و به عجمین نایب و به ان نایب و به ان نایب
قلوب

از خرابی جزایر کانار که حال بیکان و به عجمین عزم او را و شور و به عجمین نایب و به ان نایب و به ان نایب

۱۳۹ مرثع و کثرت قلوبی مخاطب اخذ کنند حال که حکم الهی مراجعت صدور
 یافت و رباح نیز با خیال مناظره کشتن سلم شوق راجع بوطن و از این جهت
 خلاصه حبس است پیکار و کثرت قلوب بجهت اسکان آنها گفت ما و مخالف
 و سبقت بمقتضایست چه اختلاف رباح بر همان واضح بر فرجه حال است و گذشته
 از این باو مخالف و جندان شدت نسبت که بر اجماع مجبوریم و به اهل کشته و
 مخالف معترود و راجع بگذرد بودند چون کثرت قلوب را باخود متفق بود
 بنام هر یک که گذارد و شعریع بدرستی نمودند کثرت قلوب و جری
 قلت تا صر و کثرت مخالفین خود را که تکرید بعضی را بوجده بر خیزد
 ساکت چه نمود و کلامی از و بکده ساکنان ایشان میگردانند از سطوت سلطانی
 میفرمایند و به هم این ندا پر حسن و اندیشه هاست مستحق او به حاصل و کلمات
 حکمت است و امیر که مشایخ اند و در چرخ بالاخر متفق گفتند که هر یک از حکما و
 مستحق شوق و زود ما و دشمنان پیش کو فخر و از بر بجزای پیروز شد که با او را
 اتفاق ندانند بناچار چشم از احترام فرو بردند و امرال خود را بدیده با افتادند
 مراجعت نمایم کثرت قلوب صبر خود را دو کبر و بچنگ جبال امیر بداد گفتند
 فرستاد و با کرامت راجع داد و بد بخت و بد و بخت هه شا هاندا ابراطور مقتول شد
 و اگر چه من بکلیت خواهم مراجعت نمود باز هم در معرض تلف هستم چه
 هیچ چنان شایسته ام که بپایان بلد نیسند و خیار را بدید و با انگیز خود در این
 صبر به پایان به هاست و سرگردان فایده و کلامی بچرخ بماند و قیاس ظهور و نسخ
 بنابر آثار خاطر نشان آنها که خود میسر جنت و شفقت و عفو و صلح و ادو و

مکرم

مکتب اگر زمان قلمی بخواند شفا نماید بدو است که ان مهر سپید را در بر کف
 خورشید انوار گفت حاجت و عجله و هر ناب غم و سخن کوه و کباب چکانه و
 ضعف قلوب به ناپوشیده نفاست با هر گونه ساحر به که فرافشا نشا و
 نمود و به اضطراب و وحشت به اندازد و راه کشته بدیدار و فاجار ممکن به
 او نموده متوکل علی الله بچایب مفصل و این کشته در وصف به و درم المومنان
 در جلال عز و جل قلاب بکام ملاحین از سر و کار کشته بنامه حکما الدشانه الدشانه
 بلند و درین ارض کوپان فروز آمد و از این مشوره شرح انگیز اهل کشته را اندک
 ارا که رفت و به فراموشی از روز بعد از تحقیق معلوم کرد که زمین بود

تسوی کشته کثرت قلوب و اخذ کنند

بالبره پناه اند و در نظر او مانند زمین امداد بان خیال راجعت و فغان خور کشته
 میقام سپهر امداد اتفاقا هاست و سر بر این طبع را مشاهده نمودند که بدیدار
 کشت و فعله حطیر و نیز بدیدار موج هرا و در علایم کشته که دایره بر سر

١٤١ بانفاق الزمن وثالثه سعيان بزوجه فاشته وعلم مخصوص ولله العباد

کریں وہ شقہ ہمارے اہل تشوہہ و باطلین و الجلال و الزور اول مذہبے کبر و مجے نہ ہوتا

کذا اور بچہ افتادہ اشک شاد ہے و شکر کذا ہے برخنا جارے ماح و بار خنا

ما علمي مشغول شك كذا في ان في دعائه مثله واسلامه وحصول مقصود حمدنا

نمود و تمام آن جزیره را سالوادرنهاد و کلمه مذکوره را حزین و مشق را نام نهادند

امانة است و جمعوا بها كذا و را با امان و حكمت همد و شان مسلم و كذا

واما الذی یشتاق من کون الشیء من ذی حرمه من یومئذ اول هذا الکتاب لهذا

[illegible]

و چون در این امر شکی که ذکر کردیم نباشد و از آنجا که هر یک از این دو مورد را می توان به

فمن كان منكم غافلاً فليذكر من الله ما كان عاهدكم عليه فاعلموا ان الله شديد العقاب

وہر حد سے عام والد بددینا المصنف کے نہیں پائیدہ رکھنا کے لئے پائیدہ رکھنا کے لئے

و اعراضا عن ذلك فانه قد ثبت في كل من هذه النسخ ان

انها را پذیرفت و بجان را توان تنها فرمود و بجز بر مردمان باطل

وینامه کوان هکله موسوم بوردی و دو جیم بقشه هکله بقشه با مسمیه نر

فلو مې څراندې پسندو چې پرېم سان سالو او د قمنې او جېزې لوی حکمت نه ده

محکم دلائل سے مزین متنوع و منفرد موضوعات پر مشتمل مفت آن لائن مکتبہ

بناض ثيرة واثبو له الحجة واللبه اهلا امينوك جبرئيل وروح محمود من اولادك

اما بعد انك انا انكرتني بغير اعذار ولا عطاء اطعمه للزبده و...

و حبوبا و حله و جواهران بابل و هر گاه فشان و ملین و بعضی از آنست مثل

و غیر انہما بخود رام و مانوس کر دے چہ چون کر بسوف فاو جب مراجعت بکشتی نور

10/10/10

ارکایک بعضی با شعانت و دولت مانند طبعی که خدا ماخذ بود و بر خدایا و

همه روزانکشته رسالده کرد و کشته نهعت کردند. تصدیق و ذکر استوف فلوس با صفا

[Faint handwritten notes at the bottom of the page]

لقد بشرق انهم لا يبقون في بيتك من غير امانات وذكور انهم لا يبقون في بيتك من غير امانات

میرزا داہن و سناہر فلزات اسلحہ و آلات نداشتند چون باہم بخوابیدہ کہ کردند با

خشب حجر و دره و بکر و ابرو و جرج و مغنول و عبد الخلد و زوا و انار و نرغده و سبزه و عود

۱۴۵
 و بعد از غلبه بر شاهان و بدو کلاه افشاندند و در میان کلاه پیکان خاطر داشت
 امیر طرد عزم و بیهوده و در مقابل پادشاه طرد و فلان معجزه داشت و صدای او را
 دار و در حوزة نادر پادشاه دیده ثابت کرد اگر چه سلطان از انبیا و نبی و اولاد
 نبوت به احزابی که با امیرالکرده بود از حکومت معزول نموده و کشته و قتل
 علی بن ابی طالب داشت و در این حکومت و بنای جدید را قبول نکرد و پیوسته از آنجا
 کرد و بعد از چنین رفتار سفر چهارم خود را به طاعت بنکد و نادر پادشاه چنانکه
 بیان و از پیل سبانه در رفتن او و نادر پادشاه شایع کرد و به اذن پادشاه
 بنای را به بنکد و نادر پادشاه بدین دلیل حکایت بخش نبوت کشته باقی ماند
 سبانه را بنیاد نهاد و در آنجا مسافری که چون بنیاد بنکد و نادر پادشاه
 بود بر سر راه و بهر محلی ماضی یک کور و سبانه و نادر پادشاه و بهر
 نزد پادشاه طاعت شد و بهر پادشاه و کشته او و بنیاد بنکد و نادر پادشاه
 و بنیاد بنکد و نادر پادشاه بنیاد بنکد و نادر پادشاه بنیاد بنکد و نادر پادشاه
 و مشقت کرد و بهر طوفان رسید و یک کور و سبانه و نادر پادشاه و بهر
 و نادر پادشاه و نادر پادشاه و نادر پادشاه و نادر پادشاه و نادر پادشاه
 از شدت و عساکر مشقت ماضی یک کور و سبانه و نادر پادشاه و بهر
 داشت و میز او شد و بهر پادشاه و نادر پادشاه و نادر پادشاه و نادر پادشاه
 بر پادشاه و نادر پادشاه و نادر پادشاه و نادر پادشاه و نادر پادشاه
 جهان فانی را بدو کشته و بعد از آنکه این خبر و نادر پادشاه و نادر پادشاه
 کرد و هر حال باعث شد و نادر پادشاه و نادر پادشاه و نادر پادشاه و نادر پادشاه

۱۴۶
 و بعد از غلبه بر شاهان و بدو کلاه افشاندند و در میان کلاه پیکان خاطر داشت
 امیر طرد عزم و بیهوده و در مقابل پادشاه طرد و فلان معجزه داشت و صدای او را
 دار و در حوزة نادر پادشاه دیده ثابت کرد اگر چه سلطان از انبیا و نبی و اولاد
 نبوت به احزابی که با امیرالکرده بود از حکومت معزول نموده و کشته و قتل
 علی بن ابی طالب داشت و در این حکومت و بنای جدید را قبول نکرد و پیوسته از آنجا
 کرد و بعد از چنین رفتار سفر چهارم خود را به طاعت بنکد و نادر پادشاه چنانکه
 بیان و از پیل سبانه در رفتن او و نادر پادشاه شایع کرد و به اذن پادشاه
 بنای را به بنکد و نادر پادشاه بدین دلیل حکایت بخش نبوت کشته باقی ماند
 سبانه را بنیاد نهاد و در آنجا مسافری که چون بنیاد بنکد و نادر پادشاه
 بود بر سر راه و بهر محلی ماضی یک کور و سبانه و نادر پادشاه و بهر
 نزد پادشاه طاعت شد و بهر پادشاه و کشته او و بنیاد بنکد و نادر پادشاه
 و بنیاد بنکد و نادر پادشاه بنیاد بنکد و نادر پادشاه بنیاد بنکد و نادر پادشاه
 و مشقت کرد و بهر طوفان رسید و یک کور و سبانه و نادر پادشاه و بهر
 و نادر پادشاه و نادر پادشاه و نادر پادشاه و نادر پادشاه و نادر پادشاه
 از شدت و عساکر مشقت ماضی یک کور و سبانه و نادر پادشاه و بهر
 داشت و میز او شد و بهر پادشاه و نادر پادشاه و نادر پادشاه و نادر پادشاه
 بر پادشاه و نادر پادشاه و نادر پادشاه و نادر پادشاه و نادر پادشاه
 جهان فانی را بدو کشته و بعد از آنکه این خبر و نادر پادشاه و نادر پادشاه
 کرد و هر حال باعث شد و نادر پادشاه و نادر پادشاه و نادر پادشاه و نادر پادشاه

۱۳۶ اعتنا به بریده نکرد و بار برون نام با او رفتار نمود اگر چه در ظاهر روز و در کار جمیع
 مناصب و رابریه دهند و به چنین آثار که بهیله و بیروت از پیش سلطان لاچ و به
 قبول نکرد و از خدمت حزن و اندوه و دیار به بشیر کشید و در شهر لاچ بر خضر
 و جمع مفاصل سفر چپین خورد و یکشتن را خیره عالم با فرزند در بیست و نه روز و ده
 مطابق شد هزار و پانصد و شش و سی و در سن هفتاد و دو ساله ام جابله بنادق
 کلپشیا سوبل مدون کشید و بعد سیاه و صبیله کرد و بود و غش او را از کلپشیا
 بر رفت و آورده بکلپشیا است سنت و من بیکه و سیاه و نقل کردند که پشوت
 قلم به در سن پنجاه و شش کشید و سیاه و صبیله کرد و در مدلت چنانکه
 سال که با فرزند بود نام او را چپین امیر کارا مکشون ساختا اگر چه بعد از عمر چنانکه
 ندادن بایست عز و علیر غیر کشیده چنانکه بایست یا داش ندید اختتام سیاه
 ناخن از میان ناخن ماند سیطان سن لاچ و به و بیست و نه ساله و سیاه و صبیله
 چنانکه بر خرد کرد و پشوت قلم به مکشون ساختا فرسودم و در سفر اول که
 شش ماه و نیم هفتاد او کشید و در سن شصت و پنج واقع شد و سخت نواج سن
 و جزای در پنهان و انبلا و لیکه و کر با و طرف شش و جزای سن و ده
 را مکشون نمود و در سفر ثانی که مطابق سن بود و ده ماه طول و کشید و جزای
 در سن و کر و لیکه و مار به ناکند و سن و طارین و سن کرد
 و بر نوبت و زاراپیک و هشتاد و نه و در سفر ثالث که مطابق سن بود
 یکشتن جزای سن و زاراپیک و نواج سن که در جانب بنان او نوبت
 واقع است و بهیله سن و جزای اسوم سجون و زاراپیک و نواج و مکشون
 و کرنا

و کرنا با مغش کشید و در سفر چهارم که از پنهان و بود و در سن و نواج
 جزای سن و زاراپیک و نواج سن و زاراپیک و نواج سن و زاراپیک و نواج
 و نواج سن و زاراپیک و نواج سن و زاراپیک و نواج سن و زاراپیک و نواج
 که در چهار ملک سن و زاراپیک و نواج سن و زاراپیک و نواج سن و زاراپیک و نواج
 و جزای سن و زاراپیک و نواج سن و زاراپیک و نواج سن و زاراپیک و نواج
 و کرنا سن و زاراپیک و نواج سن و زاراپیک و نواج سن و زاراپیک و نواج
 و کرنا سن و زاراپیک و نواج سن و زاراپیک و نواج سن و زاراپیک و نواج

کونا نوبت چاچال

فصل اول از فرات که از نوبت و نواج و نواج و نواج و نواج و نواج و نواج
 اختراع و نواج و نواج و نواج و نواج و نواج و نواج و نواج و نواج
 جمع از نواج و نواج و نواج و نواج و نواج و نواج و نواج و نواج
 مکرر نواج و نواج و نواج و نواج و نواج و نواج و نواج و نواج
 حروف و نواج و نواج و نواج و نواج و نواج و نواج و نواج و نواج
 بر و نواج و نواج و نواج و نواج و نواج و نواج و نواج و نواج
 و نواج و نواج و نواج و نواج و نواج و نواج و نواج و نواج
 و نواج و نواج و نواج و نواج و نواج و نواج و نواج و نواج
 و نواج و نواج و نواج و نواج و نواج و نواج و نواج و نواج

۱۴۸ باصول دیگر پرداخت و از بیضا یعنی دوازده کشته تا چار بازرگانه که در سوم بهر

موت و بیضا می‌تول بود مختل و شریک شد و بعد از شغلات زیاد و اختانات
مدیده از ترکیب فزانت فلز به ترکیب ساخت که بیضا را از فلز پاک بود بعد از آنکه
از فلز پاک بود صیقلیت نموده سبزه چاپ کرد و چون در کوزه بپزد تا کاملاً بپزد

و بل شایان و بدوام چیده که در بیضا افتاد که این نام بلند با سحر و مشهور و معتقد
اختراع جدید را نام معتقد شود و هر بلخ به زبان کوئانین در مین و ده منظر را
چندین واکشت و بر نام داد و در کوزه بپزد و از ده منظر واکشت که زبان

کوئانین ساخته بود بدین که روزی با صیقلیت نموده و طرز چیدن آنها را درست

اصولت بعد از آن کوئانین بعد از پنجاب چند سبزه با سحر واکشت که بیضا
صیقلیت در مین واکشت که از آن مین و از مین صیقلیت شد و با لایه کوئانین
داشت که از فلز و بیضا می‌تول بود و چون اختراع کامل گشت و از اختانات او گشت و رنگ

ناباک و بد که دیگر بیضا به زبان کوئانین و بیضا می‌تول بود و چون اختراع
پوشیده و بیضا می‌تول بود و بیضا می‌تول بود و بیضا می‌تول بود و بیضا می‌تول بود

و بیضا می‌تول بود و بیضا می‌تول بود و بیضا می‌تول بود و بیضا می‌تول بود
زبان کوئانین چون با مین و بیضا می‌تول بود و بیضا می‌تول بود و بیضا می‌تول بود

که بیضا می‌تول بود و بیضا می‌تول بود و بیضا می‌تول بود و بیضا می‌تول بود
کوئانین در کوزه با نام داد و بیضا می‌تول بود و بیضا می‌تول بود و بیضا می‌تول بود

اختراع آنها را اختراع بیضا می‌تول بود و بیضا می‌تول بود و بیضا می‌تول بود

مغایطه از آنها در این باب کوفت و کارخانه را در پیش می‌تول بود و بیضا می‌تول بود

علم با بیضا می‌تول بود و بیضا می‌تول بود و بیضا می‌تول بود و بیضا می‌تول بود

تغییرش می‌کرد که بیضا می‌تول بود و بیضا می‌تول بود و بیضا می‌تول بود

و بیضا می‌تول بود و بیضا می‌تول بود و بیضا می‌تول بود و بیضا می‌تول بود

و بیضا می‌تول بود و بیضا می‌تول بود و بیضا می‌تول بود و بیضا می‌تول بود

و بیضا می‌تول بود و بیضا می‌تول بود و بیضا می‌تول بود و بیضا می‌تول بود

و بیضا می‌تول بود و بیضا می‌تول بود و بیضا می‌تول بود و بیضا می‌تول بود

۱۵۱ هزار فانی شده باشند و با خراج جدید دیگر صنعت مزبور را تکلیف نمودند

تصویر کلی حالت چاپخانه که طبع شده است

که مگر در این مورد که در صفحه اول جمله شده بر روی صفحه دیگر نقل نموده اند که
حرفات بهم متصل و غیر متفرک شده که این جمله در قفا از کج یا خیرم کاغذ بر روی صفحه
مکتوب مانده و در بعد سرایت و سستی را که از خط بر روی او میخیزد و از غایب شدن که در قفا
نقش شده غایب دیگر داشته اند که صفحه مکتوب به بنام بان غایب شده و غیر متفرک که در قفا
غایب از قفا مانده که هر وقت بخیرا هند بکند زحمت چاپ کتاب به بنام چاپر کنند
نوع دیگر خراج شده که کمال اختلافات گشت و بیش از این خراج و چاپ نموده اند
از صفحه را در کتب مخصوص کرده بعد صفحه مکتوب را بطریق مخصوص که در قفا
بر روی صفحه مزبور نقل نموده اند که بعضی حرفات و کلمات مکتوب در روی صفحه مزبور
بند و به یکدیگر حرفات مکتوب منقش کرده بعد که را با استفاده به یکدیگر میزنند
مادر که به یکدیگر حرفات کتب دارند و ترکیب کرده و با استفاده از قفا را ترکیب نموده اند

کاغذ را

کاغذ را به یکدیگر در چاپخانه مزبور نموده و چاپ نموده و این نوع چاپ را در این
و در دار و الا که در این چاپخانه مزبور نگاشته اند و در قفا مکتوب کرده اند
ترکیب حرفات و خطوط از یکدیگر به یکدیگر چاپ نموده و در خط آنها از شکل و به یکدیگر
در حقیقت خراج **مشابه یکدیگر** از اعظم اختلافات است و این به یکدیگر چاپ کرده اند
اختلاف بسیار به این خراج میان شد چه اگر خراج چاپ نموده اند که در قفا مکتوب
مکتوب مانده و در جل نشانه علم از قفا مانده است و این **تصویر مکتوب**
مکتوب تباری و مشتمل بر متن

مکتوب تباری در قفا مانده هزار و پنجاه هفتاد و سه صفحه مشتمل بر متن
هزار و پنجاه و سه صفحه مشتمل بر متن که در قفا مکتوب شده و این
از مکتوبان اهل شهر بود و در قفا مکتوب شده و این اهل قفا
بوده و در قفا مکتوب شده و این اهل قفا مکتوب شده و این
مکتوب تباری است و در قفا مکتوب شده و این اهل قفا مکتوب شده و این

۱۵۲ شهر رزین در خزنان و معقولی از اینج نمود و شهر رزین بعد از آنکه در آنجا

باجیم و لایات پرور شد و در آنجا پل و املا **تصویر مصمم یک لایات**

دو شهر که کور

و بعد از آنکه در آنجا کور یک دو شهر مذکور منور داشت و
اخران و خواهران او ملقب با لقب کور یک شدند که اکنون احفاد
آنهارا بهین لقب خوانند و پدر سکون لاکور یک موسوم به اندوه و
خالوه و پسر نام لوکا و سارو بود که در یک خانیت و غریب افش و نامور و
هین ده کشت داشت که پدر و پسر و فرزند و چون بعد از فرزند پسر طالع و
امور داشت و کشت خانیت سپید و در پناه و منور که چون هیچگاه شاد نبود
تخصیص علوم و تدوین بعد سر بلده که کور یک فرزند او و در آنجا مشغول تحصیل
علم و باطنی و مجرم کشت و بیست و سیوی **البرق** که معانی بسیار کلام و شایسته
کلام که بعد از آن فصیح و سهله مطالب مشکله را بیان چه فرمود این غلبه و نور

نایل

نایل و دعای مذکور و بعد از آنکه در آنجا کور یک دو شهر مذکور منور داشت و
معلم غایب شد کشت و در آنجا کور یک را آورد و بسیار تنگداری آن زمان معلوم نبود و
منطقه بین کور یک و کور یک و کور یک بعد از آنکه با معنی از بعد از آنکه معلوم کشت و
مکشون کرد و بعد از آنکه کور یک را بر پناه و منور کشت شد و در علم و شایسته
کور یک و بعد از آنکه کور یک را بر پناه و منور کشت شد و در علم و شایسته
موزن این است که کور یک را در آنجا کور یک را آورد و بسیار تنگداری آن زمان معلوم نبود و
الطریق کور یک را در آنجا کور یک را آورد و بسیار تنگداری آن زمان معلوم نبود و
نایل لاکور یک کور یک را در آنجا کور یک را آورد و بسیار تنگداری آن زمان معلوم نبود و
و اینچنین و شایسته نام و تنگ خلاصه حبس محبت حایه و مستفاد
نمودن و در آنجا کور یک را در آنجا کور یک را آورد و بسیار تنگداری آن زمان معلوم نبود و
حال معسر و کور یک کور یک را در آنجا کور یک را آورد و بسیار تنگداری آن زمان معلوم نبود و
بمضمون چرخش و در آنجا کور یک را در آنجا کور یک را آورد و بسیار تنگداری آن زمان معلوم نبود و
بپناه و پناه و کور یک را در آنجا کور یک را آورد و بسیار تنگداری آن زمان معلوم نبود و
چنین و در آنجا کور یک را در آنجا کور یک را آورد و بسیار تنگداری آن زمان معلوم نبود و
طایر و کور یک را در آنجا کور یک را آورد و بسیار تنگداری آن زمان معلوم نبود و
بوالهوس و کور یک را در آنجا کور یک را آورد و بسیار تنگداری آن زمان معلوم نبود و
نان و راز و در آنجا کور یک را در آنجا کور یک را آورد و بسیار تنگداری آن زمان معلوم نبود و
هرچین من و کور یک را در آنجا کور یک را آورد و بسیار تنگداری آن زمان معلوم نبود و
کجا و کور یک را در آنجا کور یک را آورد و بسیار تنگداری آن زمان معلوم نبود و

مهر فالبه در عسله مسیحی مژده و در عسله مژده کث فالبه مژده
 علم من باب افسر تالال است اعز علم جرات طبعه در عسله مژده و فالبه
 شصت و چهار مسیحی و عسله و فالبه مژده مژده مژده مژده مژده مژده
 طالع او مژده مژده مژده مژده مژده مژده مژده مژده مژده مژده مژده
 از کث لاک و اخذ طالع مژده مژده مژده مژده مژده مژده مژده مژده
 و در کث مژده مژده مژده مژده مژده مژده مژده مژده مژده مژده مژده
 و تعلیم و عسله مژده مژده مژده مژده مژده مژده مژده مژده مژده
 جرات مژده مژده مژده مژده مژده مژده مژده مژده مژده مژده مژده
 که کث مژده مژده مژده مژده مژده مژده مژده مژده مژده مژده مژده
 سوره و مژده مژده مژده مژده مژده مژده مژده مژده مژده مژده مژده
 از کث مژده مژده مژده مژده مژده مژده مژده مژده مژده مژده مژده
 مژده مژده مژده مژده مژده مژده مژده مژده مژده مژده مژده

کرد و چون بدو رسیدند و در عسله مژده مژده مژده مژده مژده مژده
 مژده مژده مژده مژده مژده مژده مژده مژده مژده مژده مژده
 همان ان اجناس بدو مژده مژده مژده مژده مژده مژده مژده مژده
 ساخت و حکم مژده مژده مژده مژده مژده مژده مژده مژده مژده
 دارد فالبه مژده مژده مژده مژده مژده مژده مژده مژده مژده
 مسیحی با خراج مژده مژده مژده مژده مژده مژده مژده مژده مژده
 شهر مژده مژده مژده مژده مژده مژده مژده مژده مژده مژده مژده
 و از مژده مژده مژده مژده مژده مژده مژده مژده مژده مژده مژده
 مژده مژده مژده مژده مژده مژده مژده مژده مژده مژده مژده
 طوره مژده مژده مژده مژده مژده مژده مژده مژده مژده مژده مژده
 نمود و اخراج مژده مژده مژده مژده مژده مژده مژده مژده مژده
 او مژده مژده مژده مژده مژده مژده مژده مژده مژده مژده مژده
 و سله علم مژده مژده مژده مژده مژده مژده مژده مژده مژده
 فالبه مژده مژده مژده مژده مژده مژده مژده مژده مژده مژده مژده
 لک مژده مژده مژده مژده مژده مژده مژده مژده مژده مژده مژده
 مژده مژده مژده مژده مژده مژده مژده مژده مژده مژده مژده
 و سله مژده مژده مژده مژده مژده مژده مژده مژده مژده مژده مژده
 مژده مژده مژده مژده مژده مژده مژده مژده مژده مژده مژده
 و سله مژده مژده مژده مژده مژده مژده مژده مژده مژده مژده مژده
 مژده مژده مژده مژده مژده مژده مژده مژده مژده مژده مژده

۱۶۲ و بعد از آنکه فیض سلطان مرخص و وارد فلوراکس گشت چون با اخبار رسید جمیع

شهرستانهای و بلاد پادشاه را و بپایه جمع گشتند و بعد از چند سال در تمام طبرستان
مطابق ستمشده هزار و شصت و چهار و سی و سه در سن هفتاد و نه هجری قمری
روز دوازدهم از ایضا شفاف و مغیره در هفت سال در شهر بن بون در نهمین اهلشام بر این

او بنیان نهادند **سوره تصویب تمام دامت**

مسو تمام دامت در ستمه متولد و در ستمه متولد گشت قبل از آنکه
شروع بنای بیخ تمام دامت که مخترع کارخانه جان بخار است بپایه بفرست بخار چرخ
کارخانه را حرکت داد و شتابان رفت و گشت بخار و ذکر نام و احوال طراعی که
خوار بخار و تفصیل هم نامعلوم کرده که افسان چه بنیان بخار و ب مطالب عامه را
مکشون داد و اگر در طریقه که اکثر در هنر و ستمه بنای بخار است بعد از چند
دقیقه علمای آن بخار که از جوی ستمه بخار حاصل میشد و سر بر سر غارت مذکور را بلند
نمایند و از آنجا هوا مشتبه کرد و اگر سر بر سر محکم باشد و هیچ شبهه ها در طریقه

محکم مسدود نمایند چون آب باران دیگر در جویان بطنان ابد بخار را بخار چرخ
باشد و غایت عتوه طریقه از هم منشا گشت کند و این فعل و دعای اهل ایضا است
و حق را داد و بخار که بخار او غایت باشد و بخار از آن شعبه خارج گردد و در حرکت
چرخها قسط کامل بطریق و در ستمه و در ایضا است که در جویان فعل بنای بخار
و بخار با این تمام خارج شود و در این صورت و در وقت و در وقت و در وقت
بروند و با این بخار بود و بخار را که از علمای آن حاصل شود و در وقت و در وقت
مور و من بون تا غایت بخار با این تمام است یعنی در وقت و در وقت و در وقت
شعبه را حرکت داد و در حال معلوم و با این تمام بخار و در وقت و در وقت
که در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت
و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت
نام حکیم و ستمه را که است با فون با در وقت و در وقت و در وقت و در وقت
که از جویان ستمه مذکور و در طریقه ستمه بخار و در وقت و در وقت و در وقت
و از فون و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت
نمایند و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت
نموده اسطوره را که با در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت
بخار و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت
را چنانکه شرح شد و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت
بود و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت
و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت

ع ۱ شخص غافل و ذائقه ناکامل بود در کمال و فطانت نبیر حد کمال و سبب در حدیث

ذهن و شدت حافظه را عجیب و در اراط عقل و کثرت علم از غایت و کمال

شماره می شد در علم و قلم از جمیع معاصیر و جزو برتر می پیچید با احدی

از معاصیر و شایسته شاکر بود و نه تنها اختراع چرخ نیار نکرد بل در علم

و معالجات جوهر آتیش پانافیه و بقیه را آورد و در هندسه ^{فنا} تصویر ^{مستقیم} تمام

سردیج تصویر و پاشا در امر کورین

دشاد ارکون بن در ۳۳۰ ساله متولد و در ۶۲۰ ساله منقرض شد که یادش

نظر ملاحظه نماید معلوم نماید که ضارث در عهد پادشاه محمد معین گشته و در حین

ایضا از دین هجدهم تسبیح الدبیر فطن و برینم و کتان و دینم و غیره و قد و در قیام

و بواسطه کارخانه جات که در این عهد طبع اختراع شد بجهت در جبهه فاش و لطیف

تسبیح می شود و چون بکارخانه جات در میان نامه و فاش نامه نظر افکنیم و با تمام

نام اختراعات بدیده و اینها را در دفعه دشاد ارکون بن نالا اختراعات

چرخها می بنیاد زام دانام است که برین گفت و در چرخان فکر و اینها نظر

کثیر از او بود و معادل و برین جهت که شده در ۳۰ ساله هزار و هفتصد

مسیح بن سله کارخانه جات و اینان نامه فاش و فاش و اینها در اینها

نامه نموده و از دین فطن و غیره در ۳۰ ساله هزار و هفتصد و پنجاه

در جبهه اعلام سله جات از بیایه کارخانه جات و کثرت تسبیح الدبیر فاش نامه

و حساب مسائل لامخیال را مفضل و در علم ریاضیه علامه فاضل اینها را در وقت

و در عهد پادشاه و در سینه و در وقت و کلام جالب و اینها را در وقت

مختلفه ادبیا تکلم کرد و در حقیقت صد و دوازده اختراع معجزه کرد

و اسرار جمیع الفنون بود و هر علم که مطلق نظر میکرد در آنکه زمانه معلم آید و آن

فرق می شد و هر چه می بینید و اینها را در حقیقت در لندن و ادب

بودن و در آنکه از اجزاء مشهور است خانه و از کلاسه ملک و از و در اینها

محمود است که در اینها را در کلاسه حق شریع و هم کتاب علی و الا و در وقت

هر اینان نامه می شنیدند و در این صورت محترم او را ساختن بجهت یادگار به نگاره داشته

۱۴۹ شدند زیرا که هر چند خرج بیجا را می توان باز داشت مگر در بعضی موارد

موانع و پشاور و کما فی ان شهریزین بیشتر از این کلام مضاجرت کردند

و در شهریزین و پشاور خیال خود را بدو نفر ناز کردند و در آن وقت و استیضاح

بودند اظهار نمودند و نامشعبد خرج او گشتند و پشاور و در فعل خود نهایت

را ظاهر و در شش ماه از او مفصلت و شش ماه از او کمال است و بیست و شش

و پشاور از این خرج در فرجه نوبت کمال بکار انداخت که استغانت کردند و بیست و شش

چرخه نامشعبد شدند بعد از این خرج کمال کردند و در آن کارخانه دیگر

نهی و از انداخت که احتیاج بعمل می آید به نداشت استغانت و بیست و شش

اول کارخانه نیز بود و در آن وقت و بیست و شش کارخانه نیز بود و پشاور

که تا سالها خرجها می شد چنانچه احتیاج دیگر کارخانه جمع فطن را پشاور کرده بود و

فطن خواه پیشتر خواه این پیشتر و در حالش و فطن خواه دیگر و در آن حساب و در چرخه

فطن خواه و پشاور را با بیست و شش و در آن وقت و بیست و شش و در آن وقت

مشمول و معلوم کردند که در آن کارخانه معلوم می شد و در آن وقت

و در آن وقت که با سطوح و طول و در آن وقت و بیست و شش و در آن وقت

اگر چه پول بعد بیست و شش از این خرج خود نموده بود و بیست و شش و در آن وقت

و پشاور نداشت و اگر چه پشاور از این خرج پشاور نداشت و پشاور

نمی پرسید و بیست و شش از این کارخانه و پشاور از این کارخانه و پشاور

کارخانه و پشاور اول که با سطوح و در آن وقت و بیست و شش و در آن وقت

خانه و پشاور و بیست و شش و در آن وقت و بیست و شش و در آن وقت

هفتاد

هفتاد و بیست و شش کارخانه و پشاور از این خرج خود نموده بود و بیست و شش

مشمول و معلوم کردند که در آن کارخانه معلوم می شد و در آن وقت

و پشاور نداشت و اگر چه پشاور از این خرج پشاور نداشت و پشاور

نمی پرسید و بیست و شش از این کارخانه و پشاور از این کارخانه و پشاور

کارخانه و پشاور اول که با سطوح و در آن وقت و بیست و شش و در آن وقت

خانه و پشاور و بیست و شش و در آن وقت و بیست و شش و در آن وقت

کارخانه و پشاور و بیست و شش و در آن وقت و بیست و شش و در آن وقت

کارخانه و پشاور و بیست و شش و در آن وقت و بیست و شش و در آن وقت

کارخانه و پشاور و بیست و شش و در آن وقت و بیست و شش و در آن وقت

کارخانه و پشاور و بیست و شش و در آن وقت و بیست و شش و در آن وقت

کارخانه و پشاور و بیست و شش و در آن وقت و بیست و شش و در آن وقت

کارخانه و پشاور و بیست و شش و در آن وقت و بیست و شش و در آن وقت

کارخانه و پشاور و بیست و شش و در آن وقت و بیست و شش و در آن وقت

کارخانه و پشاور و بیست و شش و در آن وقت و بیست و شش و در آن وقت

کارخانه و پشاور و بیست و شش و در آن وقت و بیست و شش و در آن وقت

کارخانه و پشاور و بیست و شش و در آن وقت و بیست و شش و در آن وقت

کارخانه و پشاور و بیست و شش و در آن وقت و بیست و شش و در آن وقت

کارخانه و پشاور و بیست و شش و در آن وقت و بیست و شش و در آن وقت

کارخانه و پشاور و بیست و شش و در آن وقت و بیست و شش و در آن وقت

کارخانه و پشاور

سلسله کارخانه و پشاور از این خرج خود نموده بود و بیست و شش

مشمول و معلوم کردند که در آن کارخانه معلوم می شد و در آن وقت

و پشاور نداشت و اگر چه پشاور از این خرج پشاور نداشت و پشاور

نمی پرسید و بیست و شش از این کارخانه و پشاور از این کارخانه و پشاور

کارخانه و پشاور اول که با سطوح و در آن وقت و بیست و شش و در آن وقت

۱۷۲ که گفتند خدا می آید آنها را کند حاصل نمیشد و چون شکست می خورد ناکسیر بود و بدو
از چندین وقت تا به چه باو حکایت کرد که از دولت انگلیس اعلان نمودند که هر کس
بعثت یافتن و ناسپین طنا بهنگام شکست می خورد به چه اختراع چرخ می نامیدند این را به حفظ
کنند باستانها ایجاد کنند انعام وافر به از دولت می پاداش خواهد یافت بعضی
استماع این اختراع نامه کوپانوی به بدلی ژاکارد ناسپین و مشغول اختراع چرخ
شد و بعد از ایجاد چرخ چند طنا به بجهت امپان ناسپین بدو نشان خود نمودند
مدیجه از ایشان ندید و داشت که چون پسند آنها نخواست و در پیشگاه سلطنت
معلوم است که نخواهد کرد لهذا از پاس با تو خيال می بردن و چرخ را نشان
انگاشت چون خبر اختراع چرخ مکتور می گشت لیان رسید ژاکارد و الحصار و با چرخ
من بود پیش پادشاه رسالت داشت بکس فضای اختراع می پسند اهل پادشاه
گشت و به قبول نظر کباب اش سلطان شد همان ان بدون دولت حکم صادر کرد
که ژاکارد را با کالک چرخ بیکان عملیات آنها در پیشه که در قریب پاریس و
بعثت تعلیم چرخ را نشان ساختند که بود بر نند تا که بپایان چرخ را و باقی نامه را و آن
شخصی که در معائنات با او می نشست و گفت موقت موقت نمود و در صنایع و در پیشه
بود و تعلیم علم چرخ را نشان می گرداند و از غلات بنیادیت نام معلوم
چرخ را نشان می چرخ ژاکارد علاوه و بجهت آن تکلیف چرخ من بود و از این معائنات را
در تربیت و جانی او می به سلطنت بود از اوقات به نهان آنها جرات و تهری ژاکارد
مضامین و در معائنات من بود که جمیع استیجاب موجود و مانع مقرر بود و بفرست
بال به خيال خود رفت و نه نام بود و از معائنات حدیثی فکر خود را با نام و رسانید

چرخ

چرخ در خصوص یافتن اختراع چرخ می نمود که اکنون اصول اختراع او تغییر یافته
و بجهت اصول چرخ پیدا می شود و به سبب چرخ من بود و نامه های قلمبر اکشاید
بود و با بوی به سبب موقوف و در سلسله هزار و هشتصد و پنجاه و پنج چرخ من بود
بجهت اختراع صنایع جدید معروض و از جانب دولت نشان بر بجهت مقرر و اوست
انعام نامه را به بجهت او صادر شد و چند نفر از تجار و شریکان و با بجهت
کارخانه جدید به پرداختند بعد از قیام با بجهت صنعت و از انوشته شد و بدین
اختراع او را گردید پس چرخ را از جانب دولت بود و نهان صدور یافت که در بجهت
و بجهت انعام است که در خصوص چرخ اختراع داده شد بود و ادام العمر می به صنعت
نشان بر فرستادند **تصویر بوی به صنعت چرخ را کار**

و به صنعت موابد مذکور به دست نوجوانی که به بجهت چرخ نامیده و با بجهت
ژاکارد نمایند شود و در آخر فرغانه او را طور محیط خود مقرر داشت که به
الحاصل چرخ را به خدمت او امر کرد و در پی من بعد از آن الله مشهور را طاعت
خود را نخواهد شد چون ژاکارد بعد از یافتن موابد نشان به بجهت
خود من بجهت نمود از چرخ چرخ را با بجهت چرخ را با بجهت موابد و به بجهت چرخ را

۱۷۵ انکلیس مشن چه بود و کلاه حکایات منظومه از انتشار ترجمه و در اوقات شرا و نا

بنظم افشا و مبین بود و کلاه نظم و نشر خطی افشا مکرر و مفصلی شرا بود که سبک
حق غایت بود و مطبوعه در این خصوص بدست آورد پس بعد از چنان دهن و ساختن
حکایات شفا سبک و سبک مطبوعه هر روز میسازند و در این شأن نقلیه که اخذ
مرد و شوقی که از معنی چه انداخته و کلمات یافت و در ایام بکار می آید و طبعی که از طبع صبح
که هنوز بکار خانه چاپ نشسته بود و بعد از آن که بکار عمل چاپ فارغ میشد بجهت
ساعتن مجالس شفا در فتنه و بکار میبرد و چون بدو میباید و در این بکار بود که
از صنعت چاپ چندان اجرت عاید میساخته و اکثر ایام هم در شفا این صنعت میبرد و
خشت و جیره اب خلیه بود و لهذا از شکستگی بهر زمان آمده بود و در این بکار بود
چنانچه شفا در این فتنه مکرر و هر قدر که فتنه بهر دستش میآمد بکتابچه دارد
در آن بین و اما با موافقت علم حساب شد و وقت با و معنی میسازد و در این فتنه
حسابی هفتصد تا در نهایت شکر و اگر فتنه چنان حلاوت علم در میان او طبع
میباشد با خدای علوم دیگر بر او اخذ و علم ملا می و بکار با این منظومه نظر کرده به
درجه اعلا موافقت و اینها را مابین استعارت معلمی که در الخلاصه در جمع
علوم ادب و در باطن و غیره با دانش مطالعه کتب و هدایت ملاحظه و فاضل ماهر
کرد و بر او و با فتنه سبک و علم چاپ چاپخانه خواستند و در فتنه چندان خطی
نموده و چاپ کنند چون مختصر و در هر باب از علوم در روزنامه با شفا
پیر کردند و اینها را در فتنه بود و ناچار محتاج بود و در علم بود و در این
ایامین مباحثه و شوقی که اینها را در این باب شفا و خیال اینها را فهمید و شفا

خود را در این باب با اینها نامید و بگویند روزنامه علمی و مطبوعه خیال اینها
نوشته و بدون اطلاع احدی بچاپخانه افکند چون صبح علمه جلالت حاضر بود
مکتوبه را چنانکه خود تصور نموده بود در فتنه با فتنه بچاپخانه چاپ کرد
منتشر ساختند از جمع مطالعه کنندگان مدح به پایا پذیرای میسازند و چون
بر این مکتوبه داشت که در فتنه علم افشا و فتنه را در فتنه و در فتنه
من بود و چون بهر سبب اخبارش بر او در فتنه بهر مکتوبه فتنه نمود و بعد از آن
در فتنه از حرکت نامشایست بر او که فتنه بود و در فتنه و فتنه و فتنه
مستقیم شد که از فتنه اخبارش بر او در فتنه بهر مکتوبه فتنه نمود و بعد از آن
سرد و بکشتی فتنه شهر فادین که در سبب بهر فتنه و در فتنه و در فتنه
در فتنه که احادیث از فتنه و فتنه شهر مکتوبه فتنه و فتنه و فتنه و فتنه
و در فتنه شد و در فتنه که در فتنه و فتنه و فتنه و فتنه و فتنه و فتنه
افادت نمود چون فتنه که فتنه و فتنه و فتنه و فتنه و فتنه و فتنه و فتنه
نموده و فتنه و فتنه و فتنه و فتنه و فتنه و فتنه و فتنه و فتنه و فتنه و فتنه
خدمت خزانة مکتوبه کشتی فتنه و فتنه و فتنه و فتنه و فتنه و فتنه و فتنه و فتنه
نموده و فتنه و فتنه و فتنه و فتنه و فتنه و فتنه و فتنه و فتنه و فتنه و فتنه
بفتمین در فتنه و فتنه و فتنه و فتنه و فتنه و فتنه و فتنه و فتنه و فتنه و فتنه
و با سر قطع میسازند و فتنه و فتنه و فتنه و فتنه و فتنه و فتنه و فتنه و فتنه
الاجرای مکتوبه و فتنه و فتنه و فتنه و فتنه و فتنه و فتنه و فتنه و فتنه و فتنه
خانه مخصوصین سلطان با جرایم علم چاپ فتنه و فتنه و فتنه و فتنه و فتنه و فتنه

۱۷۰ حکام سلطانیه چون مراجعت و انقضای ایشان خود استبداد حاصل و در باره قیلاوت
 ایمن و محاربت نموده و در چاهخانه دولتی مشغول خدمت شده و بنا بر این اسلحان
 میرت خریدن و لوازمات چاپ بر لندن سفیر نمود و بختیاریه نقد با و نهادند و در
 عوض وجه نقد کمالی به او و ملک و دولت داشت چون بر لندن وارد شد کتیبه
 کاغذ را و عتبات خود و پیاده طفل جوان خود را در قیلاطیه انکلیس که ایالت است
 با حاکم لندن و مشیرین بر و بقل او بنیادهای جدیدی می ساخت و بخش ای که در او
 مراجعت و همدان داشت و از اقامت و انقیاد ماکز بر و بناچار بر این چاهخانه را
 ملازم اجیر بعد از انقضای مدت بچاهخانه دیگر رفت مشغول خدمت شد و کمال
 به عمل چاهخانه شد و صاحب خود خاطر نشان و چنان حکمت امیران را مایل بخود
 می نمود و عامی امیران را به سبک کرد و مشهور و معروف گردید و بخاکس خواص را
 پیدا نمود چون بخاکس و در قیلاطیه حاکم شد بر هر کس از رفقا و اولاد و اقارب
 میداد که از لندن مراجعت نمایند و شوق دیدار اجناس حبس طری و رایج نمایند
 مصمم گشت که مدتی بیشتر بخت نماید شاید بخیرا بگرداند که بکند و باز اصفه
 بخارند و اینچنین و باقی سبب بیشتر جز با این وارد شود و کمالی امر او نموده بخاکس
 بنای میرفت و هر چه از خرج علاوه می نمود بکتاب و منافع میداد بعد از مدت
 بیشتر قیلاطیه و عتبات در چاهخانه که اول کار میکرد رفت چند روز به در انچه
 قیلاطیه بعد از قیلاطیه و اولاد خاست و یکبار از دوستان سابق او که کارخانه چاپ
 داشت و باست کارخانه را بوی و کمال و فرمود و از انچه از حسن نکر که با کمال
 و در زمانه نامه های معنوب چاپ نموده بقیه اعلام میر و خت و بقیه را اسلحان

اندوخت و از طلوع صبح تا نصف شب مشغول کار کردن بود و زان
 حکام بن نامین مجلسی در شب داد که هفت روز و علمای فنون ادب و ریاضی و
 پولیات و نا مجلس جمع و با هم مباحثه علمی میکردند چون بن نامین بر هر یک
 داشت و در هر یک که در انچه مباحثه میشد روزنامه می نوشتند چاپ میکردند و
 اعلام میر و خت لهذا اندک اندک دولت و زبانه و در هر جامعیت و در سال
 هزار و هفتصد و سی و نه هکتار و کتب بسیار نافع جمع و در مجلسی می خواندند
 انرا مقرر نمود و کتابی که خود و علم ادب و طبقات و فنانته تالیف نموده بود
 چاپ و منتشر ساخت و با این وسیله در عتبات و در سال سید بنامین چاپخانه بود
 معانی انچه می خواست و بکمال و در سال سید بنامین چاپخانه بود
 مقرر و در انسال بیست و نه هزاران بیانات کرد و در انسال و طبع شد از خارج
 طالع میرانمود که بدین سبب مال و اموال میراندر و خت و در عتبات بنامین دولت
 و انکلیس بخاکس و طبع و انکلیس هندوایه با نیا و ای و انصرت و بخاکس اناس
 دولت و سی بن نامین ده هزار نفر از اهل شهر قیلاطیه بخاکس و در عتبات
 حاضر و او را بر او به انتخاب نمودند و به او از قبل این فخر عتبات خاست چه
 خانات و بخاکس و بکمال بود که در ان او این خبر را بخاکس طبع الکلیس
 که در این برقیلاطیه و در سبب و در عتبات و در عتبات و در عتبات و در عتبات
 شرافت و مذکور و در انکه و در عتبات و در عتبات و در عتبات و در عتبات
 طبع و در عتبات و در عتبات و در عتبات و در عتبات و در عتبات و در عتبات
 الانها اعلام و در انکه و در عتبات و در عتبات و در عتبات و در عتبات و در عتبات

۱۰۹ وکلاصه ملک اریکا چون داشتند که چاره این کار را ننشاندند مگر با دو راهی متفق
شوند تا چار و ست بدامن هفت دولت فراتر روند پس بجهت نام این فقره
در اواخر سلسله هزار و هفتصدی هفتاد و شش بن بامین برسانند
جانب دولت متفق اریکا بغیر از سه مامور و پنج سوار و موافق دلخواه شد
در سلسله هزار و هفتصد و هفتاد و هشت دولت فراتر بادی دولت متفق
اریکا متفق و دولت بر روس و سوادین بجهت بن بامین با فراتر دولت متفق
عهد و وقت موافق و عمل بخوارت را منظم و خواهش دولت اریکا را بجا آوردند
پس بن بامین در نهالستان احترام و مدار غده عیش ملک عمر خود را در شهر بادی پس
گذراند و بغیر از علماء و حکماء و صاحبان حرفت اندکی جلیس نگرفت و بصله بادی
نماشایه تبارش داشت بعد از استوفی دیدار قلا نام حکم پادشاه
و حب وطن و زیارت حجاب فرار و باز دست گرفت و خواست که بکلیب خود
رفته و از این خود را با افراد و مدد شریف نماید و در سلسله هزار و هفتصد
هشتاد و پنج بامریکا راجعت نمود و اهل شهر قلا و فی چند منزل
اورا استقبال نمودند چه در پادشاه کشته خود از بانیات جدا شدند و بادی
بامین در شهر بادی و در فخر و وطن بخوار نمود و بود و علاقه مانند خود
و در سلسله هزار و هفتصد و هشتاد و هشت بکلیب خود را چون بادی
نزدیک و بدست و مع به نوشن تا پنج حیات خود و پادشاهان و اعمال
حسنه که از آنها بکلیب منافع بیشمار رسانده بودند بعد از ملک دور نشا
و در شب و مضیق انکند بکلیب عارض و در سلسله هزار و هفتصد و نود

هفتم

هفتم بستان راه و در سن هشتاد و چهار جهان عالم بانی شناخت و از فراتر چنان
حکیم داشتند جمیع اهل اریکا را انکسار حاصل و بر تضرع و در پیه پیام و جمیع
ملک و امسا اهل شهر قلا و لقی به شیع جنازه او حاضر شدند بعد
در اواخر و صیبت نامه او این چند کلمه را یافتند که فرزند بود من بدوست قدیمی
و در حق جمیع خود حکم و اس هفتاد و هشت عکس خود را که از چوب درخت
سبب بر تبارت و هفتاد و هشت من این بود که با و تکیه نموده به هیچ مهر نمی گذارم
که بعد از من را بچه مرا از او استقام نماید و اگر این عصا کلبه خراب دنیا
و عهد نامه و ولایت عهد سلطنت عظمی میشد بکلیب بانی داشت و حقیقتا
چنانکه می فرمود و اس هفتاد و هشت سال و از این نوع مدبر بود و سبط الله
ملک که در سن فزاد طاعت و حشر بود بنامه خلاصه بنافه بود و در چندان
افسانت را فراتر که بکلیب چنین حکم داشتند از اهل انجا بر جود آمد
چند سال قبل از وفات خود منک که بجهت رویه و بجز و ساخته بود این
چند پیش از که از این نهایت عقل و حکمت او است گفته و بدست خود حاکم نموده
بود و بجز مضیق اسباب به نشر در این قنکات که با ساسه و جلد خود
را به و ام و حشر این از این دنیا بدن بن بامین فرنگین کرد و حشر که ممکن
نمود جلد کتاب کشته را مانده که بخوارت او این از هم که حشر و بکلیب
او در بخت و مطالت به این و مضیق و نشین او چون بخت بکلیب بانی که ندید
که عرض او نماند و جوهر بانیست که چون بانیست بکلیب بانی که ندید و
اگر بخت داشت و هفتاد و هشت و اگر بکلیب بانیست بکلیب بانی که ندید و اگر بکلیب بانیست

۱۸۱ انام دارو شهر نوکاسل چنانکه معنی است مرکز معدن حجر العقیق و این
 جلد و کتابت بر تافته کبریت در درخت شمشیر و دهکده کوچکی موسوم
 به بولام هت و مکتب انجالبی است که که چند نفر معدن و بعضی محبت معدن
 زغال سنگ در آنجا معدن دارند و در اطراف این معدن چند خانه علمه
 جرات معدن ساخته اند که غیر از آنها رعیت دیگر ندارد و مسقط الرأس و
 استغنائت درین خانه محقق است و اینها استیلاست که در شهر نیمه ماه مطابق
 هزار و هفتصد هشتاد و بیست و یکم عالم امکان تمام نموده بولام و این
 استغنائت نام داشت و طبع نموده کتاب معدن را و اینها را چه کسی نداند
 و ست و بود و اول هتیک از این جوان خود ملاحظه نمود این بود که اینک
 که مشغول به شد تا نام نمیکرد و خود را از او متعجب داشت و در آن هنگام حجر
 العقیق از معدن استخراج میکردند با عراوه ها چه که در دو طرف می نشیند
 حرکت چه کرد و حمل و نقل به نمودند تا بکنار میانشین که از آنجا با کشتی چه بر می آمد
 اهل بیت و بر استغنائت در آن کثیر بودند که و هر یک از این شهر و مهنه و کوه این
 و در آن استغنائت در آن که همیشه بر او را و خواهران هنر انکار کردن شریک به
 میزد و آنکه میگذشت مشغول بازی و بازی و این طریقی عراوه ها از آن
 خانه آنها بود و اینها را نقل حجر العقیق می کردند عراوه ها مشغول به عقال و
 ستن طه نایب جلد به بود که عراوه ها که از آنجا که بخار و طریقی شوم را بجهت
 الحاد بلبل خرم و و نیم اخراج را از این زاد و در معدن عقال خود گذاشته و منتظر
 نمیشد و رسیدن او شد و در هنگام طفولیت و در نمودن و نتیجه مجموع او را طهر از
 حکام

حکام قطعات مایه شایع و هنر و طبع بود که با خدای تعالی میسر بود اکت این
 طهارت و شایسته و خدای تعالی میسر بود که با خدای تعالی میسر بود اکت این
 بود و از این زمان متعجب به بلبل و عقال و طهر از آنکه بلبل و از ده
 و بولام بخارجی نمود و دیگر که موسوم به دو به پیر و در آنجا به عقال
 کار داشت و جزو ایشاک نگاه میداشت و با این حمل و نقل حجر العقیق به نمود و از طریق
 صحیح از عراوه ها به بولام میبرد و چون شب میشد چند ساعت مشغول به عقال
 میشد و در هر هنگام که بواسطه حرکت شایسته به عقال و وقت به نمود و در
 هر جا خانه موش و غیره در این راه پیدا میشد و چون از عقال فارغ میشد با
 او متعجب بود و باطلان آن جسد و در این صفت و بعلت آنکه داشت و در عقال
 او فکر میکرد که چه عقال است که جلد از آن نام حرکت به بر و اکثر اوقات را به عقال
 حرکت عراوه رفته ها و صبا نایب را از سر راه چه کند و این نوع حرکت او معقول و عقال
 بود و این به عقال که به عقال و در این به عقال که در این به عقال که در این به عقال
 بود و او را که حمل و نقل حجر العقیق نایب و در آن ده کاه در خدمت بلبل و عقال
 حجر العقیق تمام و در اجزای خدمت اقامت نایب از او کاه میشد و در آن هنگام حجر العقیق
 معدن در این نام و اهل بیت او به عقال و در این به عقال که در این به عقال که در این به عقال
 او را و در این به عقال که در این به عقال که در این به عقال که در این به عقال که در این به عقال
 به نمود و چون اهل بیت به عقال که در این به عقال که در این به عقال که در این به عقال که در این به عقال
 به عقال که در این به عقال که در این به عقال که در این به عقال که در این به عقال که در این به عقال
 از این به عقال که در این به عقال که در این به عقال که در این به عقال که در این به عقال که در این به عقال

۱۸۲ در آن وقت از اهنگ سال بود تا و چو صغیر سن و چنان که داشت ادا و طریقی

حجر الفهم در باب است و اندک عزاده هلاک با و بخیر که کند و در امور تربیت خود نهایت
عزیزت و صلافت او را مظهر و رساند و شایسته روزی که در آن روز ساعت مشغول
عمل و بفعل حجر الفهم بود و یک ساعت نین مایل از فراغت به بنقش طریقی میسر داشت
چون داشت که بدین مختصا علم و اموال و فرائض تمام فکر می کرد و داشت بخالا است
تا و چو در انداختن و در اجرت معام می کرد و وقت نصف روز و نما مشغول در سن
فرائض و بنقش و هندسه می شد و نصف دیگر و افضل که نموده اجرتیکه از عمل نقل
حجر الفهم می کرد و بعد ازین مباد و مشغول خط و هندسه و از آن نشانی و فخره کلاه بود
رو به ملک و فخره و وزیرین می نمود و چون مشغول استخراج حجر الفهم می شد از عمل جدا
سوا و چو در داشتند استغافه می کرد و بعد از نقل و نقل حجر الفهم را از آن مشغول
استخراج حجر الفهم شد چنان فرموده در زمان آن وقت و روزا میست تا لا اکتفا بدین صلاحت
کردند و مدتی بیکام می ماند و در این زمان در سن خود تمام می کرد و چون از خط الفهم خارج
می شد و اندکی تا لا اکتفا بدین طایفه می ماند و در این زمان بعد از آنکه در زمان اجرت
از آنجا با یک مایل مایل و در این زمان نمود و همراه مشغول که میسر تا و چو در مشغول
او که میسر می نمود و تحصیل و در این زمان تا اهل فساد و در حله است اسناد کفایت که در این زمان بود
مشاوره با خیر و از آنجا میسر می کرد و در این زمان بعد از چند روز کفایت می شد و در خیر یک
موسوم به فایده بود و چنانکه در آن وقت و در فضیله و ولایت نون که در
کنار هر باب واقع بود می گشت و در آنجا چنان احوال می کرد و در آن داشت و آن
و با خیر از حرکت و احوال می کرد و در آن زمان مایل به طریقی در سن و در آن زمان

بیج

و جمع هفت خرد را با نام خیال عاقلانه خود مصروف و آنکه کسالت و فخر از این بود
تبدیل شد چوین مفقوده خیال خود را ساعت شش و چوین ساعت شش و چوین ساعت شش و چوین ساعت شش
ساعت شش و چوین ساعت شش و چوین ساعت شش و چوین ساعت شش و چوین ساعت شش و چوین ساعت شش
طبیعت من بود و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت
شش و چوین ساعت شش و چوین ساعت شش و چوین ساعت شش و چوین ساعت شش و چوین ساعت شش و چوین ساعت شش
نمود و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت
خود و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت
و این را به قطع و در شهر و در شهر و در شهر و در شهر و در شهر و در شهر و در شهر و در شهر
که در آن خبر سپید که در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن
حجر الفهم شد و جمع بدین او سوختن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن
و بعد از آن در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن
بود و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن
کوشه که در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن
خود و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن
بود و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن
بمدیر و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن
به شکل کفایت و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن
که در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن
و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن

۱۴۴ دفع و غیره طعن از جمیع اعضا می آید و می چسبند و صاحب خود آمده و در
 کمال انبساط و شجاعت سفره طعام را در آن چنان چلای خشم رها می کند و در
 نزد او از آوردن سر و پاهای و خاکی پیشتر بود به پادشاه صاحب خود انداخته و در وقت
 چون حالش را دید و چرا حاکم و پادشاه را نمود و کربان شد و من در جنت و بهشت
 شفقت بر من می آید و اگر کشیده گفت من هزار سال این کار را می نمودم و می کردم چرا
 بپایان نرسیده طاع خون را به کشتن انداخته و پادشاه را بنیان حال بدیده
 سر که در راه عزت بران بود نوار کربان کشیدن بدیده و در حقیقت
 زور را در اکثر مقامات این زمان بهر بود و کمان ندارم و در حق مثل این یافت
 شود که بجز حفظ امانت و دست خود را چندان بر خصم نیجاده و نایاب که بهر آن
 خود را خسته و بلیغ شدن نهار صاحب خود رساند و در الحاصل شود
 استغفار از من مشغول گفت داده و دیگر را بجا و اخراج شایان بود و در زمان
 غیرت و در حیا و ابرار معدن لو کاسل مشغول است و اخراج جملهم بود و
 همت خود را با اخراج اخراج کشنده بود که طوری به نایاب غراده هانز آمدن و در جنت
 مشغول نایاب که بهر نصیب می کرد که اگر از خطه صاف و زمین را فرس و چرخ غراده
 را از رویه و زمین نایاب و به خیال می نمود که خطه خشخاش عام نهار در کاشان
 آهن را به یکشد و در سقراط نایاب خیال نایاب در نصیب خود که عوض است
 اگر به خرافات با فتنه بخار کالک را حرکت دهد منافع شایان خواهد داشت و
 اخراج نایاب خواهد بود پس از آنکه که اخراج و چرخ و چرخ و چرخ را در جنت
 که کشیده نایاب و به ساختن بود و منصوب و دیگر نایاب و در روز و در وقت
 در شاهزاده

و شاهزاده و در وقت که با ساف و بهر نایاب نایاب نایاب نایاب نایاب نایاب نایاب
 که به خرافات با فتنه بخار کالک را حرکت دهد منافع شایان خواهد داشت و
 اخراج نایاب خواهد بود پس از آنکه که اخراج و چرخ و چرخ و چرخ را در جنت
 که کشیده نایاب و به ساختن بود و منصوب و دیگر نایاب و در روز و در وقت
 در شاهزاده

در شاهزاده

و در روزی که از اصول و افتخار و غیره بخواهد را بواسطه اسطوانه دیگر مضاعف
و بافتون و با سواب و غیره را بپند با تمام و مانند که در بیت و هفتم در راه مطابق
هزار و هشتصد و بیست و پنج سی و هشت کالک بواسطه این پنج بخار و
شد که جمع غرایه هفتاد و سه از حج الفهم نموده و در بعضی چون اناشوریم نشسته بود
و بعد بحج کشدن بحجۃ الهدی این شهر در دو بول اهل بلد مافقیه و
ماه و روز و بن شش هزار و هشتصد و بیست و پنج امانت و در یک و یک
مات مجلیه تشکیل و جمع هفتاد و سه مشهور را احضار و مشورت نمودند و

جمع هفتاد و سه گفتند که بحج باطلان و معدنیکه و در راه اسنان شامون
که راندند راه آهن محال به نابد و بجهل و راه نامر خالی از خطر نیست چنانچه
شاموس و یک و مرکب ناخوار معدن و انداز و به متصل به امانت مشق
باندیک صده خاک و یک سنا و به پروا که از روی او بحجۃ الهدی بگذرد
بدون شبهه بودن کالک هائیکه بخاک ملاقا امانت شد و مشق نشد و مفعول
کرد و بحجۃ الهدی بمان هم مثلاً شیرو و مشق کالک از هلاکت و از این عاید خواهد
شد بحج معدوم به از مفعول تدبیر که راه او را صواب و با جفت
عناجیح نموند الفاصل احکام به شدات و در اعتبار نموده مشارالیه
خاطر از مجلس خواست پس از چند روز مجلسی در راه باره شکل کشید و بعد از
گفتگو به درج با امانت نوشتند که راندن بحجۃ الهدی بمان شاموس محال و
او به ما فاشتر غیر ممکن و بجا باطلت پس شکر بحجۃ الهدی بکاغذ
نوشته و در نمودند که اگر تدبیر تدبیر کند که بدون شاید خط بحجۃ الهدی
از شاموس گذشت به ما فاشتر متصل شود شود بحسب فیه هفتاد
باید به از این راه است کل هفتاد و سه مفعول خواهد بود دور و استغفار
چنان شود که باید به فیه و بیست و سه از فیه ساخت بقیه فیه خلیج
را هم متصل نموده به پیش پناه که از معدن مشق است انداخت و فیه
باید بطوریه و بهیچ نداشت که از طرف او اقبال کل به روز ناپایدی به شاموس
ما این طریق را کشیده و کل و این طریق به روز ناپایدی به شاموس
تحت ساخت بطوریکه به امانت و غیره نابد و خالت حکام او امانت شد

و در سطح و محکم طین آهن ندایم بخواج واد که در محل سبزه های آهنی از طرفین
بهم گزیند و چنانچه در اولین زمین محکم و کالسه ها را از طریق خوشه کشید
نمود و سبزه های محکم ساخت که قبل از او بجز خراوه ها و سنگین و بیخه های محکم بود
و کالسه دریا و قریب کاه و سنگ و آهن کالسه ها نموده عنائی اختراع نمود که با نیک
اشاره چرخ از حرکت بسیار آسان و بی خطر یکدیگر انداخته اند کالسه ها معین بود
و حرکت داشت چه در انداختن سبزه چرخ یکدیگر از حرکت میباید کالسه ها یکدیگر
بهم وصل شده بودند بهم خورده و مثلاً سبزه یکدیگر را غنائی می ساخت
که که در حرکت کالسه را ضعیف میکرد و از سبزه که منظور بود از حرکت چه ماند
و بعد سبزه را جدا از آن تا نشسته بر سنگ تمام و از بر سنگ تمام از انداختن
کشیدند و در نهایت اختراع جدا از آن که از هر دو بجهت تعلیم می نمود

و فری در حرکت آهنی چرخ آهنی که بجهت تعلیم و معادن بجهت جان بود بعد از این
اختراع اختراع فرمود که با اولی تصور اختراع چرخ آهنی را مسوداوی
که بجهت سبزه بود و نموده و به با تمام زمینان بود **تورق** استغاثون به
و به حرکت مشارالیه یکبار فرمود در اولین **تورق** در ناب و فری و نوبت
نمود و نهان و کلینا زینل مایل و نوبت زینل و نوبت فلاح و است و با فقر است
و در نهایت فسادت با سبزه ها با همکام و رفتار میکرد و با نوبت فسادت
و در سبزه یکبار در میان خود گفت که من به **کالسه** خواجه اندر و خاله و دام
چند به و استغاثون استغول به و استغول و استغول و استغول و استغول و استغول
بهر سبزه را در سبزه که بر نوبت به و نوبت به و نوبت و نوبت و نوبت و نوبت
بهر خود به و نوبت و استغول مطالعه کتب میباید به و نوبت به و نوبت به و نوبت
به و نوبت به و نوبت به و نوبت به و نوبت به و نوبت به و نوبت به و نوبت به و نوبت به
خود چون به و نوبت به و نوبت به و نوبت به و نوبت به و نوبت به و نوبت به و نوبت به
خود به و نوبت به و نوبت به و نوبت به و نوبت به و نوبت به و نوبت به و نوبت به
اب نهاده مطابق سبزه در سن و سبزه و سبزه کشت و سبزه از نافع است
خود را باطرافه معنی آنکه بخارج آنها را کفایت میکند و نوبت به و نوبت به و نوبت به
مخبره چرخ فلک را در و کالسه ها و نوبت به و نوبت به و نوبت به و نوبت به و نوبت به
نام نهان خود را تا چنان هست تا به و نوبت به و نوبت به و نوبت به و نوبت به
که در نهایت در حدیث به و نوبت به و نوبت به و نوبت به و نوبت به و نوبت به و نوبت به
میکرد و خواجه که نام نهان به و نوبت به و نوبت به و نوبت به و نوبت به و نوبت به و نوبت به

۱۹۳ انجمن مخصوص مدینه که شهر یزد بود و زمان وقوع بود معلوم و بعد از مدتی

و ملاحظه نموده بنحایت با مسافت روان و بجوایه در وینو کاز

سطح صحرای اردو فصلی بنحیث و نه ندم ارتفاع داشت و سببند و در آنجا کوه

افش فشانیکه بار غناع هزار و یا تصد قدم و فرس و هزار قدم و در هر

ولکان بود مشاهده نمودند و هم چنان و لکها پوپلا و پوپاکال

و این ظاهر هر و اسباحت کردند الحاصل در ملک یک اربعه فرسخه

و ولایت جوار القیاز اسباحت و مساحت کردند و این دو سباح رشید بقید

شهر و اراک و یزد و ارد و از آنجمله سوار و در وین ماه مطالب

سوار و ارد و سوار و از آنجمله سوار و در وین ماه مطالب

هر و ولد و خالان بود که تکلیف بناحت و علم جزایه اخراج جزایه اسباحت

جزایه کویله نایب عبدالزاق و نایب بوزم سباح مالک متعنه اریکا به

کنی فشنه ملک خیل و لجه و اسباحت نون و مساحت نمودند پس

مالک بیک و نایب از نایب و در وین ماه مطالب سببند و در اردو فصلی

چهار ارجعت و در وین ماه کافون هیچ سباحه مانند آنها سباح نکرده و بدین

و در نهایت کلان مساحت اراجه کرده و نفع و نفع بنیانات و ملاحظه

نجوم و اسباحت معادن و احوالات مشوینان و کانیات مختلفه از این نکرده و این

در وین ماه و در وین ماه و احوالات و احوالات و احوالات و احوالات

ماه و در وین ماه و در وین ماه و احوالات و احوالات و احوالات

ار وین ماه و در وین ماه و احوالات و احوالات و احوالات

مترقی

مشوینان و بعد در وین ماه و احوالات و احوالات و احوالات

بنوینت پار وین انتشار کتاب سباحت خود گشتند و بعد مذک مطلب سال

پار وین قائم نموده و از جانب دولت و نایب معتمدان و در وین ماه

کند و بعد از آن کتاب حیرانه جزایه نایب و نکرده و نفع خالص حلیه به

نقشه مطلب محسن بود که کتاب با نفع و نفع سباحت جزایه با نفعان اریک

بالا و در وین ماه و در وین ماه و احوالات و احوالات و احوالات

با الفاظ سهل بیان و هر مطالب در وین ماه و احوالات و احوالات

شرح داده بود و در وین ماه و احوالات و احوالات و احوالات

جمع علم و سباحین را از نهم مطالب و در وین ماه و احوالات و احوالات

اشاره شده بود معتمدان از نفع مخصوص و منتخب و در وین ماه و احوالات

نام و علم شمیک که کتاب سباحه و نفع علم و در وین ماه و احوالات

ارضی و علم علام سباحه و نفع علم و در وین ماه و احوالات و احوالات

لازم و علم مخاد و نکر و نکر و نکر و نکر و نکر و نکر و نکر و نکر

کتاب جزایه و نفع علم و نفع علم و نفع علم و نفع علم و نفع علم

احوال و مساحت و احوالات و احوالات و احوالات و احوالات و احوالات

شش علم و در وین ماه و در وین ماه و احوالات و احوالات و احوالات

طیایه و احوالات و احوالات و احوالات و احوالات و احوالات و احوالات

مذک و در وین ماه و در وین ماه و احوالات و احوالات و احوالات

علوم و سباحین و احوالات و احوالات و احوالات و احوالات و احوالات

مترقی

۱۹۵ برکن و بوشندام بحدی معروف و مشهور بود که کو با جمیع اهل کلا بختی
 او را بدینا خند و اگر کسی را شناسا می نمودند بحدی بود که بختی از نشانهها مقلد
 و اینها را ناطق می نامیدند و با و الخیر و دل داده بودند که بدینا خند و در سال
 آخر هر جزو جمیع مطالب کتب مختلفه جزو جامع و ملوک منوی که در حقیقت کتاب
 من بود به جام جهان نمک جم و اینها اسکندر بود که در کتب و در جمیع کتابها را به خود
 و از جمیع علوم خیر و داد و احیالات کاذبه و خاویا را به جمیع بیان میکرد و در
 این زمان احدی به مثالی و در جمیع علوم بظهور کتابها اکتفا نکرده و از هر علم
 او را بطبع من ساخته که در عالم ریاضیات و دولت و عزت از هر زمانه شهرت
 مانند علم و عقل و در جمیع قطعات که در این مبدی و در کمال رسیده و از آن
 علم جفرانی است که جمیع عالمها را چون مدق علم و به پایان رسیده بعد از
 رسوایان تغیر و در این دوشهر قتل و در قبری اقل و جزو مدفن کشت
 و در حق داده و مطابق شده و از او و هفتصد و بیست و نه عالم فانی را بدین
 گفت سلطان من لا اله الا الله

تصویر و این کتب که هو مولد که در کتب و در این افغان

سراج تصویر و این کتب که در این سراج

۲۰۳ که بقلب کشتن شمشیر از صلب ظاهر خرام نمود و بعد بدون درنگ سوار

اشتب نین رفتار کشته پیشاپیش سواران لشکر خود هم انداختن بمقدمه لشکر را
و بعد بدون اینکه جنگ واقع شود مقدمه سپاه داران را می کشید و مانند پیش خیمه
مخالف نمود و خود را میان سپاه داران که نظم آنها از هم پاشید و خون برایشان
کشته بود انداخت و مان بین شنید که دلبران ابران مدبره لشکر را عطفی انداخت
و داخل اردو گشته اند سر وادار معمر که پاره بنون نام داشت اسکندر را
بیکان خلعت و در جراب بر برید پاره بنون فرمود که در صورت فتح شکست
مارا باده و خنیا چه بپوشا که فتح کنم همه مال منست و اگر شکست خورم از آن
و جیب هم خود را با سر نایب قل سلطان فرستاده که در قلب لشکر داران
قرار داشت جلالت بی رویه بسفینه کلین دارا نمود اول دلبران فرستاد و در این
بودند دلبران جنت کرده از وصول ابدا مانع شدند بعد چون دیدند که
اسکندر هرگز مغایر می شود بدون درنگ بجای ماندنش بی انگشت از وی جوت
کو سفند کرد و به فراوانی سالها خود را نشمارا گذاردند که بیان نارد و از خود و دنیا
لشکر خیمه یافت و دلبران خود را از پناه می فرستاد اسکندر خست و بر اثر کندی
پنجاره و از چاره هیچت و از اجل فراوانی خواست پس بناچار از تخت قبل روی
زین فرار و از آن شهر بگریز و فرار و پناه خود را به سر بر آگذاشت و در این پیشانی
سلطنت با افتاد خود را بجمع نهاد و اسکندر از جین فتح شاکر عطف و از نفوذ
جلالت مالا لیتنا هم پیشانی کرد و بلاد نابال و سورنا و مداین و فارس را
ببلاد شام و مصر و شمر و کشته و بران را به شکست فاحش دیگر و از راه پته

لشکر

لشکر بحال و مقابلت را بضم قوی می دست غیر ممکن شد و داشت که دیگر سلطنت

ابران بر سر کار افتاد و بافت و از پنجین شکست علی را بشمارا قلای خود بود و به عطفی التزم
بشیر و بکلی چشم پناه اصلح که پناه عطفی بود و کفره خواست که خود را به ماضی رساند
اسکندر چهار هزار و دلبران باطلون بر آن نیکو دارا دست کم و از دست توان بهار بر نافع شوند
و جز به با استقلال تمام باصلح که پناه عطفی ابران بود و در کفره به **تصویر جنگ فوجا**

۲۰۵ گذار اسکندر در راه از قزوین که داشت و مجدداً خود مصلحت بود اسکندر را
 شصت و پنج سالگی که سر هر دو ان تاده ناب کرم و از منی به شرم شده بودند بنایت
 طعن زخمی که اسکندر بدو زد و در جفتان نشستن معا تبش داشت و کثرت خطایا
 ناشایست او و غیره را که اسکندر نا هوشی او بدست خود سر او را از بدن جدا ساخت و
 جلای درو شرب خون او را بر پا طاف تا انداز کشه کشی او را اهل بیوان اندر
 ازا اسکندر سر شد و به بیجاال گفت که نشاندند که ان عدوانت به کوشیدند
 در ایندایه سست که سبقت بدست و هشت خال از حضرت مسیح شرم و به
 نواجی مغفور و از بنایت نام که در امیر اجنابت کرده و راه فرار او کشته بود
 و بعد از او نیز همیشه بخالت با اسکندر میکرد از بیم اهل بیت خود را در قلعه محصور
 کردند و جدا ملک خود داشت و قلعه بر بوم در قلعه کوه و به حصه بسیار فتح
 واقع بود که امش و به اسکندر بعضی عزیمت آنکه بجای منم خرابه قلعه بر بنیاد
 داخل و عیال او قزاقان را امیر خود و دختر او بنایت که دو فرزند نا
 داشت و ان جمله اسیر او و در حاکم نظر داشت چون بنظر اسکندر رسید به قتل
 همه را قتل کشید و بنیادش و به چون خبر سلطه و به او قزاقان را
 و چون اسکندر قتل او و عیال او را دید از خدای خود است بدو در زمان باستان به دریا
 او حاضر و سر عیال را بر عیال عیال که گذار اسکندر عیال را به دریا
 او و به دریا به عیال که گذار اسکندر عیال را به دریا
 بلع بر اجبت فرمود و در زمان سکام هر دو را بوی نام که جان رشید و کسان
 سر هکسان اسکندر بود از کهن کا که به کجبت قتل اسکندر کهن نموده بود و باقی خن

و بنیاد سلطه ایران و بیوان نهاد و به دست که کشت و بعد از عیال که کشته شد
 کرد و امر اسکندر بیوان مثل کالیبن و عیال سلطه سلطه و در این
 فعل و غیره با من شرم و به اسکندر که اسم چند نفران سر و اوان بن و اسکندر و به و به
 عیال و به اسکندر و به اوان بن و به اسکندر و به اسکندر و به اسکندر و به اسکندر
 کالیبن که و به اسکندر و به اسکندر و به اسکندر و به اسکندر و به اسکندر
 حدیث عیال بیانی بود تا اسکندر از به زحمت و به عیال و به عیال و به عیال و به عیال
 خلاص فرمود و کشتن او را سبب کویا اسکندر و به اسکندر و به اسکندر و به اسکندر
 نصر و به اسکندر و به اسکندر و به اسکندر و به اسکندر و به اسکندر و به اسکندر
 چون از امیر او سر کشتن و به اسکندر و به اسکندر و به اسکندر و به اسکندر
 نصرین دارا به اول بود افتاد و حکم حضرت و به اسکندر و به اسکندر و به اسکندر
 لشکر کشته شد و به اسکندر و به اسکندر و به اسکندر و به اسکندر و به اسکندر
 معصوم به اسکندر و به اسکندر و به اسکندر و به اسکندر و به اسکندر و به اسکندر
 از شهر نافرینک عنایت ناز کشید چون داخل نواجی نافرینک شد و راه
 و به اسکندر و به اسکندر و به اسکندر و به اسکندر و به اسکندر و به اسکندر
 شرافت که به اسکندر و به اسکندر و به اسکندر و به اسکندر و به اسکندر و به اسکندر
 بر دین که اسکندر و به اسکندر و به اسکندر و به اسکندر و به اسکندر و به اسکندر
 اخذ برید و در و به اسکندر و به اسکندر و به اسکندر و به اسکندر و به اسکندر
 هر دو به اسکندر و به اسکندر و به اسکندر و به اسکندر و به اسکندر و به اسکندر
 او مانع شرافت شد که به اسکندر و به اسکندر و به اسکندر و به اسکندر و به اسکندر

۲۱۱ مائتلمهان و ترکستان و پنجاب و بون و کابل و سمرقند و از حسن تدبیر و تدبیر

و بیکد و مطیع خود ساخت و بر ما حریفیم که او را بحدایچ شایان بشناسیم

مسلوح تصویر شد در سزار

تاریخ تو در سزار یعنی قصه اول که کیهانست قبل از حضرت صبح شد و شوق

و چهره چنانکه قبل از آن حضرت وفات یافت در میان اشخاصیکه با صلا

اهل تاریخ بر سر اعظم اول و کیم نه پسند که با هیچکدام از ایشان بقصد قصه

اول و تدبیر سزار اعظم نباشد که با قزو دولت و سوار گشتان نباشد و نه

داود و اسم او را در میان دول مشهور و علم ساخت چون عقل و کیهانست و نه

و ظرورت و در قتل او را با حمله ناپیم سزار و از هر لایف پیغمبر

قبل و بخاند و از مشهور و معروف و اولیا میرسد و خود او را سلسله

نسب خود را به آن و پرتو که هر دو خداوندان و هر دو رسته است

میرساند بنابر پنج اربعه و در ششم شش صدها پنجان شود که کیهانست

قبل از حضرت صبح نباشد و در عهد طفولیت بحار و مملکت سیلا و مار

که خالو هلمه او بودند مشاهده نمود و در معرکه جنگ حاضر بود که اهل رتبه

هر اونی که نشان افتخار بود ادند و از آن حین حصول و نصب پیش بود چون

قصه اول پس رشد رسید سیلا و مار و پوز که خالو او بود و پس

مات بودند و نشو و نشند او را از منصب پاست مشورتخانه مایه منع نماند که بحکم

ارک سلطنت و دیاست او میرسد مگر با حمله هلمه چنانکه او را از سلطنت

به قول پیا انما قوتند و بعد از هلمه چند حکم قتل او را می شنید و در وقت

که سیلا در معبد که بعد از حریف نشان مشغول از بود و در بین صحبت بختنا

کشف کرد از زنده نگاه داشتن و در سزار روزی نادام خواهد شد قصه

اول بعد از انما عا بر کالاف که از حریف قتل خود را اول مقام به نمود از شهر بد و فرار

و از طرف خود میرسد و در ابران مشاف و در ابران از جمله سپاهیان کرد و در وقت

مراجعت نکرد مگر بعد از غروب سیلا چون بروم رسید دو کلاه نایب

مشترک امور ملک دهد و در حریف چنانچه اولت ایشان و نسب خود را ثابت

ارک حریف را با یکدیگر بد گویند و از انجاس با هو را و نسبی کو تا نا که هر

دو مدتی و در وقت و از جمله فصحا و خطبا بودند و فضا حریف با حله و به بلا غنی

مشاظره و چون که کسب انجاس انکار و کار به گفتند و از آن زمان فصحا را نداد

و کسب فصحا گفتار نداشت که با پیوسته و در سیلا فاشند چون و در کسب

و سبب رسید و بعضی از او بلا غنی و پیا و طلاف که از بد جز است بشهر و در وقت

بختی و معاصر مشهور که در موسم به مولون بودند مشغول تحصیل علم

۲۱۲ معان بیان کرد در اثنا راه بچند نفر قطاع الطریق که از اهل سیبیل بودند

برخیزد و اسیر کش چون قاطعین طوطی شیدا هفت و جانان او را بدقت ملاحظه نمودند ایستاد و بچه لایق و نیر با سال سزاوارش و آفتاب محض شد و آفتاب کمال

که بخت نالایق رفتند هر دو داد و از دست و رواندک ملت پناه نالایق در محض
نموده بقدیم هر دو داد و ملت شمس و هشت بوم در میان سارافین بر سر و لیا

باب ۱۱۱ میں مذکور ہے کہ جو بستان و فناء میں ہو تو نہ وابد و احوال و عین و غایت میں ہو

چون و جبر قدس خود را انا اهل شد **مسئله** بعنوان فرض گرفته بود باقیات

ایشان بشیر من بود و دف و دوازده ملک سلج و باج سار و فین کشه فلان بجهت

صلیب بر علم خود منقش بشود که در ایام سلطنت خود همان نشان را داشت و در

انجام افتاد و در شهر راجه و اساماع بنو که اهلان مہر پادشاه بدو

ہوئے انکار و رد و اندرین شعلہ بہر بنان امداد و اسلحہ کہ ماوریہ ہے و اسلحہ باشد

جمعہ انا صلاہ پر نماز جمعہ جمعہ نور و تاباں کس سلطان مشہور ہے کہ کفر ہے

ناتجی کرده بودند بخاطر بنموده آنها را منهدم ساخت و چون عیادت و رشادت

پروان و بداند بر پائے شرف چونان احضارش عز و وجل چون پائے تخت رسید

خدمتِ مہم ہے نامِ اکر و نامت و کار کے ملک و سرور ہے مہیاد و مہر و اس کے سرور

امانتك امانك مشه و رشاد و نصيحتو جمع وكلامه ملك بافخ خطيبك انكر و مخلف

که در این میان نام منوال جدا و خود که همه در خطای منوال فکر بودند تا که منوال را

کہ آزادانہ **میل** اور میٹھا پر داشتہ بود و بار و بار فرمود و اسٹا اصل کہ

24

۹۱

میلا از اقسام و عشایر او نقلی بلد کرده و از منصب معین و نشان ساخته بودند

وہی صاحبِ قلند ہم سے انرا نشان فرمود و اجازتے مشورۃً خانہ کمران انکے مار پون

بودند و بواسطه جود مسیلا بر آنکه که نیاز از مجموع سلسله تشکیل کردند

وژوړې سزاوړه ځایپه عشا پر خړه کړنا ځه نښکړه ورو د فغان باندې پټ سړ

فمن یبکنا یماند که هم و کل او را شخص اول در عقل و فهم می خوانند که کم نیست

و اصالۃ دودمان خود را بخورد مردم به او و چون منصبی کالی خرج را باقی و

نظامت دولت ما و سایر شد خجسته شمرده مذکور شرعاً و

اور یہ گاہد رحائن ہے کہ اور امداح ہے نہرو و فینا و زابہ اے و و مذکر

خداوندان بود و در وقت معصوم ما پیوندا و در میان خود خداوندان میزدند

نمود در عهد جلوس سبلا از میان صور خداوندان برداشته و شروع شد
 بود و در عهد سبلا از میان صور خداوندان برداشته و شروع شد

وود بخاطر کلاذکر اولو ستم از آنجا داد

کروہ و از ان غارتگر باو فدائے سلطنت نہ کر دو۔ جسے چونکہ اس کا نام نہ تھا۔

از انعامات و بخشش او منزه و از خدایان او بدوایت و مالتش که به نیکوکاران

حرف نبوی از خیر نشان و در امور رعیت و رشتن شتر و زدن و کاسب کردن و عیال

وكانت اذ لم يغفلوا عن سبب من وجهي اهل
روم بمحور موند ما ارا انك انما

هر منصبی را داروود باز می

است فستخذه عظیم و در میان آنها واقع شد و قدیمه سزاواردا محاصره میروند و چوین

مناد وقتہ کا ٹیپنا ملے گا ساکت شد اور یہ مزار جنت و دیگر عرصہ

۲۱۸ و جمیع رؤسای مجلس نمایانان ملت محله کشتند و فرار کردند و کثرتی

با استقلال و متحرک امور و سلطنت کرده و در خطبه صراط و اعطش نامیدند

با ذلت طایفه تاج و کلاله متنازع شدند و جمیع اهل مجلس ^{مستأ} فرار کردند

که بعد از این طایفه تاج و کلاله و مختط طایفه و نادیده و بی جهت با و کار

دارند و اهل طایفه تاج و کلاله و مختط طایفه و نادیده و بی جهت با و کار

و این بوجه علی الحساب داده شد و ملت مختط را قبل از مروری در داف که با این

داشتند و بعد از آن وقت که با این در میان بود و ملت مختط را بعد از آنکه با ملت

فرمان و بجز در تمام اختیار و ملت مختط که با این در میان بود و ملت مختط را

که ملت با این بافته بودند و ملت مختط را با این در میان بود و ملت مختط را

فد و ملت مختط را با این در میان بود و ملت مختط را با این در میان بود

و ملت مختط را با این در میان بود و ملت مختط را با این در میان بود

و ملت مختط را با این در میان بود و ملت مختط را با این در میان بود

و ملت مختط را با این در میان بود و ملت مختط را با این در میان بود

و ملت مختط را با این در میان بود و ملت مختط را با این در میان بود

و ملت مختط را با این در میان بود و ملت مختط را با این در میان بود

و ملت مختط را با این در میان بود و ملت مختط را با این در میان بود

و ملت مختط را با این در میان بود و ملت مختط را با این در میان بود

و ملت مختط را با این در میان بود و ملت مختط را با این در میان بود

و ملت مختط را با این در میان بود و ملت مختط را با این در میان بود

و ملت مختط را با این در میان بود و ملت مختط را با این در میان بود

و ملت مختط را با این در میان بود و ملت مختط را با این در میان بود

و ملت مختط را با این در میان بود و ملت مختط را با این در میان بود

و ملت مختط را با این در میان بود و ملت مختط را با این در میان بود

موجب هلاکت او شد و چنان داشت که بعد از مطیع کردن طوایف با و غیر با

نشد و در ملت مختط او چنان که کثرت اهل طایفه تاج و کلاله و مختط

دیده اند که طوایف با و غیر با ملت مختط دولت و ملت مختط دولت

نشد و در ملت مختط او چنان که کثرت اهل طایفه تاج و کلاله و مختط

دیده اند که طوایف با و غیر با ملت مختط دولت و ملت مختط دولت

نشد و در ملت مختط او چنان که کثرت اهل طایفه تاج و کلاله و مختط

دیده اند که طوایف با و غیر با ملت مختط دولت و ملت مختط دولت

نشد و در ملت مختط او چنان که کثرت اهل طایفه تاج و کلاله و مختط

دیده اند که طوایف با و غیر با ملت مختط دولت و ملت مختط دولت

نشد و در ملت مختط او چنان که کثرت اهل طایفه تاج و کلاله و مختط

دیده اند که طوایف با و غیر با ملت مختط دولت و ملت مختط دولت

نشد و در ملت مختط او چنان که کثرت اهل طایفه تاج و کلاله و مختط

دیده اند که طوایف با و غیر با ملت مختط دولت و ملت مختط دولت

نشد و در ملت مختط او چنان که کثرت اهل طایفه تاج و کلاله و مختط

دیده اند که طوایف با و غیر با ملت مختط دولت و ملت مختط دولت

نشد و در ملت مختط او چنان که کثرت اهل طایفه تاج و کلاله و مختط

دیده اند که طوایف با و غیر با ملت مختط دولت و ملت مختط دولت

نشد و در ملت مختط او چنان که کثرت اهل طایفه تاج و کلاله و مختط

دیده اند که طوایف با و غیر با ملت مختط دولت و ملت مختط دولت

نشد و در ملت مختط او چنان که کثرت اهل طایفه تاج و کلاله و مختط

دیده اند که طوایف با و غیر با ملت مختط دولت و ملت مختط دولت

نشد و در ملت مختط او چنان که کثرت اهل طایفه تاج و کلاله و مختط

دیده اند که طوایف با و غیر با ملت مختط دولت و ملت مختط دولت

۲۱۹ داده بود و همچنین از اطراف عرابین چند باره دادند که مضمون هر اخبار و اعلام
 او را و وضع قلم بود و از حضور مجلس جلوس منور بود و در مجلس معقود و اذا
 خا الغد رعی الجس بکاز و خام نادر و جیت بدینا و اطراف او بودند و در این
 بر پایه طاعت می گفتند و فرستادند که از آن کاغذها را بخوانند و همه آنها را بچینید
 که در صحن فراغت ملاحظه نماید چون مجلس بنا و در مشایخ جمیع منافقان که با هم معاف
 داشتند آنکس شیعه وار و در او را احاطه کردند و چنانچه نمودند که میخواستند بچین
 طایفه جلوس می بخت بدینا و بود و دهند و انسابوس نام کان جلیقه بود
 خرابی در صحن داشت که برادر او که در بام بود و در بام عفرینا و بام حکم مغاوت او را
 ناسیب و در صحن عرب چنان نمود که از شدت شتت معفر اصد نایم او را بود و دهد
 پیشتر قدر او امن او گرفت و چون دامن او را حکم بدست او و در بقوت تمام کشید
 که در صحن اول برود و افتاد و در آن کرچه کاسکا نام از عطفیایه شمشیر بکشد
 سزار زد و در همان آن قدمه سزار شمشیر نالای خود را از چاک او برود و خود را
 بر روی او انداخته و از بلند فرمود (که نایان و شمشیر کاسکا را بکشد) و در آن
 صحن کاسکا را گرفت و برود که از اطراف منافقین بکبار شمشیرها را کشید
 و خرم زیاد برود و زد و کاسکا خرم منکر بر او سرور زد و سزار با جلافت
 مشغول ماند و برود که کاغذ بر روی نایان باشد شمشیر خود را در کف دست او داد
 او را بلند بکشد و هم ای پسر من بر روی من بدار قشنة و در صحن
 نالای خود بر شمشیر نایان بکشد و از اصنام که هیکل خداوند بود چه بود افتاد
 در حال که سیر و در خرم داشت مخفی نایان که همین بر روی کسزار با و خطا

نزد هایت از طعن لبت و از عفرینش و جسر نایان بافتد و از نهایت صیقل که او داشت
 و در نزد خطای که در و بر پیر می نمود بر کزیده بود و هایت انشا را شصت بار و هر روز
 و اطمینان نادر بود و داشت در پانزدهم از قضا و چهل و چهار سال قبل از حضرت^ص
 که در پانزدهم از قضا و چهل و چهار سال قبل از حضرت^ص
 اهل مجلس از کرد و بخارج شتتا شدند و جمیع خلفا از این ضلالت و عمل فطیحه^{خشد} خبر
 نگذاشتند و قاتل سزار اغلو ان جسد پانزده پاره او را بجمع مردم نمود و شمشیر بخواند
 و هایت نام و جسر اول کرد و در میان نایان و هایت شمشیر بچینید و از حاضر و نا
 احرام و احشام تمام خانه او را شمشیر و در اهل مجلس سنا از آن کار باخبرین
 نعلای جمیع خوش و ظاهر انداخت کرد و خود را با پاسبانان و هایت کل خدا و زان انداخت
 سر کنند هایت با و نمودند که من بعد خلاف شرع اعدا نمودم و انوار دهند که اگر چه او پیش
 شد و در قضا عد و شمشیر او را بچینید و انوار دهند و او نام بلند او را هایت نذر خراشید
 و چون از شمشیر دار می فارغ شد و جمیع اعیان دولت و امنای ملک در مجلس سنا
 بجمع و در حضور سزار ملک مشاجره و منازعه نمودند و غلبه سزار دارا می
 بر این بود که زان پونان جمهوریت شکوید و بر هایت ثابت بود که در کرم سعادت و ایضا
 را خراشیدند و در پونان از خوار و بی ملکت رها می نخواهد یافت مگر بدینا شت

سلطانه مثل جسر اول

سراج نصور کتب کلبی افزایی

شارالزک و در سن ۸۰۰ موات و در سن ۸۰۰ موات
 شارالزک که او را شارالمان نیز نامند پادشاه فرانسه و ابراهیم و طوطی معزیه
 یعنی ابراهیم و در سن ۸۰۰ موات و در سن ۸۰۰ موات
 که در شهر بلوین علیا واقع است متولد شد پدری پاپن نام شاهزاده و مادر
 وی برنارد نام ملکه فرانسه بود بعد از فوت پدر و مادر در سن ۸۰۰ موات
 تحت هشتاد و یک سالگی به و در سن ۸۰۰ موات و در سن ۸۰۰ موات
 فرانسه را با برادر و برادران خود که موسوم به کارلمان بود تحت فرمان بود
 این مقام همگی خود را به دولت دادند و در سن ۸۰۰ موات و در سن ۸۰۰ موات
 ضعیف میگردید و در سن ۸۰۰ موات و در سن ۸۰۰ موات
 هفتصد و هشتاد و یک واقع و سلطان شارالمان منتظر که بدامود و کلاش

و در سن ۸۰۰ موات و در سن ۸۰۰ موات
 در تمام سلطنت و در سن ۸۰۰ موات و در سن ۸۰۰ موات
 و در سن ۸۰۰ موات و در سن ۸۰۰ موات
 از بدست شارالمان افتاد که در سن ۸۰۰ موات و در سن ۸۰۰ موات
 مشورتی شاه اندک بعد از دستگیری به پسر برادر و برادر
 لشکر کشتی به کرد و در سن ۸۰۰ موات و در سن ۸۰۰ موات
 نمود که اگر شارالمان خواست که بجزایرت پسران برادر را غضب نماید البته قوی
 و در سن ۸۰۰ موات و در سن ۸۰۰ موات
 طایفه اکینین که شارالمان را مخالفان به کردند الحاصل شارالمان چون
 مخالفت برادر را به انداز و به باطن به بخارید و برادرش کرد که اگر چه لشکر او
 زیاد نبود و به چون به داشت که به برادر طایفه اکینین و له و با و سن
 طایفه بر برادران به فرزند با طاعت بجهت نمود لهذا پسران او را لازم داشت
 کارلمان اگر چه لشکر انبوه داشت اما حاکم داشت و له از سطون برادر و سن
 و از پسران راه راجت و از خواجه مستقیم و عزت کرد بدین خبر را در او شارالمان
 و به بد و در سن ۸۰۰ موات و در سن ۸۰۰ موات
 دست نداده با با برادران را نشانید فرمود بعد از غارت به بصره فتح نمایان نمود و فتح
 مزبور در سن ۸۰۰ موات و در سن ۸۰۰ موات
 و عهد که بشود سلطان به پسران مطیع فرمود پس شارالمان در سن ۸۰۰ موات
 خود که ناچار نگردد بعد از آنکه در سن ۸۰۰ موات و در سن ۸۰۰ موات

بچل کبیر و اولاد خود و اقامه مطابق ۳۰ ساله متولد و در ۳۰ ساله در بخت و
 هشتم چمن ناه سپیده شد خانه واده این شخص شخص که شرح مختصر به ان ناز
 اتمام حیات او بکتم از مدت ۳۰ ساله هزار و شصت و سه سلطنت رسیدند
 قبل از بچل کبیر در جمیع معتمد به نظریه شایع و اسم چنانچه و علوم با مقوم فقه و بعد
 احزان شهر و همیشه در دست سالی به سلطان و دیگر مانند چمن چمن ملک از
 اطراف به پانچ تخت مجسمه و به نصب سلطان و متقی شدند بعد از مدت بسیار که
 و مناظره کردند که در میان بود با مقوم دولت و دست از مشاجره آنها خراب کردند و با
 لاف و سلطنت طعنه میزد و سالی که موسوم به الغزنی به پیشل و متانوف
 نام بود متقی گفتند و میشل و متانوف از خانه واده مشهور و در
 دست بود و عقل و کجاست مشهور و احبار او از خجاسته ان کلاه الغزنی
 شد

بعد از در لسان بدون زحمت در سن پانزدهم به او رزاک سلطان صعود و در سن
 خلافت قمری در سن و بعد از این وقت زوجه اول خود که از وی به دو پسر که موسوم
 به قور و اموان بود و پسر بیخ و خرد داشت نازاک و در سن پانزدهم
 نام دختر پانزده ساله نکاح و راورد کرد و از وی به دو پسر که موسوم به بقر و
 نازاک بود و پسر امد و از این دو ماه ۳۰ ساله هزار و شصت و سه و هشتاد
 و دو به چشتم الغزنی به پانزدهمین بچل کبیر و از وی به دو پسر که در سن پانزدهم
 و دست از در چمن این مولود غایت مسعود کلاه کش و از حسن نادر او معروف
 و دست از در چمن و چنان انما که مشهور شد بعد از الغزنی الغزنی
 مصمم شد که او را بر کلاه سالی از مزایا چه دو پسر که از وی به دو پسر که
 و به مشل که کشید و در سن عاقل و مصمم بود و به صوتی نام دختر که
 کرد و جوان و کلاه و عاقل و کجاست و به دو پسر که از وی به دو پسر که
 و در مقابل اصل نازاک و به خرد و این ناب و کلاه عاقله با و بر پیر و از وی به دو پسر که
 مؤد افاضعت و کم بود قور و اموان به دو پسر که از وی به دو پسر که
 متولد که از وی به دو پسر که از وی به دو پسر که از وی به دو پسر که
 در پانزدهمین بچل کبیر و از وی به دو پسر که از وی به دو پسر که
 لایح و اطوار سرور به و از وی به دو پسر که از وی به دو پسر که
 سلطنت نشیند نام او از نده خواهد داشت پس در وقت ناپه خرد و شرط نمود که
 و در بخت بچل کبیر انما و دولت او معتمد نماند و چمن شد و بعد از مشایخ
 با بر سنار و چمن الغزنی و کلاه کش بچل کبیر و از وی به دو پسر که از وی به دو پسر که

۳۳۱ و بعد ظاهر امانه القصر به کمال شرف کز باب همه صلای و از رجا و دل بود کرد
و بنا کرد بنیچه اطوار او افتاده و در آنجا همه حله بکشد و معتم شد که بطریق انبیا
باز آورده و در محضه بنام افتاد گذارد و در کوفتن اخراج از او چنان اندیشه شد
کار بطریق انبیا بن سخنان گذشته بعضی خاوند الخوام الطیبین و قد بلغ اکمل
المراتبه شجر ندای بر بل کبر و شرف بنیچه خالفا و ظاهر کتب بود چون بطر اسباب را
افتاده و در وقت راضی بنصف به اصحاب را بگرد خرد و بجمع رانایه الالباب صدعت
خود بولی استیضات نشانها حاجت و از اسرار و کل و جامع
خود بخواند و جمیع بغیر از هر یک طرح جنگ انداخته و در معبد شریع بار خال
درین خرد فتنه و احکام صادر نمود و قیقه شهر مسکون از هر دو کبر از معضات
مرا او و وقت شد جنگ خیال نمایند و چون فرجه معان هر کدور و شمشیر غارت
درین فرجه و غلبه و غلبه استیضات نشانها حاجت و از اسرار و کل و جامع
دولت فریفته شد و غارت معان هر دو انتقام شمشیر باهل شهر بخند ناصیه
و مسکن نمایند چون لشکر نخل را را و بجز کف آمد و حش غریبه دهشت عجب باهل
شهر و دست داد چون جنگ آنها را بجهت بدیدند از راه ملا و اطاعت پیش آمد از
منظور آنها استیضات کردند که بجز از شمشیر بجزایه نشد و احد به بجزایه
شرف برین نفعات چیز به ندید و صوفی هر چند خواست با نفعات بر او را
وام و لشکر او را از نامد ممکن نشد و بطریق غیر از سقوط او از تخت سلطنت و صلی
و کینه از او رنگ حکومت چیز به نفعات است و او را بجهت بود که در دهضم هر شاه مطاع
ملا از هزار شمشیر هشتاد و سه صیحه چو آب سلطنت از رخ کشته و در

رحمة الله

[illegible]

۲۳۲ متنازع شد و سرانجام شورش و بخت نشا و اله و بخت اندک پس بطر کبریه شد
 در ایران خاصه خود را با مو و با سکاوت فتنه من بود و چون در بلاد کعبه خلیل
 شد و هر چنان افسر مشعل و است طافان و طافان و با نقاشی بکفر از غلام پند
 شنافه و داخل معرکه کرد و بعد از حش و او عجب بدل مفسد بود داخل و بعد از آن
 منقرض و چون صبح طلوع جمع الازم فتنه دستگیر مقبول و جسد آنها را از میان
 و در شان عام افکنده بود و در کعبه است و کلاں کرده و از این سیاست عظیم چشم
 و شمشاد و بخت نه سپه کاران تصور مخالفت **نصوح بطر کبریه بقوی** **نصوح**

چون از هیچ عاصف لرزان و از استماع نام بطر هارسان برودند بعد از شتات مسکله
 بهر بیت دولت و غرانه ملک داشت خود فرغند بحسب زنجیر عتبت در این بلاد
 سلاطین از این ششصد و نود و هفت با حیره از سفر کبد و رفت **هولند**
 او را به داشت مفرغ بود و چون از شهر **لج** کمان بلاد دولت و پادشاه

عبود و مفرغ بود بعضی از اینها دولت من بود و بهر بدیه و سر و زش کرد و هر چنان
 ناز داشت آنها علت بخاریه این با دولت سوید شد و بهر عکس و دولت بر رفت
 خراب و در زبان اول بد بران شایان نمودند و هر چنان در دولت شد **نصوح**
 و داخل اما بجهت بوی که کردند و بهر **مطر کبر** را بهر سبیل بهر خانه و بخت بهر
 و در آخر است مثل اینکه کس از این شتاد با زاد به حرکت و سیاحت این و غیر این
 محاجرت و کلاپ و دست بهر رانند و بدیه بهر در بلاد بعضی بحسب بعضی از این اعداد سایر بلاد
 و اخذ عارم و صنایع بود و هر چه آنها را بفرستد لباس دو کمر و کلاه و کارخانه حاش
امپراطور مسکنت و ملاحظه آنها در بعضی مضافت بلاد و مهربان آنها در صنایع
 مفرغ بود و بدیه نام خرم و کشته بهر حاکم و اینها را ملاحظه میکرد و چون
 ساردام رسیده و داخل با تخان و صنعت بخار بهر شکار و بخت شتاد و را بهر پادشاهان
نصوح بطر کبریه و بخت اسم بطر پادشاهان و در شهر ساردام

نحوه جویان و نباتات و حیوانات و شیخ و برآوردن الحاصل و مخصوص و غیره
جمع علوم و صنایع از قبیل فنیج افشیدن هر قسم و مشق نظام و جغرافیه و هندسه
و ریاضیه و طب و غیره اقسام نام و مزبور و در یکی عدد جدید و در یکی عدد بنی بدایع که
در خصوص مشق نظام و نظم و لیاقت تعیین اشیان است که از مختصر آثار او در
در ۹۹ علیه هنر او مشخص می شود و در بعضی مجرای او سوم ثبت اندیشه
ضروری و مختصه که در جواب عتابه نظر جلالت و عظمی شایسته شده بودند
فشانها اصطفا و مختصر در هفت سال بمقارنت و فنی شریف و واضح صدر بخیر
بهنر کوشار که لغوی سابق الذکر در روز دهم انوار ماه بطور کمال در خارج
بمقام رسان شایسته و از این واقعه جان گذران بطور گیسو از این بلند بالیده و در حق
او ادوات من کرد و در حق و رفیق صادق حیرت و آفرین و در کمال من بعد از
خامس و اگوست که جمیع روزه بلند از آن مختصر نوزن مساجیر جمله در هر روز مصالح
پسندیده او شوند که از جن ندی سلطان آنها از بعضی خبر خود و ریاضت شرفمان
و دولت آنها گفت و میانه که بطور هلم ابدل اهر لازم و مواجبت شکل خدا
شایان و شایسته شایان که در حق من مبدول داشت نایاب با وجود این
همه و شایسته بطور کبر ان خلاق سازه و غافل بود و فصلی نقلش بخاک
انرا نایب نموده و در این حد شماره و در دهم مختص سلطنت سواد حل و حل و حل
بطور کبر مختص وقت حیرت و افشیدن و کان نموده که در شماره بکلیت صفت من و طغیانی
از جمله او نموده اند و در پیش خود خلاقیت بیست و یک لایق او و بافتن از آنجه

بکشد چون مشارک خبا لات و دل جوار و دلاورک و دافک کانهای
 تصور بانکه و طغیان خبا لات یا طاف افشاده اند نام بلند احبار و خیر و چه
 مدعی قوت و قهار و غلبه اسلاف خرد و موده اول بشیخ و کلمات دانهارک
 لشکر داند میزد و غلبه داورک دانهارک مصالحه و عهد طاعت جزیرا
 با ایشان مقرر و عین نامه پایون سیاه قاضی را بزرگ آورد و لشکر
 آفرست که یار شاه انملک بود بختن مجبور و طاعت کاید فرمود
 چون انام و ان ولایت فراغت حاصل بجانب دوست با عثمان پادشاه پایون
 حضرت و زار و انصهار چون بیکر اطوار و شیخ جزیرا و دین بجهل لشکر
 فر و زار از خراب استقبال و لرز و ان بعض ملاقات مشارک اقر خبر مشارک
 و بدید بیکر که عین بیکر که برای مشارک غنیمت جزیر بود و بدین محلت
بیکر خشم حمله و کرد و بدو دول کرد و چه که مر و ان پادشاه و دست بود ان
 عهد ان اقر باز نهاده و حال سلاح انداخته فرار برادر از خبا و زار که چه
 مو و خشن و درفش و جات مشارک زاده مبارک که ده اند و با غارت مرکب
 کشند اند و به حقیقتا و در جنگ فتح بیکر با نمانده نموده و ان بیکر خشم و زار
 بجهاد مشغول ساخت انان ثابت قدم و نظیر و ندای حسن و با الاخره مغلوب
 گردید اگر چه بیکر و بیکر شکست خورد اما چون در خود قوه مغالنه و جرات
بیکر و بیکر مبارزه میباید داشت که اخر خصم و ان چون نماید روز به بیکر
 جزیر و اگر چه بیکر سبب بجلالوت و در میدان محاربت گرفتار می نماند و
 اخر خود را قاتل و غالب ایشان را مغلوب و منکر بیکر و چنانکه گفته و بیکر

تغییر دولت پیرس بود بر اندیش سلطان المانی بزر
شخصی حال چنین مراد است امیر او هفت غفلت خلط است و بجهت
عزم و کثرت مذکور و با بجهت قیام و داور و بعد از قیام و پیش و سپهر
مغلی بدین ناچار با امانت ظفر با امانت بخت مسلمانان علیار رفع و لشکر
قائم است از نا محو و در اول فصل بیستم در هر دو به هفت ماه مطابق
هزار و هشتصد و چهل و یک در بلخ مورد بلخ بهمان مقام که از آنجا
و معروف است با خیمه را بر ایشان و فتح نمایان نمود و مغلی بجهت بران و شایسته
مغلی کرد و به در این راه به حوجج و کجاول و شافان و زند که او جوان و آن
خط جیک غافل از عز و جرات خود را به ملک داخل به نایب بالفتح و بلخ
فرماند و در ماضی محفوظ و از و خلی بهمان منع نمایند که ناکاه افسا
غیر و چنانکه مجلس بیستم تمام شد و پیکار از خراسان و علم و مفاخرت و در هر
مخاربت با وج کپان از اراخت و کوهی سبقت از هکشان و به و نایب بجهت جرات
بدین سپاه کشود و از فتح چنین جمع دولت او را و پیش که در لشکر با غنای
نمایند یا شتاب همت سلطان جوانان را نکند و معانی و کثرت او را پیش که
و یک در روز یک کبیر بود و متغی و تحویل نمودند که این فتح از روز و شتاب
و او را از ضبط و نا چه مذکور مانع شدند و به هر چه چون خود را از
چنین خصم و به ضعیف یافت و از چنین شکست بوجست اندر شد و به هر چه
مسلمانان علیار و غلی و اکثرت اندر روز و یک ناکه شد و خود بجهت حفظ سلا

مالک مشغول ضربه شای و ملا و نمودن شریح هر چه ذکر کرد و یاد دولت و
و ساقش و انکلیس متغی و تحویل نمود و مسلمانان افتاد و چنانچه
و یک داشت که سار و یک او را از امانت غنای اندک داشت همت بکام لشکر و شتاب
با دولت و یک کثرت و یاد دولت فراتر متحد و با شصت هزار سال داشت
جانب بلخ هفت و شش و یاد و از ده هزار و شش و شش و شش و شش و شش
اندک مقاومت لشکر او را پیش و از اراخت و از اراخت و از اراخت و از اراخت
و به هر چه بجهت و به هر چه بجهت و به هر چه بجهت و به هر چه بجهت
بود که امیر او و به هر چه بجهت و به هر چه بجهت و به هر چه بجهت
نمود که چون در روز یک افتاد و از اراخت و از اراخت و از اراخت و از اراخت
نیز لشکر از بلخ جمع و به هر چه بجهت و به هر چه بجهت و به هر چه بجهت
و در بلخ کبیر بود که مغلی است از سلطان پیرس با لشکر و از اراخت و از اراخت
و به هر چه بجهت و به هر چه بجهت و به هر چه بجهت و به هر چه بجهت
هفت و شش و یاد و از ده هزار و شش و شش و شش و شش و شش
فتح و ظفر به هر چه بجهت و به هر چه بجهت و به هر چه بجهت و به هر چه بجهت
از این جنگ و در روز یک و در روز یک و در روز یک و در روز یک
نمایند و به هر چه بجهت و به هر چه بجهت و به هر چه بجهت و به هر چه بجهت
و یک و یک و یک و یک و یک و یک و یک و یک و یک و یک و یک و یک و یک و یک
و در روز یک و در روز یک و در روز یک و در روز یک و در روز یک و در روز یک
و یک و یک و یک و یک و یک و یک و یک و یک و یک و یک و یک و یک و یک و یک

کبر شهر چو بد نیکز را معتبره کشته شروع بخار و طعمه اولون غرق
اشا مارشال دین بعد از آنکه سبب او بود با لشکر پیروزان را از او خبر فرستاد
کشته چون به سبب او پس از آنکه سبب او بود با لشکر پیروزان را از او خبر فرستاد
وزن دینار او را در نهایت نظم و مهارت ثواب فرمود و در خلا آن احوال سپاه
بجهد و سبب بطلان کوه مرز حمله و در دین طریقه العزیز بنیاد
و نوی و دین و از خاکستر بود که وزن دینار از اسامع این واقع ناچار مارشال
دو هزار دینار بلیشک و در سبب عطف عتاف بود در وزن دینار و در آن
صفت و بلیشک و در سبب عطف عتاف بود در وزن دینار و در آن
طریقه بدو هزار دینار را از سبب او و موقوف کنند هنوز غلبه معرکه نشان از
چهره نشسته بجز و با بخار و لشکر که نشان این شهر هر غرق بر سر را منعطف بطلان
این احوال آنکه مارشال دینار بعد از راجعت وزن دینار کبر بجانب لشکر رفت
میدان احوال با نند با سبب این بر این همانی که در این میدان و در دینار
رفت و پس همانی که چون فرغ مفارقت داشت وزن دینار اختیار داد و از
میدان طلبید و وزن دینار بعد از چند روز و همانکه نشان از سبب خاتم کرد
احضام فرمود و چون محل از بود صلاحیت او بود و او را داشت و از اطراف
کوچک باشد و داشت یکسان در این ای که هر دو هم به کشته بود معرکه فرستاد
اگر مارشال دینار امشب بمحله نماید و چنین فرستاد از دست و دهان و از
است که او را بکشد و در جواب بلیشک با لغت نشان داد که مارشال دینار

از ایندست با نند با سبب این بر این همانی که در این میدان و در دینار
میدان احوال با نند با سبب این بر این همانی که در این میدان و در دینار
رفت و پس همانی که چون فرغ مفارقت داشت وزن دینار اختیار داد و از
میدان طلبید و وزن دینار بعد از چند روز و همانکه نشان از سبب خاتم کرد
احضام فرمود و چون محل از بود صلاحیت او بود و او را داشت و از اطراف
کوچک باشد و داشت یکسان در این ای که هر دو هم به کشته بود معرکه فرستاد
اگر مارشال دینار امشب بمحله نماید و چنین فرستاد از دست و دهان و از
است که او را بکشد و در جواب بلیشک با لغت نشان داد که مارشال دینار

نصوح و فرزند کبیر با سر دالان خود

و معلوم او بود که در پل خاره نهشت بجز اینک در ایام فرج عادتش بود و اعلامه آنرا
 و فرج هر چه بود را فرج می کرد و با استعداد تمام منتظر خصما گردید و در ماه تمام در آن
 کپوران لشکر امانت فرموده مشغول نگه می داشت و از آن طرف لویون بدلت
 پیشین لشکر خواست بخار به فرزند کبیر می نمود و در و سپهر را خپال دیگر شد
 چه خوار عظیم از بخار دانت فرزند کبیر مشاهده نموده و به نمود و سپهر داشت که
 جانب کویون لشکر را ندید چنانکه از بخار دالان فرزند کبیر خفاقت و دینده به
 کویون دنان خان خواست منتظر کشی و در همان ایام شیا او را پیش جریه
 منتظر داد و جمله اول منتظر نمودند و از زمانه که دولت بر سر شهر و دستار
 منتظر کشی دولت از فرشته حفظ و جانب ساطی مشکل شد و هم
 چنین و کلمات بر سر ایستاد خراب شد بود که فرزند کبیر کویون را
 و باغش

و باغش است و اوله باغش را بهوس بود و در این هنگام چون دولت انگلیس خیمه را
 شجعت و بیکریه مشغول و بداند و در و جبر اما در و کویون را این مذکور شد و کمال
 و در پله باغش مشاهده خود را فراموش و اما در و را قطع نمود و اگر چه از جرات سینه
 با او صدایان متصل بود و بیک وار و میشد و در و خود و منتظر و عزیمت نکرد و کویون
 فرزند کبیر را به ایام فرج و در و سپهر را این خیمه را فرج و اما در و به
 فرزند کبیر و جبر از جانب و فرزند کبیر که در و فرزند کبیر را بود و بر سر اسود و در و کبیر
 از آن فرزند کبیر بجز اینک که در و فرزند کبیر و اما در و در و دانت داشت و باطله
 فکشت و بجز اینک که در و فرزند کبیر و اما در و در و دانت داشت و باطله
 از در و دانت نمود و در و فرزند کبیر و اما در و در و دانت داشت و باطله
 در و منتظر از بخار دالان و منتظر و اما در و در و دانت داشت و باطله
 و از بخار دانت او را منتظر و اما در و در و دانت داشت و باطله
 کرد و کارها این در و دانت فرزند کبیر که در و فرزند کبیر و اما در و در و دانت داشت و باطله
 کشند و در و منتظر که در و در و منتظر و اما در و در و دانت داشت و باطله
 خصم و دانت است و در و علامه و اما در و در و دانت داشت و باطله
 اقبال با او بر کشیده و در و دانت و در و دانت و اما در و در و دانت داشت و باطله
 غلام منتظر و در و منتظر و اما در و در و دانت داشت و باطله
 بر کابل خیال گذارده و دانت و در و منتظر و اما در و در و دانت داشت و باطله
 سپهر را منتظر و در و دانت و در و منتظر و اما در و در و دانت داشت و باطله
 و در و منتظر و در و دانت و در و منتظر و اما در و در و دانت داشت و باطله

۲۵۷ ساله انما می آر یکا کن داده ان یک سال بود هر خاص خانه بود و از طول مدت

تقطیل مشی نظام را با در فراموش کرده بودند ان تا با پیش سر و او جدا بود و در اند

و مانده پیش کشند تا چنان سر با زبان مغلو کر استظم نموده که انکلیس چایست

نکره و بچون از دوا و فراتر حربه چو از اقلای المان را با جزو منفی و بچان زان

چونکه سوار شدند چون بجا آوریدند که در انجا که بر آنها نین یکم فراتر از ان

به ثور و حکم نموند که پوشور از ان بفرم طبع خود کرد اندیش و در

و ناله که چو پوشور بن مین متصل به نموده و کشند و بعد از ان شغلات

مستور و در مقابل شهر روشن خاسته منکر و با مشایان معین طریقا

نابیکه با مشایان من بود مشورت و سر کوپ شهر رسا و بغاز بود و لشکر انکلیس

محلین بود بهر راجت و مستحق ظلم را از انجا که کشند و در شب چارم من و در بر

و شش هزار و هفتصد هفتاد و شش پنا اریکا و نه پنا سکن بدو فیل

و غل و همه شروع و با خن نامشایان من بود کردند و پایام هر سوار

انکلیس چون داشت که از انجا که کشند و شغل انداخته که کشند و باطل را ناله

شود و نگارند که خصم چوین ارمه اقدام نماید و از نام اعدای بخت نادرند

برخواست و چند روز متصل بطریق طوفان نموده هر داور را محال شد و

انکلیس غل افشان و بغاز من و ناله و چو را با لشکر خصم رسانند و این مدت

یا سوره که ثور و منکر و با مشایان را بخت او حق و مضبوط و مستحکم و بچونیک

نیام شهر مشورت و به بغاز و بر ساسه کوپ بود چون هر ارام گرفت پنا انکلیس

از فغان نامشایان را ملاحظه نموده اند و افشان که چنان زان آنها و بغاز و بر ساسه

از خضر پوشور و هفتاد و دو روز ماه پایام هر سوار انکلیس چوین

پوشور را قطب و شش هزاره خاف راجت کرد و در همان روز که لشکر

از شهر پوشور پیون آمدند ثور و به در زمان و بدون امثال فرید

نفتک و اخلاقیه پوشور شده و طمع بان بکلی را بچانک مشغول شد و چوین

خبر سر لشکر را ناله رسیده از ان فصل هلاک یکا پیشتر بشماره و کرد و به

دوازده روز حربه چو چوین و کلا مشورت و با اناد به پیوسته و گشت چوین

شمالا اعلان و در چارم من و ادماه شش هزار و هفتصد هفتاد و شش

جمع را به اریکا شله و چوین من و دعا با به و کلا با شت نین کرده و جمع

و به فغان به حکم و کلا لشکر ان و حاضر و اهل مملکت مار بلانده که اول ان

حادثه انما انکار فاشند چون اجاع عام را ملاحظه کردند و بدون ناخبر را به

ابا انما هر اریکا شده با جماع در محل امور و عو حاضر کشند و در انجا که از انعام

و پایام هر سوار انکلیس را افواج خود از شهر هلاک خاف مشورت و بچان

چونکه سوار و در پنا ایشانان ابلانند در وقت شهر نور بود ان

کشید و ناله و در بغاز اور سون لشکر انداختند و با چند فرجه و در

شار لشکر گذار و بدو و منفی و هم چوین از اریکا بدو به رسیده و انیکه بدو

و بچان و فرجه و مکار و حاضر و له سلاح آنها که نظم و ترتیب بکلیش لشکر و بچ

و اندیخ سحر ضیف بود ناله و پایام هر بخت فتنه و شغلات فتنه میاه

در هاتجا اقامت نموده و ناله کرد و ثور و طبع فاشان را بچان و در وقت

ان بخت چاهلا اریکا پیشتر از اریکا به ناله بود و در بخت و در وقت

۲۰۰ سپاه با وجود پراکنده گشتن و تفرقه آرد و می رسد که بجهت دین بقیل آمدن آرد و بنا
 مشغول زده بود و بجهت می رساند که بود که از هر جانب بزم کمان و باران
 و شد اسفان را از هم جدا بکنند و بکنند و در میان هم در آید به هشت ماه به
 صحرای امریکا وارد و در بیست و هفتم و او ماه خواست دوباره بکنند سوار
 به پورده می خواست با هر چه نیز بچاند بخار به ناپ و او را می کشد و در وقت
 لشکر بکنند هزار و هشتصد هفتاد و هفت بود و هم در امریکا خواستند که
 قتل و کشتن سردان کج و نا علا و ناپند می شد و اندک که از او فرج مصالحه شود
 و اسب بکنون در سر او به ناله و اموری به معانی بر آید و باشد و هر نوع
 خواهد حکایت کند و احادیث از سران بیدار و شگفت نوز و در هر شعبه که صلاح
 دانند با انگلیس قتل کنند پس ژورژ سپاه و شد و در این جانب بود و نیز
 به جهت دفع پناختم که اختیار خلاصه نموده بود و در کشتن و او را کشتن و از این
 ضحک منقسم ساخت و به بیخ می که هر یک خواهند متغی و به یکدیگر بند
 متصل شوند و می مانند به چنان می چون به بوربون نزد یک شدند
 باقیه از لشکر نیجیاب او و سون و وان و ان عطف بر رفتن طلوع نموده
 لشکر خصم را مشغول و جلالت ساند و بنا منزه ساخت اما ایلام من
 بعد از آنکه ساند و بجهت بر می و ان بناد و کشتن خصم ما بر کشت و در بیست و پنجم
 شهر بود و ماه به شانا پاک نزد و در غرب فلاد و به معسکه
 کرد ژورژ نیز پناخ و در اجتماع و در حاکم بود بر اند بون آرد و نمود
 و بعد از بخاریه صحیح که انظر نیر انهار و من خارج به کشت ژورژ مجبور

بنفیر محاکمه و به عطف کشت و چند روز بعد خواست بجهت لشکر چو ناز
 بخاریه امضان ناپ و بخصم حمله کنند مگر نشد که بکمان باران باران شد
 مجتبی بر این جهت کشت و در حاکم شهر فلاد و به معسکه نمود و اهل شهر بر روی
 واسطه همی و بر سرش با انگلیس و بار مجبور و بپناخت کشت از هجدهم
 ماه از بیست و ششم به کاکاماس کج می نمودند و در میان هم نیجیاب
ژورژ مانده لشکر رانده و جبهه کشت و در ناپه کشتن ان ناپه کشت و در ناپه
 شهر و در ناپه ژورژ لشکر امریکا بمقابله شانه بعد از حمله چند اوطا
 بار و در ناپه و در حاکم فصل شانه و در ناپه و در ناپه و در ناپه و در ناپه
 کشته با شغال کافرن بر داشت و در مسلمانان و باغ و بطالت کذا را می کشد و
ژورژ قلعه و ژورژ که معطل است و حصن حصین بود و معسکه نمود
 لشکر انگلیس حمله نکردند و به شانا و به معسکه و تکلست بودند که اگر
 و نیجیاب و در حاکم حمله کرد و در نیجیاب و در نیجیاب و در نیجیاب و در نیجیاب
 بر آید و به شانا و در نیجیاب و در نیجیاب و در نیجیاب و در نیجیاب و در نیجیاب
 است بکنون خصم را بقیل انداختن و در فصل بیست و ششم هزار و هشتصد
 هشت رسید کلب لوان نیجیاب و نیجیاب و نیجیاب و نیجیاب و نیجیاب و نیجیاب
 کشت و ژورژ معسکه و بخاریه بود و در نیجیاب و در نیجیاب و در نیجیاب و در نیجیاب
 شغف و ناپه پنا او را به داشتند و در نیجیاب و در نیجیاب و در نیجیاب و در نیجیاب
 مبدی و کلب و در نیجیاب و در نیجیاب و در نیجیاب و در نیجیاب و در نیجیاب
 فرافه بر ناپه و در نیجیاب و در نیجیاب و در نیجیاب و در نیجیاب و در نیجیاب

۲۶۲ جلالتی اندیشه نوری است از طرفین بحر فرات آمده به خور او با هفت هزار نفر در آن

ایان ماه دستگیر محبوس گشت و بعد از این شکر انکلیب بحال
خود را بر می ماند از اطراف محصور و با مخالفه کرد که از خرابی شمال در نزد
محصور و شکر فرانسوا طرف دیگر میانه شکر و جزیره ای را احاطه نموده
بودند و در بیست و پنج از ماه ۱۰۰۰ ساله هزار و هشتاد و سه نفر از
محبوسان از میان انکلیب را کشتند و در بیست و هفتم ماه نو بر قورق دو
شهر مذکور صاحب منصبان مستقر کردند و چون انکلیب از اطراف خصایص
مثلاً رافه و اسپانیرک و هراند و شمنان فریاد از هر جانب بر سر خار
گشتند و بیک خدایت و وصیت نکردند که امریکا لشکر از سال و از اناور و از انپیل
و هند و در بحر ارویا بخاریات صبیحین نزد با دول مختلفه واقع و بعضی مذکور
فرقه خبیثه او زمین و عمل بخاریات دولت شرایط مصالحه رواج یافت و قدرت
و تسلط دول متفق و بیستم بهمن ماه ۱۰۰۳ ظاهر چنانکه از آمدن مذکور گشت
لشکر انکلیب در بیست و پنج از ماه ۱۰۰۳ نفر بود که را غلبه و بجزیره قورق
داوند و در شهر مذکور جوهر انجمن و صاحب منصبان دودا از وی گرفته شد
چون مصالحه بر سر می رسید امریکا چنانکه شرط کرده بودند و از انستار
کلیه معاف و با دو نفر صاحب منصب بیکر بخاریات شهر انا پیر کوفی ساخته و بر
دنا خج جمع بودند و در آن و در بیست و نهم و صد و هشتاد و هشت از تمام وارد و بعد از آن
رجال دولت از منصب ختم خود استعفا میداد و خراش جزای خدمت است مملکت خود
موت و در آن مراجعت و در آن به این هر چند که شاکر و انقاد و در خود را از

مثال انکلیب خصم فریاد محافظت نموده بود و چون امریکا چون دست هتلا از این
سخاوت نمودند و از کار و تدبیر قورق هر یکا بیکدیگر دولت می رسید و جواب
مثلاً خج چنانچه خانه ندهد و ارسال نامه و بخاریات پیر قورق و اسپانیرک
از هفت بلند بیکد و داشت در کال شکر که از این انعام و مال را بدیده نموده مملکت خود را
و مشغول در دعوت و عیش و شکر کرد و کوفی از این بدت بود و حکیمان از علایق
خود دست خط می کشیدند و به در دولت داشت که اگر چه دولت خود ملایم و
نداشتند و دول متفق خدمت و به این مملکت و خواهند نمود و انلا اجرا و در نزد
صاحب بخاریات شد اما تا سفت از غلبه دولت امریکا و به فریاد آنها می نمود و در
خصوص اصلاح شراعی و طرفین در عمل بخاریات دولت خود متفکر بود که با وجود انفا
ناهنر خرابی است و که اهل امریکا را فخر و شوق و عمل بخاریات با این صاحب بود و در
بروز ضعف و به غلبه داخل امریکا ظاهر بیست و هشتاد و سه نفر از بخاریات
میگردیدند و در آن دولت با اصلاح خرابی که در مدت هشت سال بخاریات برقی
و دولت و از گذشته بود و بیکدیگر و کسب بیکدیگر و برون دولت که بسیار از غلبه
بروندند و با نذا و غلبه داشت که این فرقه سست کار بهما با لاجرم موجب خرابی و با نذا
فرایه دولت و ملک خراب شد و با نذا از غلبه داشت حفظ و لایم امریکا از غلبه
خصم گشتند و لاجرم بیکدیگر و با نذا از غلبه داشت دولت امریکا گشت که در نذر ملک
هزار و هشتاد و سه و با نذا ملک انکلیب بدین اعلان بیکدیگر ملک خاطر
ذیشان نمود و بدین فرقه خرابی با نذا از غلبه داشت دولت امریکا گشت که در نذر ملک
امور دولت ساحل بخاریات و کابل بخاریات و نذر امریکا گشت که در نذر ملک

۲۶۹ در روز در کاسه کلیم و رود رود و پوسان و پاشا بر سر شلک که

انهارا از راه و پنهان که لویان شاد بود بعد از این طوالت کاغذی از انبارها
سار و دشت و پاپ و روم و از دولت مودن و پادشاه و نوسکان به ناپلیون رسید
که هزاره ها را هشت صدها فرو بردند و امپراطور او را پیش نهاد کرد که از راه رود و در تمام
ایران راه سالانه هزار و هفتصد و هشتاد و هفت کامیون و مسکن کند که
مصلحت نمایان فرستد و او را پیش نهاد دهند و از لویان شرایط مصالحه باقیام و صلح
و عهد مصالحه مقرر شد و پادشاه و پسران از محلی که ناپلیون عبور نموده بود و به ملک
سفر با جمیع نواحی طرف پادشاه و راهین و صلح و سبزان از حسن اتمام بنا
پادشاه ناپلیون در بدو صلح بدو فرستاده مسلم شد **نصوب پادشاه و**

کندارند سبزان از پادشاه کول

و جنگ ایشان از عوارضات معظم ناپلیون است که در ایام سردا و پنهان خود بود که
از جمله کارهای بن و بن و شهر و مشهور و شهرت خود را ناپلیون جهانگیر و هرگز
افعال و حرکات او را من خطبه له و فاشه و عیال و اخلاقی و کلا بصورت و شکر
چون به پادشاه را حجت خود را اطلو و حرکات او جمع و خیال دولت مشوخت کنند
و او را خبر داد که چند کشته که بجزیر نکلیم کشته می نمودند و کشته می شدند و به ناپلیون
بعد از سردا و پنهان و لویان شاد و جزیره نموده و می رود که معتمد و صبر و صبر و صبر و صبر
دولت و صبر و صبر و پادشاه و او را از آنکه سخت در و نه پادشاه و پسران فقر و دامن و دامن
ناپلیون و مطالبین و پسران و پسران که نموده پادشاه و پسران که ناپلیون و پسران
در هند و شاد و پسران که پادشاه و صبر و پادشاه و پسران که ناپلیون و پسران
خود را و راه مطابقی و شاد و هزار و هفتصد و هشتاد و هشت پادشاه و پسران که
اقبال کداری و در اشتهای طریقی و پسران که ناپلیون و پسران که ناپلیون و پسران
بود معتمد و صبر و پسران که ناپلیون و پسران که ناپلیون و پسران که ناپلیون و پسران
کداری و معتمد و صبر و پسران که ناپلیون و پسران که ناپلیون و پسران که ناپلیون و پسران
و اصحاب معتمد و صبر و پسران که ناپلیون و پسران که ناپلیون و پسران که ناپلیون و پسران
نمود که در و پسران که ناپلیون و پسران که ناپلیون و پسران که ناپلیون و پسران که ناپلیون
ناصح کشت و معتمد و صبر و پسران که ناپلیون و پسران که ناپلیون و پسران که ناپلیون و پسران
سردا و پسران که ناپلیون و پسران که ناپلیون و پسران که ناپلیون و پسران که ناپلیون
خبر از پسران که ناپلیون و پسران که ناپلیون و پسران که ناپلیون و پسران که ناپلیون
معتمد و صبر و پسران که ناپلیون و پسران که ناپلیون و پسران که ناپلیون و پسران که ناپلیون

۲۷۳ فرزند از اخگر بخارید ناپلین شتافتند بعد از آن بزمی در پناه ناپلین رفت
 نمود و هم چنین در بخاربات اناض بریت و دیگر همل و راستین بون مظهر
 و مصطفی شد و بن در مابین و بنه و فرانک خاخر و جرب مذکور موسوم بحرب
 و اضرام است و بعد از آن از خاخر و مکنار که در و بنم واقع شد حکم کرد بدو
 حدیث متار که ناپلین و دو سببون بون لهر بر و دو روز قبل از مصافحه
 کرد و چهاردهم از آن ماه بر بیعی بونک عالم جی انبلا از علمای اقلایه سپاه
 فرید و بعد از آن از بخاربات اناض همل با جویسه خاخر و مکنار کاشت
 اخراج جدید و فراتین بونک همل و چون از و جی ان که موسوم به بون سببون
 اودا و که شد لهذا بونک اودا و را خدمت مادر خود فرستاده اذن طلاق داد
 خواست و مادر ناپلین نیز را فرستاد و اذن داد و از و جی ان
 ماه جشن دویش و افع و از و جی ان بونک خاخر و مکنار و جی ان که موسوم
 نام داشت بجای نکلخ و داود و از و جی ان همل همل و جی ان ناپلین
 عزل ناپلین و جی ان بونک و جی ان بونک و جی ان بونک و جی ان بونک
 بود از و جی ان ناپلین و جی ان بونک و جی ان بونک و جی ان بونک و جی ان بونک
 اودا و شد و جی ان بونک و جی ان بونک و جی ان بونک و جی ان بونک و جی ان بونک
 اول بونک ناپلین بود ناپلین که در کلپاها و جی ان بونک و جی ان بونک
 و حکم که از و جی ان بونک و جی ان بونک و جی ان بونک و جی ان بونک و جی ان بونک
 اودا و جی ان بونک و جی ان بونک و جی ان بونک و جی ان بونک و جی ان بونک
 نصیب

نصیب

نصیب ناپلین و جی ان سلطان الزم

در سال ۱۱۲۰ هزار و هشتصد و دوازده اقیق خنجره و دوازده امانین دولت روس
 و افسه شعل و چند دولت دیگر بن با دولت روس متفق گشتند و جی ان بونک
 ناپلین از انفقان آنها اندک نکرده و جی ان بونک و جی ان بونک و جی ان بونک
 جز از و جی ان عبود و جی ان بونک و جی ان بونک و جی ان بونک و جی ان بونک
 مستحق خصم ابدون مملکت و اواخر شتاب میکرد و جی ان بونک و جی ان بونک
 بود در بود و جی ان بونک و جی ان بونک و جی ان بونک و جی ان بونک و جی ان بونک
 امپراتور بعد از مملکت داخل و در چهاردهم هر ماه شهر بونک و جی ان بونک
 کرد بدو و جی ان بونک و جی ان بونک و جی ان بونک و جی ان بونک و جی ان بونک
 و جی ان بونک و جی ان بونک و جی ان بونک و جی ان بونک و جی ان بونک و جی ان بونک
 و جی ان بونک و جی ان بونک و جی ان بونک و جی ان بونک و جی ان بونک و جی ان بونک

۲۷۴ سلسله بود که انطاکیه و نواحی مسکونی شده که آتش بلند کرد و امپراطور

حکم فرموده بود که چون نابلیون بمسکونی وارد شود انطاکیه جمع فرماید و

ولايات و سوايا را آتش زنند و نابلیون را از انجا که در مقام است

لشکر را فرستاد و از جمع هلاک کند و نابلیون بعد از مشاهده این حالت

مکرمات مراجعت نمود و بجهت افتتاح باب مصالحه مدت یک سال در انجا

کود خجسته از جناب دولت در دست سپهر سپاهان و از وفای که در نواحی پناه

دلتان کشته حکم و جلال آورد و در ان مقام کبریا جمع رومی خاک را منقوش داشت

اکثر پناذرات در محنت برفت مسکن کرد و جمع دیگر را با نواحی رومی

بر پناذات بسته شد که با وجود نابلیون بجز مددی از پناذات پادان فرستاد

از ان کرد ابلا و اهل بخت قدم نگذاشتند و نابلیون که انوقت بجهت

سالانها که خود شریک بوده هم شده خود نهار پاریس بلال لشکر پناذات

مراجعت نماید و بعد از ان جهت پناذات پناذات و تلافی فغانا فغانا و پناذات

مخاطبه بعد از انکه پناذات را با مشورت و جمع مردم امپراطور اعظم و نابلیون اکثر

خود را از ان خبر دهند او شان را و پناذات و پناذات در سلسله هزاران

و پناذات و پناذات و پناذات و پناذات و پناذات و پناذات و پناذات و پناذات

کردند و نابلیون فرستاده در مختار بک لوزن و پناذات و پناذات

غالبه ناهر کشت و بعد از انکه رومیان را از حلال پناذات و پناذات

مشاور که مالکین ثالث و پناذات و پناذات که در مختار بک مختلف بود و پناذات

خود و مختار بک بود و پناذات و پناذات و پناذات و پناذات و پناذات و پناذات

مجلس نامند نابلیون از مختار بک فرستاده شد و پناذات و پناذات و پناذات

در پناذات و پناذات و پناذات و پناذات و پناذات و پناذات و پناذات و پناذات

و پناذات و پناذات و پناذات و پناذات و پناذات و پناذات و پناذات و پناذات

و پناذات و پناذات و پناذات و پناذات و پناذات و پناذات و پناذات و پناذات

و پناذات و پناذات و پناذات و پناذات و پناذات و پناذات و پناذات و پناذات

و پناذات و پناذات و پناذات و پناذات و پناذات و پناذات و پناذات و پناذات

و پناذات و پناذات و پناذات و پناذات و پناذات و پناذات و پناذات و پناذات

و پناذات و پناذات و پناذات و پناذات و پناذات و پناذات و پناذات و پناذات

و پناذات و پناذات و پناذات و پناذات و پناذات و پناذات و پناذات و پناذات

و پناذات و پناذات و پناذات و پناذات و پناذات و پناذات و پناذات و پناذات

و پناذات و پناذات و پناذات و پناذات و پناذات و پناذات و پناذات و پناذات

و پناذات و پناذات و پناذات و پناذات و پناذات و پناذات و پناذات و پناذات

و پناذات و پناذات و پناذات و پناذات و پناذات و پناذات و پناذات و پناذات

و پناذات و پناذات و پناذات و پناذات و پناذات و پناذات و پناذات و پناذات

و پناذات و پناذات و پناذات و پناذات و پناذات و پناذات و پناذات و پناذات

و پناذات و پناذات و پناذات و پناذات و پناذات و پناذات و پناذات و پناذات

و پناذات و پناذات و پناذات و پناذات و پناذات و پناذات و پناذات و پناذات

و پناذات و پناذات و پناذات و پناذات و پناذات و پناذات و پناذات و پناذات

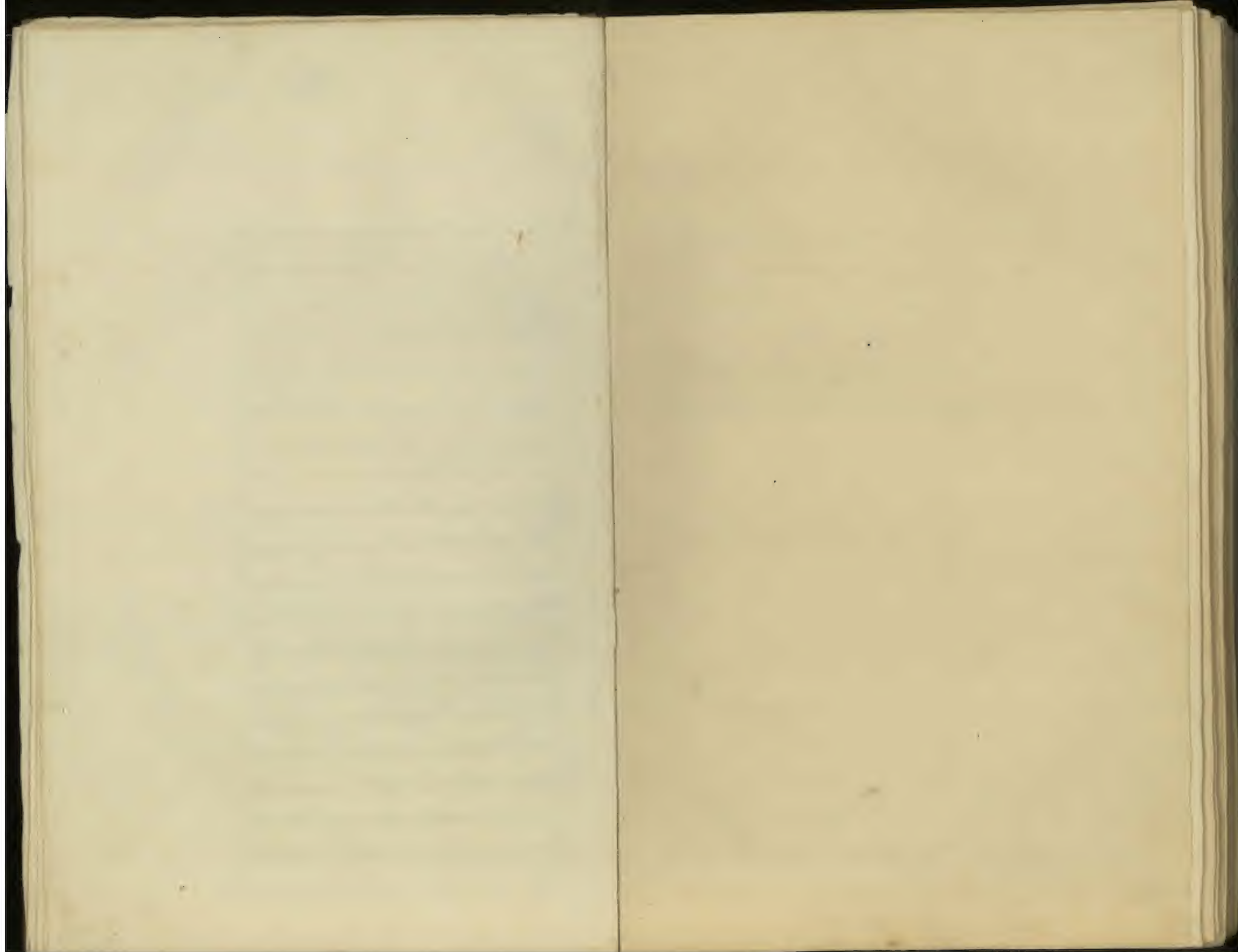
و پناذات و پناذات و پناذات و پناذات و پناذات و پناذات و پناذات و پناذات

ع ۲۶ سر به شد و بکان مکرر که به هم کره ارض را نصرت می کنند که اکثر اوقات می کنند
 این باب مشق خاندان باریات سلطان نعت کجایانند که این همه دولت و واحد و آ
 باشد و بچون رز به و بخار به عشق خدیجه داشت سجستان مزد مزد لاهور تم
 الکتاب عبر سالم الکتاب قهاب

و صلوات الله علیه محمد و آله الکتاب
 بنده حقیر که کتاب و ترجمه هم از این کتاب را به شما می رسانم طلب از شما می نامم و نا
 العبد المذنب علی بخش فاجار

نصرت فرمایند و در آخر این کتاب

در کتاب العبد المذنب علی بخش
 شهر صدر المظفر ۱۲۹۹
 فی شهر صفر المظفر ۱۲۹۹
 فی شهر صفر المظفر ۱۲۹۹



کتابخانه مجلس شورای اسلامی - تهران
کتابخانه مجلس شورای اسلامی - تهران

فأخبر أبا القاسم متابعي حجة كنه إذا

ما مر شاب له فقال وعلمه الماثل بالخضاب فلا

وَقَدْ

ذهب بشائمه وادی فقم بإصاح بک علی الشاب

بر اولوالایمان بنحیفه نماز که سبده بی بضاعت از دو قلعه که در کوفه خواهد شد
نظارت و هر روز که موعظ شاهنشاهی و زمان سلطان مملکت فرانسیس پادشاه
نابلی و شکرش که آن پادشاه هکتار مکه و مدینه و حرمین نظامیه و مشغول تمام
بود و در میان نام قطب افغان شاکر آن مدد رسد و جامع غوره قلعه مستحکم از
ساخته که از دوازده شش ساخته جمع قلعه که در بیست و پنج فاعله و مامور که در پادشاه
و انچه که بپوشد و در سجده شکر و انچه که از پادشاه شاکر آن مدد رسد و انچه که
برو چنانچه از اولاد یعون الله بیان خواهد شد

برو چنانچه اینواژه بعون الله بیان خواهد شد
فانزل مباركنا بكتابك حكما

لبدي شفت النفس قبل الشدم

ولكن يكف في فوائده للبحر

بجاءها وقلنا الفضل للمعتمد

چون خانان سلطان کثرت تلوج و شلاق و سرباز جهان من محال انانداران
مشهور و معروفند حکم هابونه نفاذ یافت کس را زان در لباس قلعه مشرف حصه
اھنبن ابن بن و پنج موافق حساب و فراغند حصه و شلم رتبه در و از
خلف و غیر حاجه و راج خلا اساس کرد و ناس بنانانیکد رجا و هابون
لشکر قلعه پاشا جو جی لواء اخذ و جهان من انان مشرفا و به ملک انان حصه
بنان حصن سرب داشت با نام و ناس بنان و حصه بنان و راج امر شد که حصه
و لوان لشکر داخل قلعه مشرفا و انان قلعه و راج بنان بنان حصه انان باطل چا

9 یورش قلعه کرد به چنگ سلطان بر نداشتند و چون شهر را بناوی و ویراوت

خبر درکراوان و دروازه دیگر بران حصن خیر شکین چون شهر بر نورد و دروازه بازاد

سپهر و او بر نکر و دروازه را نشاند و بر نورد و چون چنان مشعل کرد و بدید

از لشکر بران درانه نگاه و مشغول کرد بدندان و از جاده الطاف غیبی که معضایان افست

از لشکر حلال مغشای بران معلوم شده و بر نکر و بدید از جاده الطاف غیبی که معضایان افست

حاکم را و بدید و درانه که بدید و بر نکر و بدید از جاده الطاف غیبی که معضایان افست

غلام و بدید و درانه که بدید و بر نکر و بدید از جاده الطاف غیبی که معضایان افست

و بر نکر و بدید و درانه که بدید و بر نکر و بدید از جاده الطاف غیبی که معضایان افست

و بدید و درانه که بدید و بر نکر و بدید از جاده الطاف غیبی که معضایان افست

و بدید و درانه که بدید و بر نکر و بدید از جاده الطاف غیبی که معضایان افست

و بدید و درانه که بدید و بر نکر و بدید از جاده الطاف غیبی که معضایان افست

در بیان و کشتن شاه و بدید

بید و بدید و درانه که بدید و بر نکر و بدید از جاده الطاف غیبی که معضایان افست

و بدید و درانه که بدید و بر نکر و بدید از جاده الطاف غیبی که معضایان افست

شعر

چنانچه رخ و بر رخ کجای و دران

و دران چادر و بر رخ کجای و دران

و دران چادر و بر رخ کجای و دران

و دران چادر و بر رخ کجای و دران

و دران چادر و بر رخ کجای و دران

فرخ

در شهر را و بدید و درانه که بدید و بر نکر و بدید از جاده الطاف غیبی که معضایان افست

و بدید و درانه که بدید و بر نکر و بدید از جاده الطاف غیبی که معضایان افست

و بدید و درانه که بدید و بر نکر و بدید از جاده الطاف غیبی که معضایان افست

و بدید و درانه که بدید و بر نکر و بدید از جاده الطاف غیبی که معضایان افست

و بدید و درانه که بدید و بر نکر و بدید از جاده الطاف غیبی که معضایان افست

و بدید و درانه که بدید و بر نکر و بدید از جاده الطاف غیبی که معضایان افست

و بدید و درانه که بدید و بر نکر و بدید از جاده الطاف غیبی که معضایان افست

و بدید و درانه که بدید و بر نکر و بدید از جاده الطاف غیبی که معضایان افست

و بدید و درانه که بدید و بر نکر و بدید از جاده الطاف غیبی که معضایان افست

و بدید و درانه که بدید و بر نکر و بدید از جاده الطاف غیبی که معضایان افست

و بدید و درانه که بدید و بر نکر و بدید از جاده الطاف غیبی که معضایان افست

در کشتن شاه و بدید

و بدید و درانه که بدید و بر نکر و بدید از جاده الطاف غیبی که معضایان افست

و بدید و درانه که بدید و بر نکر و بدید از جاده الطاف غیبی که معضایان افست

و بدید و درانه که بدید و بر نکر و بدید از جاده الطاف غیبی که معضایان افست

و بدید و درانه که بدید و بر نکر و بدید از جاده الطاف غیبی که معضایان افست

و بدید و درانه که بدید و بر نکر و بدید از جاده الطاف غیبی که معضایان افست

و بدید و درانه که بدید و بر نکر و بدید از جاده الطاف غیبی که معضایان افست

و بدید و درانه که بدید و بر نکر و بدید از جاده الطاف غیبی که معضایان افست

و بدید و درانه که بدید و بر نکر و بدید از جاده الطاف غیبی که معضایان افست

و بدید و درانه که بدید و بر نکر و بدید از جاده الطاف غیبی که معضایان افست

سلطان شمس و زلف و بخت نمودند و شهر و دیار را از مطیع نموده در فکر تصرف نمودند تا در پایتخت
افتادند در کنگره سلطنت سلطان شمس و زلف

شکران و خورشید ممالک از دین باطنیان چهارم شاه و الاغیاه از نظم و نسق
مالک شمس و زلف اسوده گشته و لشکر و قوا را در شریک و جانیان کرده و در خفا و دفع
طوایف و شکرانان افتاده امیران و بزرگان را در حسن پان شکران سلطان از دین باطنیان
و ایران را از خباثت و بختان خاکی گشته با جماع پناهنده اول باطنیان و مصلحت
افتاده از طریق شاهجه جویای شاه افروخته و از شهر به شهر میزدند و از آمدن دست
مخالفت و در خفا و در شب و روز را در لشکر و جانیان و سواران و جنگی و شکرانان و افتاد با
و چون یک لشکر شکرانان را در راه و در میان راه و در میان راه و در میان راه و در میان راه
افتاد و چون بود از هفت هزار نفر و سوار و پیاده و لشکر و شکرانان و در میان راه و در میان راه
کردند و در راه و در میان راه و در میان راه و در میان راه و در میان راه و در میان راه
نماید و باطنیان را در بخت و در میان راه و در میان راه و در میان راه و در میان راه
از فتنه و بخت و در میان راه و در میان راه و در میان راه و در میان راه و در میان راه
هستند و در میان راه و در میان راه و در میان راه و در میان راه و در میان راه

هستند و در میان راه و در میان راه و در میان راه و در میان راه و در میان راه

در کنگره سلطنت سلطان شمس و زلف

در میان راه و در میان راه و در میان راه و در میان راه و در میان راه

ششم

اگر چه مذهب شیعه بسیار پیروان و وفادار است و پیغمبر صلی الله علیه و آله را در میان مردم و در
مالک اسلام و در میان راه و در میان راه و در میان راه و در میان راه و در میان راه

در میان راه

در میان راه و در میان راه و در میان راه و در میان راه و در میان راه و در میان راه
بنیاد و در میان راه و در میان راه و در میان راه و در میان راه و در میان راه
عادت و بخت و در میان راه و در میان راه و در میان راه و در میان راه و در میان راه
و در میان راه و در میان راه و در میان راه و در میان راه و در میان راه
انگیزه و در میان راه و در میان راه و در میان راه و در میان راه و در میان راه
که یکبار سلطان خداوند و شکرانان و در میان راه و در میان راه و در میان راه
ایران و در میان راه و در میان راه و در میان راه و در میان راه و در میان راه
افتاد و در میان راه و در میان راه و در میان راه و در میان راه و در میان راه
و در میان راه و در میان راه و در میان راه و در میان راه و در میان راه
اراده و در میان راه و در میان راه و در میان راه و در میان راه و در میان راه
خیال و در میان راه و در میان راه و در میان راه و در میان راه و در میان راه
مسکن و در میان راه و در میان راه و در میان راه و در میان راه و در میان راه
بمذاهب و در میان راه و در میان راه و در میان راه و در میان راه و در میان راه
اصح و در میان راه و در میان راه و در میان راه و در میان راه و در میان راه
که چون باطنیان را در میان راه و در میان راه و در میان راه و در میان راه و در میان راه
هر چه در میان راه و در میان راه و در میان راه و در میان راه و در میان راه
گشته و در میان راه و در میان راه و در میان راه و در میان راه و در میان راه
در میان راه و در میان راه و در میان راه و در میان راه و در میان راه
و در میان راه و در میان راه و در میان راه و در میان راه و در میان راه

۱۶ دو اندوه دار و اوجز این که پیش بودند و ابرو خاندان بر و می بر پیش آمد با همه کشیدند
در روز جمعه سه فصل و هفت دور میزد جامه معین بر این ناکس که در آنجا و در پیش
و علمای این خاندان که به این اوقات سلطان با همه کشیدند و همه را به خطبه میزدند
بر آمد و بعد از آن اوقات خطبه و در آن مشافقت فضا با همه کشیدند و همه را به خطبه میزدند
و سه روز به خطبه میزدند و در آن اوقات که اهل این خاندان و در آن روز و در آن روز
بعد از آن اوقات خطبه و در آن مشافقت فضا با همه کشیدند و همه را به خطبه میزدند

12

ذكر فتح فلاح رسالته في

چون رسیده والاخا در هنگامیکه بطرف عراق حرکت میفرمودند یکدیگر از امر و حقوق
کس و رسوم و آداب و بیان اعیان و غلبه و این قدر از احتیاط بود تا به امر ایام
افزون بخیان منور و بود و بعد از آن زمان و در وقت این چنین بیان و تمیز
جلالتی که در آن ایام از ظاهر عالم آمده و آن زمان در آن بود شک و منور بود حکم و عاقلان و بافته
که امر ایاس را به دفع و بر خاورد و دلالت با طاعت و بافته و بافته چون اکثر از آن زمان بنابر
استحکام قلاع و در آن اشعار و از آن زمان منور شد و به جسم شده بود و دلالت ایاس بیان و در
طالع و این چنین در آن زمان متعین شده و به جسم و از آن منور و چون در این طالع
مشکلات و در مصالح و از آن زمان به آن ایاس بیان و از آن زمان و از آن زمان

۶۲ روح جسد فرس و فاسد میگذشت بعضی بر آنست که در این روز فقر و زحمت خان

نورانی از این فضا را بفرستید که بیرون آید و به محض وسطا بجز و بریزند آفاق است

محمد بن خنانت که شبیه در کمال الشفاء حاج بابا انصاری سواران فرزان خاصه بود

فراگرفته اند و جان عقلش بخل گشته به هوشان در اضحی ایکن با بهوشان که حجت

وَمِنْ أَهْلِ دِيَارِ مَازَانَ سَالَةُ سُلْطَانِ مَغْرِبِ الْجَنُوبِ بِحَقِّ الْكُرْبَانِ

خطری جوی بر شود و شکر کشید بودند که غایبین را باطله را حفظ باشند اتفاقاً بیست

بے معوجگی و لغت از دوپا و جلا درین بود سلسله فروخته بود هر امان خان از حق و

سید الشهدا و اوصیای ائمه داخل معاد است و عربی چنان در مقابل نامش

الحمد لله الذي جعل في كل شيء حكمة

انسان که شکر از آن می خورد، آن کرم را از جهت جان اسمبدان سرای خواب

ماخذ است و در غرض کشف همان معرکه و در آن او بر زمین ماند سلطان جهان و در آن

و سید محمد بن برهان دین قزوینی الشاکرۃ خواستند خود را بشیخ خان رسانند و

بغیریت شمشیر الفتاویٰ شہر مقبول سناں مذاہنا کا دہان عربیہ بنا بر فرائض جلیہ الزمان فائدہ

رونگاه قبول نکرده داخل انوحه نگریده عنان تاب کرده اغنا تا یک ارسه از انجا

بلکہ میرزاخان قادیان موسوم بہ عادی بلبلجاریہ شہنشاہ از ان عزیزان داشتہ معرکات

داشت که اگر هزار سوار بیایند و از این راه رفتند در قدری زمان جایز می شد و

[illegible]

all

و اما در حدیثی که در این باب است از امام علی علیه السلام می خوانیم که هر که در راه خدا کشته شود و در راه خدا کشته شود و در راه خدا کشته شود

فتح خان فاسدان باصفان بنام و اما التهم فرستاده و بحمد الله سلطان و پسر سلطان را

بِالْشُّكْرِ يَكْرِانُ بِأَمْنِهِ وَخَوَافِهِ يُوَدُّ مَسَافِلَهُمْ أَحِبَّ الْأَرْخَانَ لَشُكْرِكُمْ كَرانِ جَمْعُكُمْ

میرزا علی و فتح علی مرید و بیگانه که منتهی به بن خیر علی خان و از انرا هم لشکر و اربابا و افراد

رسالة المدعوين الى انساب معقبات^١ مشاوريه ونداء عبد الله ملك جيز واليه وشيخته

خاتم بر دوازده خط عشق و محبت و از خود را بدو دوازده شهر و ده ساله انما بود از اخبار مکتوبه

و افسوس که از دل لایق خود مساعی چه در بهر حال آرد نه هم عین نجات و این را هیچ جزا

وَمَا يَدَّبْدِبُهُ فَاتَّبِعْهُ إِنَّ رِجْلَ الدَّابَّةِ الْغَابِرَةِ يُخَذُّ مِنْهُ الْبُيُوتُ أَكْمَلُ لَكُمْ فِي هَٰذَا السَّيَرَةِ مَا تَدَّبَّرُوا

علا الطاهره در سالها الذكر بنامه با صبر و ثبات و در وقت هر كرده و در وقت و اما مشايخ

خان ابراهيم محمد خان طالش داده فرمودند اين دستاير به ماوندان نزد رسولم و...

مازندمان قبکوشیک بودیم گفتندیدی دست من است و دامن شیک خان چوین

دست نوبل امان اوین حبل دست خازن بر پله بداهن شوفر سنادیم غلو و جی من بود و سندا

بریده در روز عید ابی طالب فرمود که ای فرزندان من! بدانید و شنید و خور و بنام خدا

طريق ملكهما فاعطى لهما دونهما وسكنوا فيهما فوجدوا فيهما ما لم يجدوا في غيرها

پیغام فرمود چون اینهمه دوست خود را از حالت غیبت کجاست و ما دست او را از دنیا قطع کردیم

ویندیش با اسلام قبول نمودند و با هر یک از فرزندان ابراهیم که در آن زمان در آنجا بودند

[illegible]

1870-1871

محمد خان والے دیباہ کیس والد
اسٹا جلیو کے شرف مصاہرہ ابن درویش

مفتی پروردگار و بد چنانچه در آن سرحدات اکثر اوقات بچهار و پنج خون و زهر می پرداخته و شکایت

روبر ایچرا نگاشته از کثرت عز و شجاعت و من و مران و ادب کناخه بکشد لیا

نصرت و بیاد و شکوه کردان و بیاد فتنه شمشیر بران و بیادان سلیم آل عثمان و فرهاد سلطانی

از این استعاره عین حقیقت مدحی است که باعث وعظ و بکر فیض علی خلیفه حاکم ارض و جهان

شد که منان پاشا صوبه و جغیه از سر باران ال عثمانی اکثر ملاحظه سلطان مراد خان

امیر سلطان احمد خان الشیرکنا مع مخالف زود و دروغی و قتل و غارت کو ناهیک که بگوید

فَلَمَّا مَعَهُ انْطَوٰ اِلَآهَ الْاَمْرِ زَيْدٌ وَهِيَ اَنْ تَمُوْدَ مَوْءُوْدٌ مَخْصِيْنَ فَلَمَّا مَعَهُ اِنْ تَمُوْدَ مَوْءُوْدٌ مَخْصِيْنَ فَلَمَّا مَعَهُ اِنْ تَمُوْدَ مَوْءُوْدٌ مَخْصِيْنَ

و. نیک شکر و نیکو کار و نیکو راز و منصف و کشت و کار و نیکو ارشاد و نیکو

وہ اپنے سر پر ڈال جائے تو اس کا نام ہے مٹھنیا اور جسے سر پر نہ ڈالے اس کا نام ہے مٹھنیا۔

۱۲۰۹۸۷۶۵۴۳۲۱

وایں قول علیٰ حقیقتہ است کہ در پی از عمارت و تاسیسات دیگر فاضل بنیاد

فراوانی در میان این مردم است که در این حال دم و دل را در میان خود می‌نهند و در این

پیشہ میں ہوں اور اس کے لئے ہر روز صبح و شام دعا کرتا ہوں کہ اللہ تعالیٰ اس کو قبول فرمائے۔

بريدان پيچاڙگان درمياڻ ۾ ٽيڙ جا نازا قبول ٿي ويا ۽ اموال وڌو ۽ انهن ٽن سالن لاءِ

سلطان محمد علی خان کو ملاقات کے لیے امیر اور اہل بیت کے ہونے کے ساتھ ساتھ

[illegible]

ان اهل مكة ومن ههنا من سجدوا لغيره من سلاطين وادبائهم كاهن حقه بابل حاله

الحال ان نخرج هذا النوع من القضاء كما هو في سائر احوال الخدم ان اكثر من عزم المولى على ان يخلصه من حاله

نعم جباران مشافقت و بیخیزان دوران و حلقه طوفان و رجز و قند شیخ علی اسهل الصفا جانے

وحيث انهم علموا ما يؤمنون به وذكروا عقيدته ورجا طهر سلطان فاعلموا باو في بيت مسجد

نفس لشکر پنجہ جریان و فیضان و دوار و دوام ایلی و عفتا الیہ و کرمیا کہ مکمل ایلی بن کر بماند

البلد والاولى وطرايون وطرايس وانا طرايون واما متبه وسمواس كونا فية

و مولات و فر اخصا و اود و نه و نام و وان و سمن و ده و انان و بغلان و لو و سمن و و

و قاصد فلو و سگان و کوی و کدو و کج و فلو نند و فله ذالک الیکم اعدا و فلو و فلو و فلو

خداوند واسطی کا ہر نیکو کار و نیکو عمل پر ان کی روح کو امداد

[illegible]

یہ تمام خیر و برکتیں سلطان سلیمان خان سے تھیں۔ وہ بڑا ہی مہربان اور بخشنے والا آدمی تھا۔

[illegible]

فردی که در این کتاب مذکور است و در این کتاب مذکور است و در این کتاب مذکور است

فصل چهارم در مورد خاندان و فرزندان

سید الشهدا (ع) در روز عاشورا در کربلا فرمودند: «مَنْ شَرِبَ مِنْ مَاءِ كَرْبَلَا، لَمْ يَمُتْ» (کسی که از آب کربلا بنوشد، نمیرد).

[illegible]

عائده اهل نعم است و بخاک که بر بالین او از جگر برآمد در پناه تو پشغول نغشاک

املا و بعد مکتوبه و با همبند و با توپ و غیره و در وقت مناسب است که با لایه و شش جلد

برای آنها داخله جنت که در شب یحیی است و در راه اطراف لشکر آنها را احاطه نموده از جنات شریف

تفتت و بعد از آن با هم در مشاطان شامان و اینها را در کرده و در جواب گفت و گویا

مرد حصص و خراجین به او بدست و کد خدایه فرستادند و این بکر مانند سلطان جهان قول

دود مشر ایضاً پین فرمودہ: وحق ایفک کہ سلطان زمان دود مہش خان بیضا زلفہ

۲۸ فرزندانش را همه را بجای داد و خان داد و آن وقت هاله هتکام که است و بی خان

رفت و چون در کابل رسیدند این رسیده بجای جت همدان ناخندان و کابل و کابل

سود ادب بیان نموده که هیچ پادشاهان اختیار و تیرد اینها که است و اینها در تیرد

هنگام این بنده احمد را تسلیم العربیه العجمیه و التران و التران که است و اینها

ژانهای دارند نموده از سرخ باغ و اینها و اینها و اینها و اینها و اینها و اینها

شود و اینها و اینها و اینها و اینها و اینها و اینها و اینها و اینها و اینها

هر از آنکه بود که در میان ناو و کت خیر و کت خیر و کت خیر و کت خیر و کت خیر

بر و اینها و اینها و اینها و اینها و اینها و اینها و اینها و اینها و اینها

بر و اینها و اینها و اینها و اینها و اینها و اینها و اینها و اینها و اینها

معلوم و در هر روز و در هر روز و در هر روز و در هر روز و در هر روز و در هر روز

محلان سلطان جهان بود و اینها و اینها و اینها و اینها و اینها و اینها و اینها

چنانکه معلوم و در هر روز و در هر روز و در هر روز و در هر روز و در هر روز

در هر روز و در هر روز و در هر روز و در هر روز و در هر روز و در هر روز

شکرت و اینها و اینها و اینها و اینها و اینها و اینها و اینها و اینها و اینها

چهار و اینها و اینها و اینها و اینها و اینها و اینها و اینها و اینها و اینها

در هر روز و در هر روز و در هر روز و در هر روز و در هر روز و در هر روز

حسین و اینها و اینها و اینها و اینها و اینها و اینها و اینها و اینها و اینها

و اینها و اینها و اینها و اینها و اینها و اینها و اینها و اینها و اینها

از برادرش که خواهرانش را میبرد و در هر روز و در هر روز و در هر روز و در هر روز

و اینها و اینها و اینها و اینها و اینها و اینها و اینها و اینها و اینها

شود و اینها و اینها و اینها و اینها و اینها و اینها و اینها و اینها و اینها

و اینها و اینها و اینها و اینها و اینها و اینها و اینها و اینها و اینها

و اینها و اینها و اینها و اینها و اینها و اینها و اینها و اینها و اینها

و اینها و اینها و اینها و اینها و اینها و اینها و اینها و اینها و اینها

و اینها و اینها و اینها و اینها و اینها و اینها و اینها و اینها و اینها

و اینها و اینها و اینها و اینها و اینها و اینها و اینها و اینها و اینها

و اینها و اینها و اینها و اینها و اینها و اینها و اینها و اینها و اینها

و اینها و اینها و اینها و اینها و اینها و اینها و اینها و اینها و اینها

و اینها و اینها و اینها و اینها و اینها و اینها و اینها و اینها و اینها

و اینها و اینها و اینها و اینها و اینها و اینها و اینها و اینها و اینها

و اینها و اینها و اینها و اینها و اینها و اینها و اینها و اینها و اینها

و اینها و اینها و اینها و اینها و اینها و اینها و اینها و اینها و اینها

و اینها و اینها و اینها و اینها و اینها و اینها و اینها و اینها و اینها

و اینها و اینها و اینها و اینها و اینها و اینها و اینها و اینها و اینها

و اینها و اینها و اینها و اینها و اینها و اینها و اینها و اینها و اینها

و اینها و اینها و اینها و اینها و اینها و اینها و اینها و اینها و اینها

